

کتاب تواریخ انبیاء فی الفارسی معلوم

قال علی کرم الله وجهه

نمشتحاب بها العین الخیر والذنب والقصد

تواریخ انبیا

فارسی

کتاب تواریخ انبیا

تجارت قدن کل

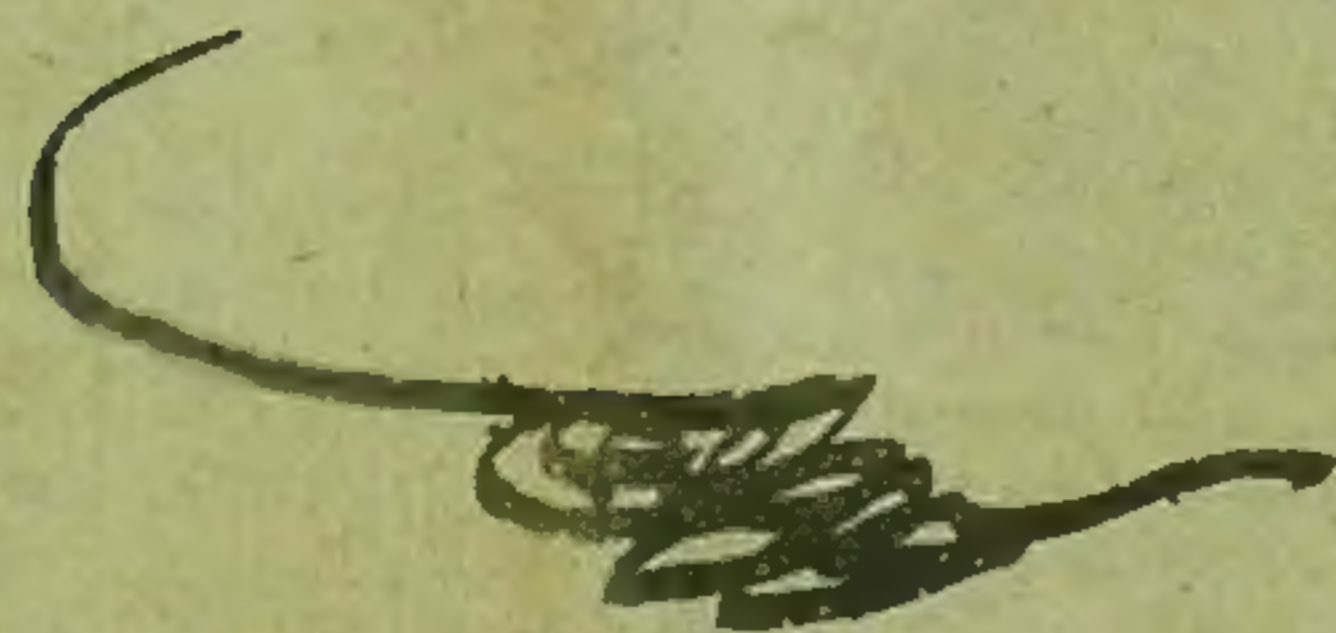
۱۸۲۲

۲۰۰۰

فارسی

تواریخ انبیا

I



۹۸

٤٠٢٢



مروفت من السجل المجلد ١٠٠٠
والبحر من دم البحر من السجل المجلد ١٠٠٠
محمود خان من السجل المجلد ١٠٠٠
احول الله تعالى له واولاده من السجل المجلد ١٠٠٠
سجل راجع الى المجلد ١٠٠٠
السجل
مجلد ١٠٠٠



بسم الله الرحمن الرحيم

پستایش و ثنای بی پایان مرخصه اوندی که از کمال لطف و احسان بی نوع
انسانی از جمله مخلوقات برگزیده و بشرف خلعت کرامت ذات و صفات
شرف و ممتاز گردانید که **ولقد کرّمنا بنی آدم**
و با لحام حقایق و دقایق و رای و بیان اختصاص داد و با پستام روی کشف و شهود
از کلبین فضل خود سرافراز ساخت و در پیکر اصغرش جهان کبر
فرموده جامع ملک و ملکوت خود گردانید و شاه علو اکبر پروردگار
که چون داعی لطفش مخاطب بر خیل شست عیان اوراق از کف طبیعت است
و سعی کرش چون عبادت کلیم بر جاست لکام امساک بر سر آب کرد و حاکم

رضاش عجب کون ضعیف ترکیب را پرده دار صاحب شرع و دین مبین
مثال داد و پشته حیرت برده دری مانع نمرود و دانا مرد کرد و ایند
و برای اظهار حق اقامت حجت اینبار که در دایم اصطفا و دراری پسر
اجتبا و عقده کشی بن پیشوای جهان تعین اندیشی بخت و پست و **لیلا**
الناس علی الله حجة بعد الملائكة و درود و خجسته و درود و اراد و علو
و رفت مکان جبر من نطق الصدق و الصوب و فضل من اوفی الحکم
و فصل الخطاب عن نبی العربی الهاشمی الامی المکی المدهی **محمد المصطفی**
و علی که و اصحابه الطینین الطاهرین جمعین که نتیجه مدمات و نشی و سر فر

اول دانش و پیش است ملبیت	اوست مفتاح کارخانه جود
اوست مصباح آسمان جود	و انایسی که محاسن اقوال و افعال او
سر باب فضایل و آداب شد و مکارم اخلاق و خصال او سر نامه لطف خلق	

و چشم آمد بلند جهانی که در سوی قربت او طایوس ملائکه مجال جلوه کری
 تنگ یافت و شاهین هم بلند پرواز از طیران بماند و شاه باز تیر پر
 شمشیر انداخت و پیرنج عقل مقصود الجناح شد مشنوب

پسند اینها و خشم رسل	مقصودت و مفتوح و چهار
آن سو که عقل و جان و خود	کرد پیش بندگی اشرار
صلوات و سلام بی در	بر روی الوی برون ز شمار

اما بعد چون روزی از روزها روشن تر از احوال
 نورانی و زیبا تر از روزگار جوانی و در میان زندگانی چنانکه افتد و دانی
 بنده جان نظر چنان بگشاید من تقی الشکور اصلح الله شأنه بشارت
 آستان پادشاه و شاه زاده دین فلک بارگاه پشماره سپاه
 مظفر انوار السلطان جلوس پادشاه ممالک حسن و بخیار

آفتاب آسمان سعادت و دولت یاری شهاب ثاقب اوج مهر
 زمره جمالش ابد دل مشرب چون یوسف بکمال جمال معرو
 و چون اسبعل در آثار جلال الطوار پس خصال موصوف صواب

رایات الامن و الامان خافض جناح الحمد و الامنان مشنوب

ملک هستی صورتش بکل	پراز مغربش و پر از دل
چکوم در اوصاف این سرفراز	که مست آفتاب رصف بنار

که از وجود شریف او بتا صبح پاوشه از افق ناپید است مهده
 و شععه اخر جهان از اوج عنایت ربانه مهده خدایت

فلک قدری که کوئی دولت او برد
 سلیمان پسند و موری نیاز د

شهراده کیوان قصر شمس و مرج خصال آفتاب حبهت ناپسند و پدار

عطار و بنان بهلال چو کان که در کو سر تنغ و صفحہ خنجرش آثار جہا کبری
 و امارات کبی پستیا طاسر و سوبد است که با حسن پرت و ثقا سر بر
 معاش پسندیده را بطراز الوار الشید یقندی **بوالله الحمد**

مطرز دارد و ذات ملک صفات جامع اصناف فضائل و کمالات
 و منبع انواع فواید و کمالات زمین و قاش در درک حقایق و قایم
یکایک از تبهایی و رای مشکل گشایی کشف حجاب

رموز و معضلات امور کاشف **نور علی نور**

خدا یا بر حمت نظر کرده	که این سایه بر خلق پشترده
و عاکوی این دولتم بنده وار	خدا یا تو این سایه پانیده وار

مطرز شعار سپید المرسلین قهرمان الما و الطین المنطور بانظار الطاهر
 ملک الکیریم **شهراد سلطان** علی محمد الله ملکه و سلطانه

علی العالمین بره و احسانه و لارالت ماثر علیہ مکتوبه **چشمه شمس**
 و جاجم اعدایه کان لم تغن لایم پس که ماه رایت مهر او **سبخت**
 و عطار و زبان تبقر بر مدح و ثنائش کثاده و نامید باره مساعد
 در دست کرده و خورشید منطقه مواد ارش بر میان بسته و
 بهرام حلقه چاکریش در کوشش کرده و شش بقدم خلاص و فرمان بردار
 در دعا پستاده و کیوان غایشه بند که و خدمت کاری و شش افکنده

سوز پرت او نکند و چو صدق از حق **ما**
 شرف رطبت او نکند چو نور از بار **ما**

شرف شد و در سلک سکان ان پستان اعلی شان منخرط آمد
 بنده از بندگان آن شده ساسینه که چون صبح صادق دم
 جهان افروز کند و در شب تار دل چهره دلمورش **رور**

در ره دل مفتوح الالبواب

بافیه از جلال و بواب

فتح باب مراد را پست

بر اهل نظر بلند جناب

باب اقبال و دولت

که چمن خلقت محبت است

بشارت داد و اشارت فرمود که کتاب مستطاب

التواریخ را که متضمن تواریخ انبیاء و اولیاء راشدین صلوات الله

علی نبینا و علیهم اجمعین است از زبان عراب زبان پرسی

بن فقر نقل کند تا نمکناز از آن خط وافی و قسطه شایسته

محصل شود و از مطالعه آن فی اعلاق عبارت عبارت و مضمون

مفهوم آید هر چند در خود استعداد آن نباشد اما چون اشارت را

و حبب الاطاعت به بجان و جان شتافت و با وجود تراکم و تراجم

صدقات حوادث زمان و حده و شده مثال و اقوال و تنگی مجال و پرسی

جرین احوال در آن باب اقدام رفت بعد از استخاره و استعاذه

از باطل و کیا را شدین بنیاد و علیهم السلام امید که حق تعالی

وسیله فرج و دفع حرج سازد و گوشت بخت از اوقی دولت

طالع شود و ستاره آمل از وبال بیرون آید و الله الموفق و

المعین و صلی الله علیه و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین

فما انا اشرع فیه و السلام علی من اتبع الهدی

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتد لولا ان هدانا الله

جاءت رسل نبی بالحق **بدانکه** چون پیغمبر علیه السلام خبر داد

بر گردیدن حق تعالی و او را چنانکه فرمود بعثت من قبله قرونی

قرونا فقرنا بهت کنت منه یعنی بر کجاست شده ام از بهترین گروهها

و تران دم کروست بعد کروست تا از ایشان مدد و پسر بقول

دیگر که آن اند صطفی اسمعیل من لد ابرهیم و صطفی کمانه من لد
اسمعیل صطفی قریش من لد کمانه و صطفی بنی هاشم من قریش
و صطفی من بنی هاشم یعنی خدای تعالی اسمعیل از اولاد ابرهیم گردید
و کمانه را از اولاد اسمعیل و قریش از فرزندان کمانه و فرزندان
از قریش و مرار بنی هاشم خواستیم که بیان کنیم برگزیدش را
و مفصل و مشروح آید بر از آنچه حق تعالی او را داد بنوشتن اصل و رمان
ولادت و سایر صفات سمات و ملک و مال و بیان جذبی زنان و صلها
شان و ترتیب شان و جدا کردن فرزندان برادران پدر و آنچه تفرقه
در ذکر کردن از چون اصل و نسب عشره مبشره که بشارت
داده ایشانرا و پدران پدران می علیه السلام و صلها شان تا آدم
علیه السلام باوردن بعضی از بزرگواران جدادش و بیان احوال صحاب

بزرگواران شان و ذکر علما و حفاظ تمامی و کمال مدته عمر و وفات شان
و ختم کتاب بتاریخ ایام اربعه که روشن شد بدیشان سپنتهای حق
و مشارق و مغارب و باحوال ایام و پیشوایان جدیدت و سنت با ابراد
بزرگتر سزایشان و شمار عمر و زندگی در یک باب با وجود قلت ^{عنایت} یصا
فیضلت و کمی استطاعت امید که خدای تعالی از خلل و خطا که دارد
سعادت غفران و دولت شفاعت پیغمبر علیه السلام رود سازد مرا
و خواننده و نویسنده این کتاب را بر آن تحقیق برت و خوی پیغمبر و احوال کابر
صحابه و تابعین رضوان الله علیه و علیهم اجمعین و تقدیم میکنم پیش از
مقصود تواریخ انبیای معروف تا و سپیده دانش مقدار سال مهان
آدم علیه السلام و پیغمبر ما شود و ما توفی فی الا بال الله و اقرض امری الله
بدل ناک اول انبیا و پدر خلق عالم آدم است و کنیه

او با محمد چون محمد افضل اولاد اوست و آدم را خدای تعالی از خاک آفرید
و بسجود ملائکه بزرگ گردانید و در کتاب زبدة الاصول در احادیث رسول
از پسران خشمه مرویست که پیغمبر علیه السلام گفت از آفرینش آدم تا
پیغمبر مایح هزار و شصت سال است و اکثر برانند که اگر شصت برین
چنانچه باید **و** میان آدم و نوح علیهم السلام هزار و صد سال
زندگانی آدم در دنیا نه صد و چهل سال و گویند هزار سال و اول قول
درست ترست چون از عمر خودش صحت سال به او بداد چنانکه ابوکر
از پیغمبر روایت کرده که چون حق تعالی آدم را آفرید و روح او در
در آورده عظیم زد و گفت الحمد لله و حمد و ثنا کرد خدا را بفرمان او
خدای تعالی گفت بر حکم الله برو بسوی ملک و سلام ده بر ایشان
و کوشش از تحیت را پس آدم سوی کلا نترشان **و** گفت **السلام علیکم** ملائکه

گفتند **علیک السلام و رحمت الله** و زیاده کرد و حضرت
و آمرزش ابراهیم علیه السلام نزد حق تعالی باز آمد گفت شنوادم
تحت تو و پیغمبر رست در میان ایشان حق تعالی مردودست خود را
بسته پیش آدم داشت و گفت کدام یک را میخواهی گفت مردود
دست خدای منند اما راست را میخواهم و گفت بجای چون بگشود
آدم و در پست او نمود گفت خدایا اینان چه اند حق تعالی در پست تو
عمر یک میان دو چشمش نوشته بود و قومی نمودند در آن میان بود
آدم گفت بار خدایا اینان که مانند حق تعالی گفت اینها پند و در آن
میان مردی روشن تر آدم گفت خدایا این کیست گفت فرزند تو
داود و عمرش چهل سال نوشته ام آدم گفت یارب زیاده کن عمرش را
حق تعالی فرمود آنچه نوشتم ششم و شصت شد قلم نوشتن عمرهای بنی آدم

گفت خدا یمن از عمر خود شصت سال را به و داد و حق تعالی گفت نوی
 و آدم عمرش را شمردی تا که ملک الموت به و آمد گفت که زود آمد
 حق تعالی برای من هزار سال نوشته است ملک الموت گفت چنین است
 لیکن نوشتی سال را بفرزند خود داد آدم و درت انکار کرد
 و فراموشی روی او از ان بازگشت و شهادت امر شد و در روز
 و کر عمر داد و شصت بود و چهل زیاده شد و بنفذه بر صحت این روایت عمر
 آدم نهصد و شصت سال شد و گویند حق تعالی عمر آدم را بعد از نزاع
 بشت سال تمام کرد اگر چه صحیح است **حکایت** العالم با عمار بن آدم
 و آدم به ان بن آدم اهل یک دین دیند و ملائکه بدیشان ملاقات کردند
 و مداومت نمودند تا اختلاف بسیار افتاد و حق تعالی **شعیت**
 پیغمبر علیه السلام را فرستاد و معنی شیت عطا شد چنان بعد از

قایل تا پس اتولد یافت و وقت کشتن تا پس عمر آدم صد و سی سال بود
 و تحت غمناک شد نه آدم و حوا و تا چهار سال شان فرزند نیامد و در سال
 پنجم شیت تولد یافت در صد و سی و پنج سالگی آدم و حق تعالی
 با دم ده نامه فرستاد پس شیت پنجاه نامه فرستاد و در حیات آدم
 و آدم شیت وصیت کرد و در حیات پست و در میان ولادت
 و قایل مخالف است و اینست و حق تعالی **ادریس**
 علیه السلام را بدیشان فرستاد و او خنوخ بن بردا بن مهلاهل بن قحان
 بن انوش بن شیت بن آدم علیه السلام است و برای کثرت در است **صحف**
 آدم و شیت ادریس کشفش و حدای تعالی و سی ساله فرستاد و نام
 مادر ادریس بره بود و گویند اشوت بود و لقب بره و مولا شیش از
 وفات آدم صد سال و او اول نبی است که حق تعالی بعد از آدم فرستاد

و مبعث او بعد از وفات آدم صد سال بود و روز بعثت او عمرش
شصت سال و صد و پنج سال در نبوت زیست و او را حق تعالی بر آسمان
چهارم رفیع کرد و گویند بر آسمان ششم بر دو بعضی گویند هشت
و بلند تر از جایش جاییست و اولین کسی که چری نوشت بقلم و جا
و وحی اوست و نظر در علم نجوم و حساب کرد و چون حق تعالی او را
بالا برد اختلاف افتاد گرفت و وحی فور یافت تا که حق تعالی
نوح بنی علیه السلام را بر آن بخت که ابن ملک بن مشول
بن خنوخ است و مادرش قوس بنت کاہل و اولین کسی است
در قولی که علم شریعتش دادند و اول الوالغرم از پس یعنی صاحب حد
بلیغ بر قول بیشتر و اول خواننده بحال تعالی و بیم کننده از شرک در دین
و اول کسی که حدای تعالی امتش عذاب کرد و اوست شیخ پیغمبران و بزرگ

انبیاء و معجزه اش فی نفسه بود که در مدته عمرش هیچ از قوای او
نیافت و در دعوت پیغمبری پیغمبری بدو نرسید چنانکه گفت انی
دعوت قومى لہللا و ہنارا یعنی بدرستی که خواندم بخدا قوم خود را
و دیگر گفت انی دعوتہم جہارا ثم انی اعلت لہم داسررت ^{طہرا} ہرا
یعنی بدرستی که خواندمشان آشکارا و پنهان در بجانب نشد فردی
چون او چون قومش ظالم و طایع نر بودند و نزد اکثر اہل تاریخ عمرش
نزار سال بود پنجاه سال کم و در تور است ^{سے} **موسیٰ علیہ السلام** چنین است
و چون بنی اسرائیل شد او گوید عمرش کم تر از طوفان گذشت نزار کم پنجاه سال بود
دفاعی فاخذ سم الطوفان دال است بر آن اما بعد از طوفان ^{و پنجاه} سیصد و
سال زندگانی کرد پس تقویش سم عمر او نزار و سیصد و پنجاه سال بود
و اکثر بر آنند که قبل از طوفان شصت سال بود زندگانی پس از سال طوفان

سیصد و پنجاه سال و گویند در پنجاه سالگی بنه شده و بعد از آن ^{نصد و پنجاه}
 سال زندگانی کرد و عمرش سال طوفان شصت و دو سال بود پس عمرش ^{تقریب} بدین
 قرار سال بود و اهل توارخ گویند چون از بنوط البشیر علیه السلام ^{دو بار}
 و ششصد و پنجاه و شش سال تمام یافت طوفان شد و در دهم حربه حضرت
 نوح علیه السلام با اصحابش در کشتی نشست و در دهم محرم که عاصور ^{پیش}
 بدان گویند فرود آمدند و مدته طوفان شش ماه بود پس از زمین جزیره
 در ناحیه باقری بنا کردند و سی که سوتی ثمانین گفتند و نوح را آدم
 ثانی نامند چون از کسب آنکه با او در کشتی بودند اولاد پیدا نشد از
 خوف طوفان جز او را و خلائق همه از اولاد او بیند که سه گند سام
 و یافت چنانکه حق تعالی فرماید و جعلنا من ذریه هم الباقین یعنی
 از دیرت او کرد ایند هم بایش مردم را **اما سام**

پدر چند کرده است عرب و فارس و روم و مجبور اولاد نوح او بود نزد
 پدر و دعا کرد در حق او پدر بکرت و خیر و انبیاء از نسل او پیدا آمدند و
 سام پیش از طوفان پنجاه سال بود و گویند پسر بود و وقت وفات
 عمرش چارصد سال بعد از آن و بیست سال زیست و عمر او ششصد سال بود
اما حام پدر سودان بسیار است و پدر در حق او
 دعا کرد که بچهری شمرده نشود و اولادش را امر کرده بندگان اولاد سام
 و موی اولادش را است به بندگی که در جودت چنانکه معروف است
و یافت پدر ترک و با جوج و با جوج است یعنی ^{دو گروه}
 تباها کار اعدا و با بند من شرور هم **هو و بیغمه**
 علیه السلام نامش عابر بن شایخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح است
 و چون در لیس و حکم که بزبان عبری تعمیر از آن بگوادت کند اتم بود نامش

ازان اشتقاق یافت و نام مادرش فرجانه بود و درسی ساکی پدر بود
 و در چهل ساکی بقوم عاد بن عوص بن ارم بن سام مرسل شد و قوم عاد را
 الله تعالی در قوت و نیرو چنان ساخت که کسی نبود چنانکه در اثر نشان
 صد ارشع دی و کوتاه تر شصت و هجده سالشان میان صد و شصت
 و سرشان چون قبه بودی و چشمهاشان بزرگ و مجرای پنی چون سیاه
 و در وقت پیم کردن کشتی کشت از ماقوی ترو با هر دو تر **فاهلکوا**
بیرح صر صر عاتیه سخرها علیهم سبع لیل
و ثمانینة ایام حسوما فتری القوم فیها صرعی
کانهم اعجاز فخل حاوتیه فهل تری لهم
من بقیه یعنی مملکت شدند ببا و سخت سرد و متجاوز الحد که کما
 الله تعالی بریشان مژگن شب و مژگن روز پیا و نو دید ایشان ^{کنندگان}

پنداشتی چون تنهای درختند از پافاده ایامی پشی شان از باقیان و سود
 علیه السلام نجات یافت باکر وید کان اثری از باد بدیشان برسد
 مگر ملایم و بعد از مملکت قوم باکسان پیش بکمر رحلت کرد و سها بجا در عبادت
 مشغول شد و در صد و پنجاه سالگی رحلت یافت و میان کن و مقام
 و زمزم دفن یافت در کتاب تاریخ جنین است حضرت امیر المومنین علیه
 گفت قبرش در حضور موت است بموضع کثیب احمد یعنی ریک سرخ آهنگه بکل و
 کلخ سرخ و آنجا درخت کفار و اراک بسیار **ابراهیم**
 پیغمبر علیه السلام نامش بزبان عبرتشان افرام بود پس معرب شد و
 پدرش تاریخ بن یاخو بن تاریخ بن ساروع بن رعوای بن بالغ بن عابر
 پدرش از زنا پسند برای راسپکاری در خراین الله مرود و محمد بن اسحق
 گوید که آن بقی است که بدان عیب کند زیرا که از بمعنی معوج است

و کوبند بزبان بنطی که طایفه از عربند به شیخ فایز است و خلیل از پسران
اولو العزم بود و حتی تعبیر برای او ده نامه فرستاد که همه آن امثال و داستان
بود و میان مولدش و وفاتش نوج ششصد سال بود و میان طوفان
تقریباً بیشتر قول و کوبند هزار و دویست سال و شصت و دو سال و آن وقت
سبوط آدم تا ولادتش سه هزار سال و ششصد و هفتاد سال و کوبند سه هزار
و پانصد و هفتاد سال بود و از مولدش تا هجرت حضرت سالت از کعبه
بعدینه دو هزار و پانصد و هفتاد و سه سال و میان سبوط آدم و هجرت
نوح هزار و نهصد و سه سال بر قول اکثر و بعضی کوبند بیشتر بود و بعضی کوبند
کمتر و بنمود بن کنگان بن سحار بن کوش بن سام بن نوح فرستاده
و اول کسی که تاج بر سر نهاد و گردن کشی کرد او بود و مردم را به بندگی
خود خواند و در حدیث آمده که پادشاه زمین چهار پست و دو موبن و دو

کافر مومن سلمان بن اده و سکندر و کافر مرز و بخت نصر و ابراهیم
صد و نود و پنج سال عمر داشت و کوبند دویست سال و وقتی که در جنین
باتش انداختش شانزده ساله بود و روزی که اسمعیل مولود شد صد و
سال و روزی که اسحق متولد شد صد و بیست سال و در زمین مقدسه معروف
خلیل از ارض فلسطین نزدیک بیت المقدس دفن یافت **سمعیل**
علیه السلام بزرگتر از اولاد ابراهیم بود و داشت فرزندش بود اسمعیل و یحیی
و مدین مداین و زمران و نعتان و شقی و شوخا و عرب از اولاد ابراهیم
مکراند که از ایشان و ذبیح اوست بر قول اکثر از بطن ماجر قطیه بود که
مصر بساره داده بود روزی که دهب از او آنچه دید و ساره ماجر را با برهم داد
و اسمعیل را چون بدر بکام برد و وقت شیر خوارگی دو ساله بود و کوبند
بود و وقت وفات پدرش تا دونه ساله و در صد و هفتاد و هشت سال وفات کرد

و از دفاش تا مولد یحییٰ نزدیک بدو مرار سال بود و میانش و هجرت
دو مرار و صد و پنجاه سال بفریب **اسحق** علیه السلام بر
ابریم است از زرش ساره بنت هاران بولوط و ساره بنت لوط
و هاران بزرگتر عم ابریم است و گویند ذیح الحی بود و برین ^{سید} یهود و
نضاری و روم و یونان و ارمین و نوحی آن همه بنی اسرائیل از اولاد اسیح اند
و عمرش صد و ششاد سال بود و در زمین مقدسه وفات یافت و کجا
است پدر مدفون آمد **یعقوب** علیه السلام پسر اسیح بن ابریم
و یعقوب از ایش نامید که وقت ولادت چون توان بود با عیص وقت ^{سید} یرون
آمدن از شکم عقیق برادر را گرفته بود و دوست اسرائیل یعنی صفوة الله و
اسباط و سبط و بر بنی اسرائیل بمنزله قبیله است در عرب و صد و چهل
و هفت سال زندگانی کرد و در مصر رحلت یافت و وصیت کرد که

در بیت المقدس نزد پدرش دفن کند و یوسف پسرش انجازه دفن کرد
یوسف علیه السلام پسر یعقوب بن اسیح بن ابریم است
و چون پسر با علیه السلام را از اکرم مردم سوال کردند گفت **ان**
اکرمکم عند الله اتقیکم
که بهتر شما بر منیز کار تر تان است گفتند از اکرم اینها سوال میکنم
گفت کریم بن کریم بن کریم بن کریم یوسف بن یعقوب بن اسیح بن ابریم
و مدته عینیت یوسف از پدر چهل سال بود و گویند ششاد سال و در صد و پنجاه
سالگی در مصر وفات یافت و میان او و موسی علیه السلام قریب ^{سال} پنجاه
بود و او را واساحت بر خراین مصر زبان بن دلید و اسلام آورد و بد
و او فرعون مصر اول است و صاحب اول یوسف را و چون وفات
کرد قاپوس پسر پادشاه شد پسر مصعب بن زبان فرعون ششاد سال

و صاحب شاهی یوسف و عیسی و کردن کش بود و پیش اسلام عرض کرد
 و مسلمان شد و در زمان پادشاهی او یوسف بجهت پیوستن پادشاهی
 دراز شد تا مملکت موافق یا نزدیک به آن پس سلاک شد و برادرش ابو العباس
 و لید بن مصعب بن یان پادشاه شد و غنی تر از قابوس بود و دراز
 عمر تر و سپاه دل تر فرعون نبود و بزرگ قول تر پس حق تعالی
موسی علیه السلام را بدو فرستاد و موسی پسر عمران بن
 قاسم بن لاوی بن یعقوب و مادرش نجیب بنت سمویل بن
 کجای بن نغشان بن ابراهیم و گویند نامش نوحا پسر بود و لقبش
 و موسی در دیار مصر مولود شد در زمان فرعون ثالث و لید و بدو مرگ آمد
 در قول صحیح و گویند در زمان فرعون ثانی مولود شد یعنی قابوس پادشاه
 مخالفه که از اولاد عیسی بن لاوی بن سام بن نوحند و در زمان فرعون ثالث

فرستاده آمد و از ادلی العزم است و در الواح زمره توریة بدو آمد
 و میان او و آدم سه هزار و چهار صد و شانزده سال بود و میان او و نوح
 پانصد و شصت و پنج سال و میان او و هجرت نزارشش صد و چهل و هفت
 سال و عمرش صد و بیست سال و در تنه وفات کرد و در زمین بیت
 المقدس نزد تل یک سرخ نه فون شد چنان فرمود سغیم علیه السلام
 و مارون نیز در تنه وفات کرد و در غاری از غارهایش دفن افتاد
 و گویند بر تنه وفات کرد زیر درختی در جبل ارجیل به معنی پیا بان و خدا
 تعالی بر آسمان برداشت و عمرش نزدیک به عمر موسی بود **داود**
 علیه السلام پسر ایش بن عوید بن ناعبد بن سلیمان بن یحیی بن عمران بن
 بن اقد بن خضرون بن فارض بن یهود بن یعقوب است حق تعالی نبوت با
 پادشاهی او بعد از چوپانی و زبور بر زبان عبری بدو فرستاد و صد

و پنجاه سوره در پنجاه سوره ذکر آنچه القا کردند از تحت نظر و امان بابل
 و در پنجاه سوره بیان آنچه القا کردند از امان از یون پنجاه سوره ^{عظم}
 و حکمت و در آن از حلال و حرام چیزی نبود و حد و دوا حکام و داد و
 با حکام تورات حکم کردی و خدای تعالی او را آوازی داد که مخلوقات
 از آن لذت ببرد و مسخر او شد کوه و مرغ و نرم شد برای آسودن و حق تعالی
 او را از خنجر دای داد که فرق کردی میان ظالم و مظلوم و شفا دادی ^{حی را}
 و میان او و موسی پند و شصت و نه سال بود و گویند پانصد و شصت
 و نه سال و صد سال زیست و بیان عمرش ذکر رفت و پادشاه را و ^{صفت}
 کرد به پیش کش از بطن با بغمه بنت سابع و آن **سليمان**
 علیه السلام است بارش بر دینوت و پادشاه از پدرش نبی از آسمان
 بر تبه او بر پدید و انس و جن را حق تعالی مسخر او کرد اینده چون ^{چشم}

و باد و داد او را آنچه نداد احدی را چون پدرش و هر سب که آمد رسول
 و غیر رسول بر شریعت موسی بودند تا آمدن عیسی و عیسی از منسوخ
 کرد و میان سلمان بخت نزدیک هزار و صد سال بود و گویند از وفاتش
 تا ولادت یحیی هزار و شصت سال بود و تقریب و پنجاه سال ^{السنه}
 عیسی علیه السلام اوست کلمه الله پیچ بن مریم بنت
 عمران بن یمن و گویند بنت عمران بن یثیم بن آمن بن هاشم بن خرقان بن حارث
 بن بوعلی غازی بن یثیم بن یثیم بن حریو بن امصیان بن هاشم بن ابی بن
 حریص بن سلمان بود و از اولی العزم بود و حق تعالی بخیر و شفا
 در سال سی ام از عمرش و بچیک چنین نفرستاد و ظهورش از یمن
 کند و پانصد و شصت و پنج بود و حق تعالی او را بر آسمان در سی و سی سال
 و میان او و ابراهیم هزار و پانصد و نود سال بود و میان او و موسی ^{سالی}

و گویند نه صد و بیست و پنج سال بود و میان او و مولدش و سحرش
 شش صد و سی سال و گویند کمتر بود و در پیونده ساکنی مادرش حمل او
 پیدا کرد و بعد از بالا بردن او شصت و شش سال زیست و در صد و دوازده
 سالگی وفات یافت و نصاری گویند بعد از رفع عیسی شش سال زیست
 و در پنجاه و دو سالگی رحلت رفت و آخر انبیا پیغمبر محمد المصطفی
 علیه الصلوة والسلام و عدد انبیا علیهم السلام صد هزار و بیست و چهار
 هزار است عند المشهور و از ابو منصور غواص نقل است در همین الفاظ
 که کلینی اگر کرد از کعب الاخبار که گفت انبیا پس که رسول هستند و کجاست
 شان نداده هزار هزار و دو بیست هزار و بیست و پنج هزارند و هر سال که
 کتاب داده پیونده در اتفاق روایات و لا یقرآنست که جازم در عدد
 نباشیم تا داخل خارج و خارج داخل گردد بلکه از آدم تا خاتم انبیا که بر آید

همه حقند و چون در مقدمه حکم حاجت رفت پس مقصود را به چشم بیدم
 بخشی در آنچه به پیغمبر ما تعلق دارد و دیگر بخش در اهل بیت و شیعه و
 در آنچه متعلق است باصحاب و خاتمه در جوهر و خصوص و قسم اول
 در آنچه تعلق به پیغمبر ما علیه السلام دارد و سب او از روی اجمال بداند
 محمد رسول الله علیه السلام پسر عبد الله بن عبد المطلب بن
 هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب
 بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر
 بن نزار بن معد بن عدنان بن اذ بن اد بن سمیع بن نبت بن حمل بن قیدار بن
 اسمعیل بن ابرهیم بن تارخ بن یحوز بن ساروع بن ارعوا بن فالغ بن خابر بن
 بن ارمخته بن سام بن نوح بن ملک بن شوش بن خنوخ بن یرداه بن
 بن قحان بن نوش بن شیش بن آدم است علیه السلام و در ترتیب

سب بنی تا عدنان خلاف نیست که پدر عرب است اما گویند عدنان بن عامر
 و عدنان بن قیس و بهیچ گویند پسر سب است پسر نبت بن شجیب بن شحیل
 بن جمل بن قیدار و مشهور تر آنست که روایت کردیم و ما در رسول الله صلی
 علیه السلام آمده است و سب بن عبد مناف بن زمر بن کلاب بن
 مره و سب در پدرش در کلاب بن مره متحد و از روی تفصیل از اهل تاریخ
 متفق است که احدی پیغمبر را چون کعب الاخبار وصف نکرد حتی که مرویست
 از سعید بن عمرو انصار از پدرش که صحبت کرد با کعب الاخبار و او
 اراده بسیار داشتی پیغمبر را و صفت او کردی و در آن گفت سال
 وفات اوست کاشکی بدی علیه السلام را و گفت شبی خنجر و دحل
 و خروج بسیار کردی و در آسمان نگاه کردی گفت ای ابا اسحق عجیب شبی
 می بینم ترا اگر بنده گفت امشب پیغمبر علیه السلام رحلت خواهد نمود

که در نای بهشت کشاده دیدم از بهر قدوم روح پاکش و در زمین اظهر
 و انور از بقعه که جانش را نیست و عجب آمد مرا قولش پس و داع کرد
 و رفت و او را ندیدم تا که ابا بکر وفات کرد و در خلافت عمر مدینه آمد
 بر او رفتم و سلام کردم مرا شناخت و نزد یکم آمد و من مردم گفتم از آنچه
 در حق پیغمبر گفت در تعجب گفت ما صریحاً گفت اندک را صریحاً و از آن
 خود و عجب کوچک بدر آورد و از در ابی بران قفله از طلای سبج تمام
 و فعل را کشاد و جریده پسری سخت سحیده بدر آورد و گفت میدانید که این
 چیست گفتم نه گفت صفات و سمات رسول است چنانکه در تورات
 آید است گفتم رحمت خدا تعالی بر تو برکوی بها از آغاز خلق او
 گفت حق تعالی چون خلقت او خواست گفت جبریل از دل زمین و بهرش
 مستی خاک بیا جبریل بسوط کرد و از موضع قبرش کنی خاک گرفت و با

پنجم که بر بالای کوشکهای جنت رو است چتر کرد و شفاف و برق
 ساخت چون آری سفید و در جوهای جنت در بر دو بر آورد و
 طوف آسمان و زمین کرد و ملائکه افزودند قدر پیغمبر علیه السلام را دادند
 پیش از دانش فضل آدم علیه السلام چون آدم آفریده شد آواز شنید
 از اساطیر جبهه محمد علیه السلام یعنی خطوط پیش او گفت خداوند آن
 چه آواز است حق تعالی فرمود این پیغمبر خاتم النبیین مقرر اولاد است
 پس اخذ کن او را بعهد و میثاق من که پساری تو و اولاد تو او را مکرر
 اصلا ب و قنات طاهره ز امر یعنی ارحام پاک و روشن و صلابت
 و آدم گفت خداوند ابار است آدم را سپردن او جز در پاکان اولاد
 محضات عورت و نوان و گفت نمان بود نور محمد علیه السلام از
 پیش حضرت آدم علیه السلام چنانکه ماه تمام در شب تاریک و ظلم

و چون آدم و حوا جمعیت کردند ای آدم طهارت کردی و خوش بوی
 و حوا را نیز بر این داشت و گفتی کاشکی این نور مستودع در جبهه من
 در بطن پاک تو قرار گیرد تا که بشارت شان داد حق تعالی بشیت علیه السلام
 پدر انبیا و حوا آبستن شد و از جبهه آدم جبهه حوا علیهما السلام آن نور
 نقل کرد و بدین شاد شدند و حوا در ملامت و شکل فراوان گفت و
 گفت مر بار که حوا وضع حمل کردی پس رو جنت آمدی مگر که شب
 که تنها آمد و الله تعالی او را فردا گرم آفرید بر نور محمد علیه السلام چون
 شیت را بر زمین نهاد آن نور میان دو چشمش ظاهر شد پس حق تعالی
 میان شیطان و شیت حجاب در میان آورد و پس محبوب بودی از آن
 و حجاب و کرام ملائکه طواف او کردند و در مجلس امت او
 و منادی بشارت بشارت داد هر روز که ای حظه دنیا بشارت

مکان ترا در تعظیم نور محمد که میان آسمان زمین روشن است و سیمین
 ارحام و اصلااب سائرست و محبوب است از عیون ادعادی ^{شاطین} دین
 و چنین تابانی شست و چون بالغ شد آدم علیه السلام دست او گرفت
 و گفت ای فرزند حق تعالی عهد فرموده که این نور که در جبهه تو ظاهرست
 نهاده نشود مگر در پاکتر زنان و او را گاه کردار حقیقت حال و گفت بار
 تو مرا عهد دادی و من این فرزندم عهد دادم برین ^{معنی} گواه منجر ایم
 پس جبریل با مفاد و سرار و رشته آمد بدشش حربه روشن و قلمی از ^{قلیها}
 بهشت و بر آدم سلام کرد و گفت گفت حق تعالی که نزدیک آمد ^{نقالت}
 چسب من در اصلااب و ارحام این قلمی است که بجز مداد نور مدد ^{مکنند}
 بفرمان نبوی برای پسر تو و پسرانش عهد نامه بخواهد این ^{و نشتگان}
 پس آدم بشهادت شان عهد نامه نوشت و در تابوت ^{مثلاً} انبیا علی

و علیهم السلام نهاد و دشت را و وحله رخ در پوشید و فحوا بیه بیضا
 بر کاشش در آورد و بخطبه جبریل علیه السلام و فحوا بیه بقدر قامت ^{شهادت} حسن
 حوا علیها السلام بود و کعب الاخبار گفت چون نوشتن آبستن شد
 صوت خفی مسموع آمد گفت ای بیضا واقف نوری که در تو عیست
 باش و او را از چشم آدمیان که شیطان حجاب داشت و چون او
 بوجود آمد نور و حجاب بدو نقل کرد و چون بالغ شد پدرش ^{داد} او را عهد
 که زن نکند پاکتر از زنان جهان پس نوشت بفرزندش ^{صفت} ملائیل چنین
 کرد و ملائیل بفرزند خود بردا و بردارنی را که برده گفتندی نکاح کرد
 خنوخ که ادریس است تولد یافت و بردا او را وصیت کرد و ^{صفت}
 کار بست و زنی را که بردا گفتندی نکاح کرد و متوشلخ بوجود آمد
 و از ملک و ملک اشقر بودی با قوه و نیروی عظیم و عورتی را که قوس

بنت کایل بن فحایل نام داشت خواست و نوح تولد یافت
 و نوح وصیت کرد و او را زنی را که عمروه نام داشت نکاح کرد و از
 مومنات قنات بود و سام بوجود آمد و چون نوح در روی سام
 نظر کرد و نورش مشهود آمد صندوق عهد نامه بسیار بدو بستم
 و زنی را از دختران پلایین بنکاحش در آورد و از فحش متولد شد
 نور در وجهش پس وصیت کرده صندوق عهد نامه بدو سپرد و از فحش
 شایع شد و بدو وصیت فرمود و شایع مر جان را نکاح کرد و عابر که عبا
 از سودا است تولد یافت که زبان عبری منسوبست بدو و خیر قوم بود
 در حسن و جمال آثار و او منشأ نام زنی خواست و فالخ زاینده شد
 و از فالخ ارغودار ارغوناروغ دار ساروغ ناهور و از ناهور تارخ و تارخ
 از بن بنت نمر نکاح کرد و ابراهیم بن علی السلام بوجود آمد و ابراهیم

و علم نور در مشرق و مغرب نصب افتاد و چون آدم علیه السلام او نیز
 صوت خفیه استماع کرد و از حق تعالی سوال کرد تا در اجوبت او را
 و بعد امر کرد و ساره روجه ابراهیم جز دای که زد و باشد که خدا تعالی
 او را ولدی دهد و بخت نهند در نورش و همیشه متوقع بود پس تا که مادر
 حمل میل پیدا کرد و ساره غمناک شد و چون وضع حمل کرد ماجر را بعد از بارگشت
 و گفت چه سوخت مرا پس ابراهیم گفت چشم روشن ساز که حق تعالی تبارک
 و عده اش است و ساره در ترقب صبر کرد تا آنجا آمد و گفت چون سخن
 بدرک شد ابراهیم فرزند از اجماع کرد و شش نفر بودند و صندوق عهد
 را سر کشاد و فرزند از اگفت نظر کنید درین صندوق چون نکر استند
 در آن بعد از انبیا خانها بودند و آن سر خانه محمد علیه السلام بود که متفوق
 در آن در نماز جانب راست صدیق مطیع بر چهره اش نوشته که

اول کسی است از مومنان که اطلعت او کند از مومنان جانب چپ فاروق
بر چهره اش نوشته که گویی است از آسمن که او را بکبر و ملامت ملامت کرد
و پس پشت ده النورین بر چهره اش نوشته زینت آدمیان و لب خلفا
پس بر چهره اش نوشته برادر او در دین خدا و مویید نصرت خدا
و کرد اگر دشمن برادران پیش صحابه و نقباء و سلفه از نور خوا کرد
ایشان گرفته که باز کردند بوطن شان چون نور آفتاب در سرای دنیا
و دیدند که همه اینها از صلب ~~اسحق~~ می آیند مگر که پیغمبر که از صلب ~~اسحق~~
می آید پس وصیت کرد ~~اسحق~~ پس از بعد و میثاق معهود و ایل
ماله بنت حرب را نکاح کرد و قیدار بوجود آمد و جوان روشن روی
و حق تعالی او را علم سواری و تیر اندازی و جنگ آوری و کشتی داد و ایل
آن نور را در رویش دید صدوق را تسلیم او کرد و وصیت فرمود در ~~دن~~

و نهادن نور در پاکیزه کان نمان و قیدار مطهر است را از نباتات ~~تحت~~ کمان
و از ایشان شست و خیز خواست و دو صد سال با ایشان بود که نژادند و جل
نشد روزی از رسید باز گردیده بود کله از دشت و طبر در اطرافش آواز
دادند بزبان فصیح که و یکجا با قیدار وای بر تو عمر را بیا داد و نور
محمدی را بود بخت نهادی پس غمناک بخانه آمد و سو کند خورد که از دنیا
و اسایش نخواهد تابیان آنچه شنید بدو نیاید و در صحرا است بود که
صورت مردی فرشته بدو آمد و گفت ای قیدار آراست ترا خدا
بقوة و نیرو و با پادشاه ساخت و امر کرد با بخت نهادن نور مستودع
در تو در زنی از هنر نسل اسحق پس اگر برای حق تعالی و زبان چیده را طاهر شود
که از کجاست بکنی پس معونت سر غوج از غوچه های ابرسم قربان پس آتش
در درخت های سپید آمد و اخذ و زبانها کردند و اند که پس است با قیدار ~~تو~~

اجابت کردم برود در پای درخت و بعد بجنب تا در منام مامور را در پای
و چون رفت خوابید در منام گفتند که نور پستودع در تو در قنوت ^{عزت}
واقع شود یعنی ارحام زنان عرب تفحص کنی کن فاضله شام است
پس بر جست شادمان مقریان حضرت را در پیش ^{بکجاست} و در آن
بدان نیامد و خود سوار شد و در احیای عرب حی در حی تفحص کرد تا که از
کبر در ملک خرمیم از ولد ذهل بن عامر بن عرب بن قحطان ^{خاست} اورا دید
بود فاضله نام نکاحش کرد و بر زمین خود برد و از او آستین شد و گفت که
قدار خواست که صندوق را باز کند و نظر سازد از غیب ند آمد که باز
نکند آنرا الا سنجید بر و نزد پسر عمت یعقوب و بدو تسلیم کن ^{قدار}
متوجه زمین کنعان شد و فاضله را وصیت کرد که که فرزند حمل نام کند
و چون باز آمد زاییده بود پس چون حمل فرزندش گرفت ^{او} قدر است

گرفت و پیرون شد تا که و مقام را بد و نماید چون بحمل بشیر شد ملک الموت
علیه السلام را گفت یا قیوم تا کجا گفت میروم تا که و مقام را بد و نماید
گفت نزد من که میان من و تو سرست پس کوشید و داشت و ملک الموت
علیه السلام جانش بسته و در پیش حمل از پا در افتاد و حمل غضب کرد و
ای بنده خدا پدرم را کشته گفت بگر که مرده است چون بر سرش آمد که
به بنده فرشته بیارفت چون سر بالا کرد کسی را ندید پس حی تعجب
کردی را از اولاد اسحق فرستاد و غسل و کفن او کردند و چون حمل را
خویره نام زنی را نکاح کرد و او را در حشری آمد و در حشر ^{ممسح} مسح
اد و او را در آد و او را در اعدان عدنان را معد و معد را هزار و هزار ^{سعد} سعد
نام عورتی را خواست و مضر تولد یافت صید کرد و نخب زن بودی
و برای او عهد نامه و بدعت نور نوشت و بر حمت رفت و سر مردی ^{ایشان} ایشان

کتاب وصیت و عهد نامه نوشتی که بخواند پیش مکر پاکتر ز ناز و این عهد
 بعبده الله شرفها الله تعالی بالانوار القدسیه آجیت بود و عمر و
 بن لخی که احداثت کرد در کعبه آنرا تغیر داد پس مضر کریم نام
 رسته را نکاح کرد که ام حبیبه کینه داشتی و الیاس پسر پادشاه
 و الیاس مخه را نکاح کرد و مدبر که بوجد آمد و مدبر که فرقه را نکاح کرد
 و حریجه تولد یافت و حریجه در خواب دید که مژه بنت و دین طایفه
 بنکاح در آورده پس ز نش کرد و کمانه متولد شد و کمانه ریگانه را که ام الطیب
 کینه داشتی و تضرع پادشاه و نضر از آن نام داشت که حق تعالی او را اختیار کرد
 و لباس طراوت و نصارت پوشانید و موسوم شد بقریش بعت غوج
 زیرا که چون خواجها خود را بکامنان و فال گیران گفت و پیش گفتند بخجند و او پیش
 و این لفظی است که کامر و خوشنود گویند و کعب الاحبار از خواجها

نضر جزا داد که گفت در خانه کعبه در خواب بودم دیدم که درخت
 سبزی از پشت من پدید آمد که بلندی آن آسمان و صفحات فلک رسیده
 و شاخهاش نوب بود و با قوم پیچیده روی دمی در پیش آمدندی از نزد
 پشت من و چون بیدار شدم بمخبران گفتم گفتند اگر راست گوئی
 خدای تعالی ترا عزیز و مکرم گرداند و مخصوص کند پسر زکی که هیچ کس را کرده
 باشد و گفت این و پت بود که حق تعالی نظر کرد بر من نظری و ملائکه
 گفت نظر کند بر زمین که گریه پند اکر م اهل زمین نزد من و من دانایم
 بلکه گفتند یارب نمی بینم در زمین کسی بندگرتو بود انیت و یحیای
 با خلاص مکر نوری در پشت مردی از اولاد اسمعیل پس خدا گفت
 گواه باشم که من او را اختیار کردم چون نضر این خواب دید و او را
 قریش نامیدند و انیس نضر که ست قریش است و کعب الاحبار

از نظر مالک بوجود آمد و از مالک فخر و از فخر لوی از لوی غلبه و از غلبه
کعب و از کعب مره و از مره کلاب و از کلاب قحط و از قحط عصبه
و از عصبه مناف و مناف و مناف در پیاد و ملک و بی نیاری بحال
سید گویند چنانچه احوای عرب جهت دختر دادن بدور غنبت کردند
تا که قیصر بن قطنین ابو قتل و شاه روم بفرستاد که اقبال کن بن
تا بتو دهم چنانکه مثلش ما در نر اید که از آن پس علیه السلام
دانسته بود که پیغمبر آخر زمان از نسل هاشم بن عبد مناف است و هاشم
ابا کرد و مقصدش عهد ابا سلف بود و در دعیت نوزیحه که
در خواب دیده که بزوجه کردی سلمی بنت رید بن عمرو بن لبید بن
بن عدی بن نجار را و چون خدیجه زوج نبی علیه السلام بود در بسیار آسایش
و دانش و زبان آورد و نازستان بلند پستان و بلند قد و دراز کردن

و شیبه از او تولد یافت و شیبه را عبد المطلب نامیدند و مرد کل
بودی یعنی ملک چشمش سواد داشتی گانه که سره کشیده صاحب حال
و سبب و هاشم صفت بنت جندب بن عامر بن صعصعه را برای او
خواست و گویند بنت عامر گفتند ایشان حارث را که بزرگتر عموهای
زاینده و هاشم را وقت وفات شد و عبد المطلب پرست و بیج ساله
عبد المطلب را گفت ای فرزند بطلب برای من بنی نصر و بنی عبد
دینی مخروم و پنهان اذ و پنهان فخر و بنی غالب همه و پسران مرا از
مادر تو چون خوانند و جمع شدند گفت ای گروه و دشمن شما مغز اولاد
اسمعیلیه و بر گردیدند و عاشر ابرای حشرش و من امروز پس
شما یحیی و این علم نزار و و پس اسمعیل و تقایه حاج و مفاتیح اصنام
تقوی بن کردم همه را بفرزند من عبد المطلب که این است

شینه و اطاعت کردند و تار کردند بر عبدالمطلب و سمعنا و طعنا
گفتند و تمامی بخت او را عزت دین یار او سلاطین اطراف برای
او تحفه فرستادند هر چه جز از کسری سر مزید شاه مدین با طاعت
خود دعوت کرد پس چون قریش را تنگ سال رسید با عبدالمطلب
بجانب جبل بئر سرون شدند و دعا ایستادند و دینی بخت
و حدای تعالی باران دادی بپر که نور محمد علیه السلام و عبدالمطلب را
نور محمد مهابت قوی بودی جهانک دهد از او بر حصه صباح آنچه ده
و در دش خوف افکند حق تعالی و احسب کرد و در یافت از وی
محمدی آنچه دریافت تا که در عین حرب سجده اش کرد و کعبه الاخبار
گفت پس عبدالمطلب هاله بنت و سینب بن عبد مناف بن زمره
کنح کرد و حمزه و برادرانش متولد شدند پس لبنت با حرن

25
خراعه را کنح کرد و اباهلصب متولد شد و عبد الغزی نام کرد و پسر
وفات کرد پس نثله بنت جناب را کنح کرد و بعضی گویند سعد
بنت غنم را و عباس را برادرانش بود آمدند و عباس گفت
روز یک پدرم در خانه خوابید و مولناک و فرغناک بر خاست جامه
کشان رفت و من پسر عاقل تر بودم در او پسر فخر تار رسید بکعبه و
و گفت پنداشتی در خواب که سلسله از پشت برآمد سپند و چهار
طرف دایره در بزم شرق و غرب و طرف بصفحات آسمان
و طرفی از تحت ثری در گذشته و در دو از طرفی درخت سپری شد که
ببیننده بدان چو نذیده و درین حال بدو پسر مگور و بود
پرسیدم که چه کسید شما یک گفت من بوجم و آن در گفت ابراهیم
کعبه گفت اگر راست گوید از پشت تو پسر آید که اهل زمین و آسمان

بد و ایمان آورند و در زمین علمی باشد آشکار پس عبدالمطلب را در وقت
نمودند که فاطمه بنت عمرو بن عابر بن عمران بن مخزوم را نکاح کردی نکاح
کرد و فرزندان شدند و در آخر عبد الله شد کوچک تر اولاد عبد
و کعب الاخبار گفت کسی از دایان شام نماند که مولود عبد الله را
نداشت که در پیشان جبهه بود الوده بخون بچی بن زکریا با علی بنی
و علیهما السلام و چون جبهه را دیدند که خون میخکیده دانستند که عبد الله
ابو محمد بوجود آمده است بملاحظه کتاب و علامات چون مولود او را
دانستند در قید که صد و شصت شدند و تجارت قریش را بر گردانی
که زود باشد که از پشت عبد الله پیری آید پس که تغییر ادیان و قلع
و قمع ایشان و پستاران آن کند و قریش کشیده ی پنهان در آن
و چون جز بلند شد در تنهایی کفر مشغول شدند و عبد الله پدرش را

26
خبر کردی از آنچه در واقع دیدی و گفت روزی که دیدم که پند را
بجانب بطحا که رود خانه مکه است بدر بهر روم و در نور پرون می آید
از پشت من تکیه بطرف شرق و دیگری بطرف غرب
و کردند که داخل پشت من شوند سر بهر از طرفه العین چشم
برسم زدن در پیش گفت اگر راست گویی از پشت تو پیدا شود آنکه
کامنان گفتند و بشارت داده اند مرا بولادتش و کعب الاخبار گفت
که و پس از یهودای شام بیرون رفتند که باز نکردند مرا عبد الله را
گشته و شمشیرهای زهر آلوده شب گردیدی و روز پنهان شدند
ناگاه روزی در صبح گاه تنهاش یافتند و کرد گرفتند که و سبب من
عبد مناف زهری درآمد و جوارش خلاص در حرارت و سجا
اتم بود در عرب پس روی سوی آسمان کرد و دید چند مردی مانند مردان دنیا که

نزدول کردند و اجبار را امر میت دادند و چون و هب باز آمد گفت عرض
کنید آمنه را بعید المطلب شاید که برای پیش نکاح کند پس رفته
مادر آمنه آمد و آمنه عرض کرد و بجهت عبدالله عقد کردند و پدر
علیه السلام بدینا آمد تحفا و شعب و فروع مهلا دش یعنی وقت
ولادتش درین مختصر کنجد در مطولات کتب پیر طلب دارند و اینجا
مختصری آوریم که فایده اش مطول بود عراض بن ساریه روایت کرده که
پس منبر گفت مرا حق تعالی خاتم النبیین شنیده است نزد خود و ادم در
افتاد که داشت و جز دهم شمار ابا ول کار دعوت ابراهیم و بشارت
عیسی و زوای ما درم که گفت از من بوزی پروان آمد که گوشکهای شام
روشن شد و در صحیح التواریخ است که چون آمنه شکم پیغمبر ماسد کرد
عبد المطلب پدرش را آوردن غله و خرما به یثرب فرستاد که

بود و پدرش در مدینه وفات کرد و دفن کردند و او کودک محمول بود
 در آن روز و یک کله کو سپید و پنج شتر و اتم امین که بزرگ حش
 که دایه رسول بودی و بعد از بلوغش آزاد کرد و زید بن حارثه او را
 کرد و اسامه متولد شد که داشت و ابن عباس در نامه ولادت پ
 گفت که سیمین ماه در ناک کرد و در سیم ماه در دلدش از در شکم
 نام مرگ شکایتی نکرد و عارضها زمان باردارش پیدا نشد تا
 دوم از ماه ربیع الاول عام الفیل ولادت نزدیک آمد و کعبه شکافته
 شد و قریش فرج کردند و بین ما شتم بحبت مرگ عبدالله است که
 و بیح ثانی است و بی زمر گفتند شکافته است مگر برای مرگ و سب
 عبدالله مناب با حرات تر عرب شجاعت تر قریش و آوازی از درون کعبه
 که ای قریش شکافته نشود کعبه بر کسی و یک این برای نوز دنیا د

حضرت و سراج اهل جنت محمد بن عبدالله است که اراده خروج از قرار
 گاه ارحام بدینا دارد و اوست که باز گرداند بجهنم نوز و حالش را
 و ابن عباس گفت ملائکه آمدند و آینه را گرد گرفتند جهت محافظه
 از چشم جن و آواز داد فرشته که ای آینه بشارت باد ترا ببر که آنکه
 در شکم است و سید المرسلین است و خاتم النبیین و محبت حق تعالی
 بر اولین و آخرین و چون بر زمین نهی او را پناه گیر برای او چنانچه من میگویم
 بگفت من که **لعید بالواحد من شرکاحاسد**
و قایم و قال عد عن السبیل حاید علی الفساد
جاهد و کل خلق فاسد من نافت و عاقد و کل
جن طار یاخذ بالمرصد فی طریق للمولود لا
یضرونه و لا یطاونه فی یقظنه و لا منامه و لا

ظعن و لا مقام ید الله فوق یدیه و حجاب
الله دون عادیهم و محمد عبد الکریم پسر خلق الله
 بغدادی این تعوید را پیرون آورد و گفت این تعوید معنی پسر را اینست
 اعد الکاه داشته و از مادرش آینه مرویت که آینه من آمد و گفت
 برو داشته سید آدمیان را پس نامش محمد کن و در توربت است
 نامش و در آویز باو این نوشته را چون پیدار شدم نزد سر من نوشته
 بود از نقره تازه و در آن بود باسم استود عتک و اعینه بالواحد
 و ابو عمرو و آنکه باو بود و پاک نه داشت از کسی و ابن عباس گفت بعد از آن
 بهمانگونه سازیدند و از مایه بکوش آمد که ویل و کرب بر فروش
 از آنچه ایشان را همراه کرده است آمد به ایشان امین تصدیق کرده شده
 و ملاک شد لات و عمر و منوة الناله الاخر که بهمانند و گفت شیطان مقصد

و اما اینست جنبش کردند و در آنجستند کعبه معظمه قدسهای طلکای
 و در حینت حور انماند و بر روی زمین جلالتی عزیز و پری مگر که مشغول
 بودند به بشارت و گفتند اقر الله عینک یا محمد یعنی روشن گردانید
 گردانا چشم ز با محمد صدای دعا نژاد بزرگوار تر از تو نزد حق تعالی
 و شادند نه ملایکه از ولادت فردی خیا که شادند از ولادت تو
 و میان آسمان زمین برای او پستونهای نور زدند سر پستونی غممانند
 پستونیکه پهلوی اوست و کعب الاخبار گفت عجب ترانکه ما پیش
 از ما میان دریاکه ظلمو سا کو بند صفت صد سر و صفت صد دم دارد
 و بر پیش مفتد کوه کج و پشته مکرش ارجیل امشیر پس بزرگتر
 در شب ولادت این ماضرب شد محکم و عبدالله بن سلام گفت
 من درین یکی از اخبار بودم سر برداشت و نظر بجانب آسمان کرد

و گفت ای ابن سلام امشب بنی عربی بدینا آمده است که محمد بن عبدالله
 گفتند و ای بر تو تو چه میدانی گفت برای آنکه در آسمان نوری دیدم
 مگر چون آن ندیده ام و گفتم پس بخانه تاریک در شدم که بگفته
 و هر چه را این شب را یاد دوشستم ازین سال بی زباده و نقصان
 شب ولادتش بود اما تفصیل آنکه روایت کرده والده
 چون دیدن بال سفید از طرف آسمان و دیدن نان بلند بالا از حور
 ملائکه جن و جنین علیه السلام تا او را نه بیند بدیبا چه روشن و طواف
 و ششکان در وقت ولادت از مشرق و مغرب و موالید انبیاء
 بابر یقهای حینت و پیچش در پاره حریر پس ازین آنجه معا
 دید یا در خواب طلب دارند از سابل حصر کرده آثار ولادت را و همچنین
 حدیث بشردادن جمله و آنچه دید از نشانهها و شق و خروپاکی پسینه طالبان

راه راست نماست پس روز دوشنبه وقت برآمدن صبح
 دهم ربيع الاول عام العیسیٰ صلی الله علیه و آله و سلم بدینا آمد و گویند دوازده
 از ربيع الاول گذشته بعد از عام العیسیٰ مرسل را و گویند مرد سال را
 و اول ثابت ترست و شهر داد او را ثوبه کنیز این خطب خد رور
 و حلیمه بنت ابی ذویب السعدیه دو سال پس شیر باز گرفت
 و چون شش ساله مادرش با او بدینه شد و ام ایمن با او و بکام
 در مدینه اقامت کرد و اعاده کرد و وفات یافت بموضع ابی
 مکه و مدینه و سماخا مدفون شد و ام ایمن با او بکام آمد و بجهت تمام
 داد و او را تقدیم کرد بی بفرزند آن چون بیست سال و دو ماه و ده روز
 شد عبدالمطلب با خیرت رفت و ابوطالب عیسیٰ را دید و او را
 کرد و رعایت فرمود و چون دوازده سال و دو ماه و ده روز

ابوطالب تجارت رفت بشام و با خودش برده و بچیرای راه رسید
 به بیابان صفات و سماتش بیان کرد و بشارت نبوتش داد و ابوطالب
 امر کرد که او را بکام باز برد و از خوف یهودا شام او را بکام باز برد
 و چون بیست و پنج سالگی رسید بجانب شام تجارت رفت
 خدیجه بنت خویلد با پسرش از روی توانگری و چون از کردید خدیجه
 نکاح کرد در همین سال و خطب نکاح ابوطالب بدین عبارت که
 الحمد لله جعلنا من ذریة ابرهیم و زرع
 اسمعیل و ضیضی معد و عنصر مضر و
 جعلنا حصین بیت و سواس حرمة و جعلنا
 بیتا محجوبا و حرما لمانا و جعلنا الحکام
 علی الناس ثم انزلنا هذا محمد بن عبد الله

لا يؤذن به رجل الا ربح ولا يمن باحد الا وشي هو
على كل حال حل وجل وان كان في المال نك
وقل فان المال طارز ابوامر حاد ولا يوجد فيه عند
التحقيق طالب فلم يكن اليه العاقل طالب ولا مایل
ومحمد قد عرفتم قرأته قد خطب خديجه بنت
خويلد وبذل لها من الصدوق ما اجدت حله
من مالي وهو والله بعد هذا لربنا عظيم
وخطر سالم كما اخبر موسى الكليم ولرب الكعبة
فله خطب حليل بالامارت والدليل كالحج
ابرهيم الخليل بن خديجه كبرى برای او شش فرزند است
وگفته است خواجه بياید و چون از عمر مبارکش چهل سال گشت

برگشت اورا حق تعالی بشارت دهنده و بیم کننده و فروز پست
سوء اقربا با اسم ربك رانامالم بعلم و حبريل چشمه پید کرد و او را
در آموخت و دور کعبت نماز و شیاطین بعد از بعثت او به پست
و پنج روز رانده شدند بشهاب یعنی پشماره چنانچه مشهود شد
و سه سال دعوت پنهان کرد بعد از ان امر با طهارت دعوت شد و است
فاندر عشرتک الاقرین نازل شد یعنی گروه خوشان خود را
بیم کن پس اظهار کرد و انداز نمود و نبوت و رسالت تمام شد بدو
چون چهل و نه سالگی رسید و هشت ماه در کربرامه ابوطالب حرم رفت
و بعد از خدیجه سه روز و چون ایشان وفات کردند قریش در ادیت
در آمدند و ملازم خانه خود شد و بعد از چند بطرف طایف رفت
با خود زید بن حارث و دو ماه آنجا درنگ کرد و حاجت دعوت نکردند

پانزدهم به حساب که مطعم بن عدی و از آن روز باز ثابت شد ^{مطعم}
 بن عدی سخته که در روز جنگ بدر گفت اگر مطعم بن عدی زنده بود
 طایفه بنی نضله را بکویید که ترک او کردند در صحیحین است
 جبر بن مطعم در افتخار روایت کرد و چون نجاه سال تمام شد بن
 موضع بضمین اقدام کردند و مسلمان شدند و سوده بنت زمعه را
 نکاح کرد و بعد از یکماه عایشه را و چون نجاه و یک سال تمام شد
 و نه ماه بشب بردند او را و بیعت کردند و دوازده مرد از آن
 نجاریعتب و این بیعت اول انصار بود و چون نجاه و دو سال شد
 سفا دو یک مرد از اوس و حریج بیعت کردند و چون نجاه و سه سال شد
 خروج کرد از مکه و بمدینه شد در آخر ماه صفر روز دوشنبه با ابوبکر
 صدیق و مولای او عامر بن فخره و دهل و ده نماشان عبد الله بن ^{نقط}

اللیثی و روز دوشنبه داخل مدینه شدند و دوازدهم ربیع الاول
 و ده سال از آنک کرد و ده سال اول نماز حضرت تمام و برادری کرد
 میان مهاجر و انصار و نماز جمعه کرد و دو بیامی جمع بخدا و پیش
 و مسجد قبا و نموده شد عبد الله بن زید را صفت آذان و عبد الله بن سلام
 یهود اسلام یافت و اسعد بن زراره وفات کرد و در او طهارت
 دوم غزای بواط کرد و بعد از دو ماه و ده روز غزای و دان تا که رسید
 بابو که قبر مادرش آنجا است و بعد از تسامه ماه و سپرده روز غزای
 و پیش کرد و سپیدار بر سر ایشان ریختند و امیه بن خلف در آن میان
 بود و آنرا غزای ذات الحیره خوانند و بعد از آن بیست و پنج روز خروج
 کرد در طلب کرز بن جابر و قبیله انمار بحر اکاه مدینه بودند و آن
 اولست و چون هشت ماه و مفعده روز گذشت غزای عطا ^{بدر}

وقع یافت و این غزای چون هفده شب از رمضان گذشته روی داد
 و درین وقت اصحاب پشید نفر و پاره بودند بعد از آنکه از جوی
 در که شتند از لشکر طالوت و مشرکان از روز میان بخصه و هزار
 بودند و این روز جنگ بدر را بوم الفرقان نامند یعنی روز فرق
 حق باطل پس ازین غزای پی قینقاع کرد و بعد از آن غزای سویق
 طلب ای سفیان بن صخر بن حرب پس غزای سیم بمقام قرقه
 الکره و درین سال کعبه قبله گشت و فرض شد رمضان و زکوة فطر و این
 سال عروپه عایشه کرد و فاطمه را نیز علی درین سال نکاح کرد
 و پیغمبر اصحاب را چاشت داد بدو غوج و درین سال عثمان بن
 مطعون وفات کرد و ادل گس از مهاجر وفات کرد او بود و در
 رسول هجرت درین سال که گشت و نعمان بن سیر منولده شد و آلین

مولود انصار دوست و عبدالله زبیر درین سال بوجود آمد و ادل مولود
 مهاجر بود که بعد از هجرت تولد یافت و درین سال سر کعب بن اشرف
 انکشته شد و غزاکر چون بسیار شدند و این غزای عطفان است و غزای انمار
 گویند پس غزای احد کرد تا تمام ماه و ده روز ازین سال
 پس غزای حمراء کرد و درین سال ام کلثوم بثمان داد و حفصه بن عمر
 و زینب بنت خرمه ملالیه را نکاح کرد و حسن علی بدینا آمد و خمر
 حرام شد و در سال چهارم غزای بدر موعود اول پس قضایه بنظر کرد
 تا تمامی ماه پس قضایات الرفع کرد تا سه ماه و بیست روز تمام شد
 و درین غزای پیغمبر علیه السلام نماز خوف گزارد و بیت تهم نازل شد
 و نماز قصر گزارد پس غزای دومة الجندل و بی اد تاج ماه تمام افتاد
 و بیست و چهار روز پس ده ماه و بیست و هفت روز تمام غزای مصطلق

کرد و بر سیح و این غزا پیست که اهل کذب و افراط در حق عایشه زبان کشیدند
 و وفات زینب بنت حزمه سلامیه درین سال بود و پیغمبر علیه السلام ام
 سلمه و زینب بن جحش را نکاح کرد و حسین بن علی رضی الله عنهما
 بوجود آمد و پس نکاح ربهودیان است حجات نازل شد و در سال
 پنجم غزای خندق گردانماید ده ماه و پنج روز و بعد از آن بشانزده
 روز غزای بنی قریظه کرد و پیغمبر علیه السلام درین سال جویریہ
 بنت حارث در بچانہ بنت زید القرطیہ را نکاح کرد و در فاریس
 از سواران سبق برد و در سال ششم هجری لحيان گردانماید
 و این غزای عسکان است پس غزای غابه کرد پس محبت گردان
 و عمره بیرون آمد و راه مد و د و عثمان را بر سالت فرستاد و بکند
 و پیغمبر علیه السلام بعیت رضوان کرد و پس شتی گرداند که راجع شود

پس آمد و قربان کرده و قضا کرد و راجع شد و درین سال نخبیک که پیش
 فرض آمد و در قوتی زکوة نیز و تنک سال شد و پیغمبر علیه السلام
 دعا کرد و باران آمد باذن الله تعالی و در سال هفتم بعد از سه ماه و سیست
 و هکروز غزای تبوک کرد و درین سال بن یهودی بره بریان زمر آورد بر سر
 آورد حج و عمره قضا کرد و تا میاید ده ماه و صیفه بنت حبه و ام
 بنت این سفیان را نکاح کرد و میمونہ بنت حارث را و درین سال
 فرستاد مای و بملوک اطراف رقت و شش نفر را در روزی فرستاد
 اول عمرو بن عقیل صغری را بنحایشه پادشاه حبشه فرستاد
 و دحب بن خلیفه بکله را پادشاه روم فرستاد و عبدالله بن
 حذافه سمعی الکبری پادشاه فارس فرستاد و طاب بن ابی
 بلنعه الحمی بمقوتش پادشاه مصر فرستاد و شجاع بن

اسدی را بجای پس این است شمر عسائی پادشاه بلخ از زمین شام
 و سلیمان بن عمر و عامری بموده بن علی بن حنفی پادشاه یمن و حاکم از
 نزد مقوس بماریه بنت شمعون قطیفه اقامه بخوارش شیرین بخوار
 سر است که مامور نمائش بود و با پیشش دل و بجایزه یعقوب
 و درین سال جعفر بن ابی طالب و اصحابش از حبش آمدند و درین
 سال ابو سمریه دولت اسلام یافت و عمران بن حصین و خرا^ه
 حرام شد و در سال ششم سریه موته بجای گشت پس سپید دران زید بن
 حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبداللہ بن وحیہ پس عرا^ه
 فتح کرد تا تمامی شش ماه و یازده روز و فتح مکه کرد و بعد از آن غزای^{ان}
 و پس از آن غزای طائف پس حج و عمره تطوع کرد و درین سال ابراهیم
 متولد شد از سریه ماریه و منبر بخوار و زینب وفات یافت و سوده را

بعایشه بخشید و درین سال حج فرض شد و عقاب بن اسید بمردم حج
 کرد و در سال نهم غزای تبوک کرد بعد از شش ماه و پنج روز و درین سال
 مسجد خزار فروخت و عبداللہ بن ابی سلول مرد و ابو بکر رضی اللہ
 بامردم حج گزارد و علی را امر کرد بخواندن سوره برات بمردم
 و حکم کرد که مشرکان بعد از آن حج نکنند و رسول علیہ السلام در آن
 سال از زنانش متغیر شد و دخترش ام کلثوم وفات کرد و بر جای^{اش}
 پادشاه حبشه نماز گزارد بمیدان روزی که در حبشه وفات کرد و وافته^{سبار}
 شد یعنی پیکان و رسولان پلاطین که از اطراف آمدند و این سال را سال
 وفود نام شد و در سال دهم رسول علیہ السلام حج و عمره و داع گزارد تمام
 یازده ماه را و درین سال ابراهیم فرزندش رحمت زفت و جبر بن عبداللہ
 البجلی مسلمان شد و در سال یازدهم پیغمبر رحمت بحبش سر اجاودا^{شد}

بعد از تمامی دوماه و ابداً بیمار از صداع بود که در خانه عایشه پیدا
داشتند و کرد و در خانه مهمونه بود که زن از او پستوری خواست که در
خانه مهمونه باشد و در حضرت دادند و مدت بیماری دوازده روز بود
و کوبند چارده روز و وقت حاشی روز دوشنبه دوم ربیع الاول
سال نازیم از هجرت رحمت خدا رفت در سال ثلث و اربعین
و شمایه یکصد و نهمین وقت پیش و علی عباس و دپیش
فیصل و قثم و اسامه و صالح و علام او معروف بشقران غسل دادند و پیمانش
در کمره مبارک شستند و به جامه پشمی سفید کفن کردند
لی کمره و شلوار و عمامه و جاک که خوابگاه او بود در خانه عایشه قبر کردند
و لحد ساختند و از آپس مرو بست در جامع که چون پیغمبر علیه السلام
در گذشت سخنها گفتند صحابه در باب لحد که شکاف طرف قبر است

و صریح که شکاف میان است و ابو طلحه رند بن سحر انصار لحدی کند
و ابو عیبه بن جراح از عشره مبشره صریح پس گفت سر کدام که سبقت
برد عایشه مختار است و چون صاحب لحد سبقت لحد را رست کردند
و در زیرش در قبر قطیفه سر بخ که بر خود انداخته و فرشت کردی در حیات
انداختند و بر نماز گزار دند و مسلمانان بیک برو نماز گزار دند
و احد امامت نکرد و آنجا که شسته دند جز اسامه در قبرش در آمدند
و نه عدد دشت بران لحد نهادند و شب چارشنبه دفن کردند میان
شب و کوبند شب سه شنبه و الله اعلم و اول در وقت ثابت بر
و جابر گفت مودتش بلال بعد از دفن یک قره آب بر سر قبرش پاشید
ابداً از سر گرفته تا پای حضرت پیغمبر علیه السلام روز دوشنبه بعالم
آمد و در دوشنبه به پیغمبری بر آنجا حیات شد از جانب حق جل و علا و روز

از آنکه بخت کرد و داخل بدنه شد و روز دوشنبه رحمت رفت و عمر مبارک
 شصت و سه سال بود صحیح و گویند شصت و پنج سال بود و نیز گویند
 بود و ثابت نیست و مدت نبوت بیست و سه سال است صحیح و در اکثر اقل
 خلافت و اما صفات و سمات **سید محمد بن علی** علیه السلام آنچه بحار و مسلم
 و ابویعلی و غیرهم از اصحاب حدیث روایت کرده اند از ایشان است
 بن غارب و ابن ابی طالب و غیر ایشان رضی الله تعالی عنهم السنت که
 گویند پیغمبر علیه السلام میانه بالا بود که حیة الامور او سپهرها و مابین دو
 دوشش دوری داشتی و بسیار سفید و بسیار آدم نبودی **سید**
 که بکنندم گویند زنده و آمر بود یعنی کندم کوئی که بسیار
 و خوش اندام بود و در موی بسیار جودش نبود و نیز بسیار بوی
 یعنی فرو که آشته موی جوده و جود رجل بود یعنی متوسط الجوده

و مر تفع الحید بنودی یعنی برآمده عارض که منتهی فحش است و در قش
 در رو شده نبود که منافعی حسن بخارست و کردی رو و شسته بود
 و در پیشا کردی و روشن رنگ بر خن رننده و سپیاه چشم بود
 با سپید و سرخی و ایدب الاشعار یعنی بزرگ کجا چشم که روید نگاه
 مره است و نیکو مرگان بزرگ سر و کش و کشف و اصر بود یعنی بسیار
 بنودی و دامن سر به بودی یعنی بر سپینه مبارکس موهنا نازک تانا
 است و کف است و پا مبارکش لاغر نبود و چون راه رفت پای مبارکش
 نشان زمین فرود رفت بود و چون پس بر پستی می آمد و در پی هم بسیار
 میگفت و مفصل و مبر من گفته آنچه گفته چنانچه معلوم شده
 شدی و میانه دو شانه مهر نبوت داشتی و او خاتم پیغمبران بود و سخی تر
 و کریم تر آدمیان در بدل و اثر کف و دلاور تر مردم و راست تر در زبان

گفت مبارکش نبود و مشک و عطر خوشبو ترا از آنچه او بود
 و در چهل سالگی وحی نازل شد بدو و در مکه پانزده سال در آنجا کرد و در
 مدینه ده سال در اوقات حج و در سر شصت و سه سال وفات یافت
 و در سر و روی مبارک او بیست عدد موی سفید نبود اما خاتم نبوت
 بر او آیت کرد و بخارا از عبد الله بن عمر بن خطاب گفت با چنین
 علیه السلام نان گوشت خورد و گفت شر بد خوردم پس گفتم یا رسول الله
 آمرز حد ای تعالی ترا گفت ترا نیز پس گفتم استغفار و آمرزش خواه
 گفت بلی ترا هم پس گفت استغفر لک و لجميع المومنین و المومنات
 یعنی آمرزش کناه تو و همه مردان و زنان با ایمان من و همه عبد الله گفت پس
 پشت او نظر کردم بجهت نبوت میان دو شانه اش نزد غضروف
 شانه چپ او و ترمی روایت کند از جابر بن سمرة که گفت

خاتم نبوت میان دو شانه اش بودی گوشت باره برآمده سرخ بقدر
 بیضه گفت و مسلم روایت کرد که خاتم نبوت چون تکه خجله بود
 و در روایت ابو سعید است که پاره گوشتی آشکار و اما آنچه باقی
 شد از اخلاق پیغمبر علیه السلام در حبس بخارا و مسلم و جوامع
 و ترمی و موطا رضی الله عنهم و آنچه عایشه گفت آنست که پیغمبر علیه السلام
 نجاش نبود یعنی ناسرکشتی داد از کنده در بازار نبود و جزای
 بدی نکردی و عفو کردی دعایش گفت سرگرفته ای بدست مبارکش نزد
 مکر در جهاد و نه خادمی را و زاده جنتی از مکر در میان دو کار مکر است
 را که بی بزه بودی از بزه کاری دور تر خلقان بود و برای هوای خود
 کشته نکردی در چیزی مگر برای حد ای تعالی درین معنی جنت انتقام بود
 و در تمن و تغل و ترجل یعنی بغل پوشیدن با ده رقص بود

شانش بودی اینها همه و تپن را دوست داشتی مادام که استطاعت بودی
 و چون عایشه را گفتی که رسول الله علیه السلام در خانه چه کاری کند گفت که
 خدمت عیال خود و چون وقت نماز در آید و صوم سازد و بنهار بیرون رود
 و آئین و آیت کرد که چون مردی بر رسول آمدی مصافحه کردی دست
 از دستش بکشیدی تا آن گشتی در دینی نکردی تا آن نکردی
 و گفت که بگری بود از کبیران مدینه دست او را گرفتی و سر حاکم خوان
 رفتی و گفت آن کس که را چهره را پیغمبر علیه السلام ندیدم که ده سال ^{منزله او}
 کردم و بکار مرا وقت گفت و قسم بخدا و آت بعطیت که در وقت
 تنگدلی گویند و نیز گفت مرا چرا چنین کردی و خوبتر مردم بود در ^{و خلق}
 و بقیه بخانه ما آمد و مرا برادر کوچکی بود که کنیه اش اباعبیر بود
 و او را کنجشکی بودی که برای خود بازی کردی و مرد چون پیغمبر علیه السلام

40
 درآمد پریشانش یافت گفت چیست و او را گفت کنجشکی مرده است
 یا اباعبیر ما فعل النبی و آئین گفت شیخ تر مردم بودی در دلاوری و شجاعت
 فریاد از اهل مدینه برآمد و مردم بد آن طرف توجه کردند دیدند که
 علیه السلام از آن طرف می آید که پیش از همه بجانب آواز مابل رفت
 بود و نیز گفت سخنی تر مردم بود در میان دو بقیه با او میفرستم و بر دوش
 مبارکش بردی بجز آن طبر حاشیه اعرا او را دریافت و بخت
 کشید تا که بر منکب موضع ردا نظر کردم از کشیدن پیداشده بود
 از شده کنش اعرا پس گفت یا محمد طعام ده مرا از مال خدا که نزد است
 خداوند ملتفت شد و امر لعطاش کرد و عبد الله بن ابی روافه
 کرد که پیغمبر علیه السلام ذکر بسیار کردی و نماز دراز و خطبه گوناگون
 نکردی درویشان مساکین بر آه رفتی و حاجتشان بر آوردی

بن علی روایت کند که از پدرم پرسیدم از خوی معنی علیہ السلام در میان
جلسات گفت همیشه شاد بود و آسان خلق نرم خوی بد خوی نکردی
و ضحاک و عیب خوی نبود و از آنچه نحوستی تعافل کردی و زانای ^{نمودی}
و فریب ندادی و سه چیز را ترک کردی دیار و اکثاری یعنی بسیار گفتن
و بسیار مال شدن را و بیم مال یعنی را یعنی ترک کردی آنچه بکارش آید
و در حق مردم سه چیز را ترک کردی ذم کردن و عنبت کردن و کشف عورت
و سخن نیکفته مکر در آنچه که امید ثواب بود و چون سخن گفته اطراق حجاب کردی
چون مرغان بر سرش جمع شدند و چون خاموش شدی بی تازع سخن گفتند
نزد او و چون کسی سخن گفته گوش داشتی و از آنچه اصحاب خنده کردند
بپس کردی و تعجب کردی از آنچه تعجب کردند و بر جور عیب صبر
کردی و مسأله اش حتی که بر اصحابش چون استجلاب نمودند و گویی چنان

41 حاجت بینید حاجت روا کنند و جابر روایت کرد که کسی از پدر
نطلبید که جانش داد و نداد یا داد یا نداد و عده داد و مردی بد و آمد
و عطا خواست گفت حالا چری نیست با من باش چون بد باشد مراد
بد هم پس عمرش گفت یا رسول الله تکلیف نکرد ترا خدا بر آنچه قادر است
و بر قولش فکر کرد پس مردی از انصار گفت یا رسول الله نفقه کن ^{مهر} ^{را}
و از اقبال مرتضیٰ رسول علیه السلام پرسیدم که در بر ویش سخت شاد شد
و گفت بجهاد یعنی بدین مأمورم و اما معجزاتش
که ثابت است نزد محمد بن اکثرت از شمار و برخیز ذکر و دوام محضر
آنچه تا روز قیامت ثابت توانست که لایا تیه الباطل من بین ^{ولا}
ولا من خلفه و یکسے را قدرت نیست که کوتاه تر سوره را ^{آورد} مثلش پدید
و دیگر از معجزه شوق قدرت با شانش و دیگر دیدن ^{آورد} جهل خدق شانش

و آنچه را و دیگر از معجزات نالیدن پستون خانه درفش تا بدو ضم
 آمدی و دیگر زیاده طعم و شراب بکرات و مرآت و دیگر ^{خردن}
 از امور فایده و دیگر آمدن آب از انکشتاش مکرر و دیگر تسبیح کردن
 سنگ نزه در دستش عزمه و دیگر تسبیح طعام پیش او و از آنجمله
 تسبیح حجر و شجر نزدش و از آن جمله سخن گفتن زراعه زمرالوده و دیگر
 انقیاد اشجار و رایحه که بعضی بر بعضی الضام یا بجبهت
 پست او و دیگر سکایت کردن شتر نزدش و دیگر شهادت کرک
 به بنوش و دیگر کوبیدن سوسمار بر لاش و دیگر رد عین قتاده
 بعد از کوری و دیگر از اول شدن و دیگر جز دادن بمضارع مشکین در روز
 بدر یعنی کشتی گاه شان و افکندن نگاه واحد از معرش تجاوز نکرد
 و دیگر جز دادنش از حوادیت که بعد از و طامر شود تا روز قیامت

و اما غر و اشش است و سه غراست در نه غرا قاتل کرد چون
 بدر واحد و بن مصطفی و بن قریطه و خندق و بنبر و بنج و بن
 و طایف و کوبند از آن در ده غرا قاتل کردند که شسته و دیگری قابه
 و سلم و بخار و ترمیدی از بن بن رقم روایت کنند که او را پر سپیدند
 که پیغمبر علیه السلام چند غرا کرد گفت نوزده گفتش چند غرا کرد
 با او گفت بیفده گفتش اولین اشش کدام بود گفت ذات العوسیر
 و الواسیر و بخاری از بریده روایت کنند که شانزده غرا کرد و سلم
 از بریده دور روایت است یکی چون روایت بخار از و دیگر روایت
 گفت پیغمبر علیه السلام نوزده غرا کرد و در شست غرا از آن قاتل کرد و سلم
 تا بیج کوبند که زید بن رقم و بریده بقولشان نوزده غرا از غرا مشهور کوبند
 پیششان و دلیل بر صحت آن است که زید رقم گفت چون از غرای اول

پرسیدند که ذات العیسیست با وجود آنکه قبل از انجای لویاط و عزرا
ابو که میان آنکه و مدینه است کرد که قبرش را در شایخا بست و گذشت
و اما سرایا و بعوث که فرقه فرقه و کرده کرده لشکر است که
باطراف و انکاف و خستاد نزدیک است بصفت بعوث
و سربیه و امثال این مختصر لیاقت ابرار آن ندارد و در مطولات ^{طلسمه} شمس
و اما سوار ^{بمعبر علیه السلام} علامتش گویند چهل و سه نفر بودند
و کثیر بازده نفر و حدام آزادشش نفر آئین بن یک و سنده و اسما
پسران چارته و ربعه بن کعب و ابن سعود صاحب بغلین او و عتب بن
عامر صاحب بغله اش و اما کاتبان و حی و کاتبانش در مجلس
بیت و معنت نفر بودند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و زید و عامر بن ^{فهره}
و خالد بن و سعید بن العاص و عبد الله بن ارقم و خطبه بن ربیع و ابن کعب

و ثابت بن قیس بن ثمال بن شریس بن حنیس بن حنیس و معمر بن شعبه
عبد الله بن یزید و جهم بن صلت و خالد بن ولید و علقم بن حضرو عمرو بن
عاص و عبد الله بن رواحه و محمد بن مسلم و عبد الله بن ابی و ابن سعود
و معتب بن طلحه و زید بن ثابت و معاویه بن اسیفان و طار بن
اما مودانش چار بودند بلال بن رباح و عمرو بن ارقم و ^{القط} سعد
و ابو مخذومه و رفعا و مبارزان و نگاه بانانش و طارنش چون ابو
عمر و عثمان ^{مقداد} علی و دو پیش حسین و حمزه و جعفر و ابو ذر و
وسلمان و حذیفه و عمار و بلال و ریزه دری و اسپاد در مهمات و
حراست او روز بدر و سینه که خواید در میان قریش سعد بن معاذ کرد
و ذکوان بن عبد الله بن قیس و نکه بانانش در روز احد محمد بن مسلم ^{النصار}
و در روز خندق زید بن عوام و عیاض بن شریس و حر است کردش

بن ابی وقاص چند بار و حراست کرد ابوایوب شب بینه صفیه و شب
بود و حراست کردش بلال بودی قری پس آیت **وَاللّٰهُ تَعَالٰی**
مِنَ النَّاسِ یعنی خدا آنکه بان است از مردمان چون نازل شد ترک
حراست کرد و علی و زید و محمد بن مسلم و عاصم بن افرح و مقداد کردن
کفار رده نزاو اما شمشیرهای و مشت بود یکی مبراث پدرش
که مروت گفتند و یک ذوالفقار که در روز بدر بدور سپید و یک
شمشیر که سعد بن عباد پیشکش کرد و آنرا عصب گفتند
و آنرا پلحه بینه قنقاع سه شمشیر بدور سپید و تبار و حنیف و اور
شمشیری دیگر بود که مجذوم گفتند و شمشیر دیگر که رسوب شد
اما نیزه اش چهار بود بستی و از آنرا پلحه بینه قنقاع بود
سپید سه دیگر و اور ایک عتره بود کوه تراز بنزه و دراز تراز

و محضره بودی چون تازیانه عصا و آنکه عمر چون گفتند و محضی بود
آلت جذب چون چوکان و قنینه یعنی شاخی که مشوق گفتند
یعنی نگو اما زرمها او سه بود و زره آنرا بینه قنقاع بدور سپید بود
یکی افضیه و یک راسعیه گفتند و زره دیگرش بود که ذات الفیض
گفتند و گویند درع داود بود که رورش قتل جالوت پوشیده بود
کمانهاش چار بود روحا و بیضا و از درخت بنج دیگری که صفر گفتند
و دیگری که کشوم خواندند و جعبه بود که کافور گفتند و مری بود
از آدم علی نبینا و علیه السلام مشهور در آن سه حلقه نقره و آفرین نقره
و طرف نقره و سپری بود بران صورت غما که بدو مردی ^{آورد} مدینه
و چون دست مبارک بران صورت نهادن پدید شد صورت عقاب ^{بازن} باذن الله
و علم بودی سپاه که عقاب گفتند و لوای دیگرش بود بعضی

اور خود پے بود که پیوغ کفتد اما اسپهاس علیه السلام
 مفت سر بود یکی سلب اولین اسپ علی او و دوم ورد که نیم دار
 بدیه اش آورده بود و پسم ضرب و دیگر مرطرز و خیف و پسم اما
 اسپتر چار بودی دل که مقوتش بحدیه فرستاده بودش
 و آن اولین اسپتری بود که در اسلام سوار شدند و دوم اسپتر سفید که
 صاحب مقام ابله بدیه اش فرستاده بود و دیگری که صاحب
 دوتة الحمدل بحدیه اش فرستاد و اسپتری دیگر که فضا کشتدش
 و نیز سمار بودش که بعفور خوانند و گویند عفور کشتد و از
 شتران غضبا یعنی رخ مو و قصوی یعنی گوش بریده و مروه و غوم
 یعنی ماده و نیز شتران باردار بود و رنه که پند از صد شتر و در
 روز جمعه بر در نک ناکرده پوشیده حمرادر اکثر اوقات و عماره بر

پستی و اورا شیشه دانی بودی در آن پنه و شاه حاج و پهل سرم
 و مقراض و مساو و قد چ سه تنگه نفره گرفته و اجوزی از پسند که
 کشتی و طر فی که در آن جنت توان شست از شبه که نوعی است از کاش
 و قد حی از انگین و مغتلی از روی کای نه مشابیه برنج و کاسه برنج که
 چهار پس گرفتد و غرا کشتد یعنی خوب و پیغمبر علیه السلام بعد و کافور
 بخور کردی و چون حمت خدا شد دو جامه چر و شلوار عمار و دو جامه
 حجازی و کر نه سحر که که موضعی است از زمین و جب پناه و جامه پناه
 بران دو علم و جامه سفید و کلامهای چند کو چاک و سه یا چهار لایه
 و شلاری دراز اش پنج و جب و جف موز سه یعنی از نبات
 که در زمین کار کنند و دو موزه سپاه ساده که نجاشه پادشاه
 تحفه فرستاده بودش **پسم دوم در آل**

و عشره مبشره و این دو قسم است قسم اول در باب کنیزگان پیتره
 و اولاد و اعمام و ترتیب ازواج سعیمه علیه السلام اختلاف است و اعدا^{شان}
 و حد آنکه قبل از وفات یافت و بعد از و آنکه داخل^{شان} است و آنکه
 و خطبه کرد و خطبه نکرد و آنکه نفس خود را بدو عرض کرد و انشا الله تعالی
 مشهورش ذکر رود بدو آنکه بیشتر علما گفته اند که اولین بن^{سعیمه}
 علیه السلام خدیجه بنت خویلد بود پس سوده بنت زمعه پس عاتبه
 پس حفصه پس ام سلمه پس جویریة پس زینب بنت خزیمه پس زینب
 بنت جحش پس ریحانه بنت زید پس ام حبیب بنت اسفیان
 پس صفیه بنت حنی بن اخطب پس مسمونه بنت فاطمه بنت ضحاک
 پس اسمای بنت نعمان و کونند بعد از حفصه ام حبیب را نکاح پس زینب
 بنت جحش پس مسمونه پس ام سلمه پس زینب بنت خزیمه پس صفیه^{پس}

عمره بنت معاویه پس جویریة پس قیله بنت حبیب پس ام شریک
 پس لیل بنت خطیم و گفته اند حبیب آنها نیز بوده و در این اختلاف بسیار
 و متفق علیه دوازده زنند خدیجه و سوده و عاتبه و حفصه و زینب
 بنت خزیمه و ام سلمه و زینب بنت جحش و ام حبیب و جویریة و ریحانه
 بنت زید و مسمونه و صفیه و سه زن پیش از وفات یافت خدیجه
 و زینب بنت خزیمه و ریحانه بنت زید و وقت رحمت خدای تعالی
 پس پانزده زن تلاخلاف با بود و مستین کرد انشا الله تعالی
 اولین زن سعیمه علیه السلام خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصه
 بن کلاب و شب است نسب او با نسب^{هکله} در قصبی بهم رسد و در زمان جابر
 خدیجه را طاهر خوانند او مادرش فاطمه بنت زاید بن احرست و
 خدیجه زن^{هکله} ناله بن زراره بن قثم بود و دو پسر را شاد مند و ناله

پس عقیق بن جابر مخرمیش خواست و بر اش جاریه زادنده نام پس او را
 پیغمبر علیه السلام خواست و درین وقت خدیجه چهل ساله بود و بر از سال ^{حاصل}
 و یکم و سیمین علیہ السلام را بیست و پنج سال و نیز گویند بیست و یک سال بود
 و اکثر بر قول اولند و حضرت رسول علیه السلام قبل از روز فی الکاح نکرد
 و بر و نیز زنی اختیار نکرد تا در گذشت و خدیجه اول آنم بود که مسلمان شد
 و همه فرزندان پیغمبر علیه السلام مگر ابراهیم که از خدیجه بود و ابراهیم
 آمد و مشروح انشاء الله تعالی و خدیجه بمکه شرفها الله تعالی بالا نوار العتبات
 وفات یافت قبل از هجرت به سال و چهار ماه و گویند شتر ازین بود
 و معلوم نه و قریب بیست سال از نبوت گذشته بود وقت وفاتش
 و خدیجه را شصت و پنج سال بود و بیست و پنج سال با پیغمبر علیه السلام بود
 و در چون وفات شد بمکه و خدیجه بقیعت گرفت بر آنم بنده مال

بر رسول علیه السلام دوم سوده بنت زمعه بن قیس بن عبد الشمس بن
 عبد الوذ بن نضر بن کنان بن حهل بن عامر بن لوی بود و نسب او با
 علیہ السلام در لوی بن غالب است و مادرش شمس بنت قیس بن زید بن
 عمرو بن لبیید بن عبد بن نجار اسلام پذیرفت و بیعت کرد در قدیم در
 پیمیش بود که سکران بن عمرو و کشفش و برادر بھیل بن عمرو و بود و
 با او مسلمان شد و هجرت کردند با هم بمکه در هجرت او پس بر منین
 در هجرت دوم پس چون بمکه رجعت کردند شوهرش وفات یافت و
 گویند در حبشه وفات کرد پس رجعت کرد و پیغمبرش خواست و در مکه
 کرد بعد از وفات خدیجه بود این قبل از عقد عایشه پس هجرت عذبه
 کرد در هجرت سیمین پیغمبر علیه السلام طلاقش داد در سال ششم و
 و سوده که پسر کردی ای کشتن خنثایش در روز بدر پس شفیع ^{بجانب}

واورا بعایشه بخشید و رجعت کرد و در مدینه در شوال اربع و پنجاه
 وفات یافت **پیام** عایشه دختر ابوبکر رضی الله تعالی عنهما دوازدهمین
 پیش و پدرش در نسب عشره مبشره بیان و دانست الله تعالی و مادرش
 ام رومان دختر عامر بن جوهر بن عبدالمطلب بن ماکه بن کنانه است
 و عایشه پیش از حجیر بن مطعم و پیغمبر در خواب دید که در سرقه حریر که گشود
 این نیت در دنیا و آخرت پس گفت اگر از جانب خداست این
 حکم میکند بدین پس خطبه و نکاح کرد بجه در شوال سال دهم از نبوت و پیش از
 هجرت به سال و چهار روایت کرده که وقت عقدش شش ساله بود
 و عروپه در مدینه شد در شوال سال دوم از هجرت در مسجد ماه ^{روز} و بیست
 هفت ساله بود و گویند بعد از هفت ماه دخول کردش بعد از ^{هفت} ماه
 از مقدمه و ثابت تراویست و ترتیب نه سال با پیغمبر علیه السلام بود

۴۸
 و در مسجد مکه وفات یافت و دختر بزرگوار عایشه بخوانست و فقیهه
 عالمه فصیح بود در عرب و اشعارش کثیر حدیث از پیغمبر علیه السلام
 و سرار و صدوده حدیث از او مرویست بخار و بیست و هفت حدیث و صد و
 و چهار حدیث و منفرد است بخار به نجاه و چهار حدیث و شصت
 و شش حدیث و بودا در سایر جوامع مرویست از او از صحابه و تابعین
 قریب به دویست حدیث و ابو موسی اشعری گفت که مثل حدیث
 از اصحاب رسول که از او سوال کردیم و او را دانستیم بنویس و اتفاق است
 که افضل ائمهات مومنین است عیسی از خدیجه که در آن خلافت
 و ابن عربی و عیسی گویند خدیجه افضل بود و طایفه گویند عایشه
 و در نجاه و پنجم هجرت وفات یافت بیست و نه منتهی رمضان و در انروز
 شصت و هفت سال عمرش بود تقریباً و امر کرد که درش دفن کردند

در کورستان بقیع و ابو سریره برو نماز کرد و از جانب مروان خلیفه بود
 بر مومنان بود در ایام معاویه بن سفيان و چهارم حفصه بود و حنیس
 او عدویه قریشیه است و نسب او در عشره مبشره تمام کرد و مادرش
 زینب بنت مطعون بن مسیب بن حذافه بن حح بود و پیش از پیغمبر زن
 حنیس بن عدی السهمی بود و بجزرت کرد با او چون در مدینه مرد و بیوه ماند
 عمرش عثمان عرض کرد در جواب بجهلت خواست پس گفت معلوم شد که
 درین ایام او را پنجواسم پس با بجزش عرض کرد جواب گفت چون آن
 که پیغمبر ذکرش کرد پس پیغمبر علیه السلام نکاحش کرد در سال پنجم و گویند
 در دوم و اول ثابت تربت پس پیغمبر علیه السلام حفصه را طلاق اول داد
 چون وحی آمد بر جبت که صوامه قوامه است و در هشت زینت جعت کرد
 و حفصه علامه بسیار حدیث و منزلت او در کتب معتبره است و در او
 و

از جماع اصحابه و تابعین از ایشان از برادرش عبدالله بن عمر و عبدالله
 بن صفوان و مطلب بن اوداعه و نافع مولا ابن عمر که وفات یافت
 در شعبان چنان پس از بعین از بجزرت گویند در چهل و یکم و حفصه را
 سال عمر بود و گویند در زمان خلافت عثمان وفات کرد و اول ثابت
 و حنیس زینب بنت حریجه بن حارث بن عبدالله بن
 عمرو بن عبد مناف بن کنانه بن عامر بن صعصعه هلالیه و عامریه او را
 در جلیله ام الماسکین خواندندی بر اطعام دادن ایشان را و در نکاح
 عبدالله بن جحش بود و در جنگ بقتل آمد و گویند در نکاح عبیده بن جحش
 بن عبد المطلب بن عبد مناف ابن عم نبی علیه السلام بود و در روز
 شهادت پس در سال پنجم پیغمبرش خواست و نزد پیغمبر اندک روز کار کرد
 بود و گویند هشت ماه بود و نیز گویند دو ماه بود یا سه ماه در ربيع الآخر چهارم

سال از هجرت وفات یافت و در کورستان بقیع دفن افتاد و گویند

میمونه بود و هجرتش علیه السلام و ششم

ام سلمه سندی بنت امیه سحر بن معنی سره بن عبد الله بن عمر

بن مخزوم و مادرش عاتکه بنت عامر بن ربیع بن مالک بن خزیمه

بن علقمه و پس است و قبل از آن در زیر حکم و کفاح است سلمه بن عبد الله

بود و او در و جش اولین کسی بودند که بر زمین جثه سحر ت کردند

و گویند اولین زنی بود که در سوادج داخل مدینه شد در زمان هجرت و رفت

در زمین جثه متولد شد پس سلمه پس عمرو پس دره و ابو سلمه در سال

چهارم وفات کرد و پسر گویند سال پیم و پیغمبر علیه السلام او را در

باقی از سوال در ساج که شوهرش مرد خواست و در سال پنجاه و نهم از

هجرت وفات کرد و گویند شصت و دوم سال و قول اول ثابت شد

و ابو سریره بر و نماز کرد و در کورستان بقیع مدفون شد و گویند

بن زید کرد و در شصت و چهار ساله بود و فقیه عالمه بسیار حدیث بود

روایت کنند از او ابن عباس و عایشه و زینب و خورش و سعید بن سب

و کثیری از تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و هفتم

زینب بن جحش بن باب بن عمر بن جرهم مره بن کثیر بن عثم بن دودان

بن اسد بن خزیمه پدران او و پدران سلمه علیه السلام در خزیمه بهم رسیدند

در نسب و مادرش امیه دختر عبد المطلب بود دعوی پیغمبر علیه السلام

و او از زن زید بن حارث بود و مولای سلمه علیه السلام طلاقش داد و او را

گفتند بخار و نسای که چون عده زینب بر آمد زید بن حارثه را پیغمبر گفت

و زینب را برای من بخواه گفت چون رفتم دیدم که حمیر می گفت و هشتاد

در من کار کرد و چنانکه او را رسانید سلمه بن حارثه و هشتاد و نهم

و عتب نکص کردم و کفتم یا زینب مرار رسول الله گفت برو و زینب را
برای من خواستداری کن گفت من بختیار ندارم تا خدا چه نماید
و بمجدهش قیام کرده است فلما قضی منها زینب و طهر
زوجنا که ها فرود آمد یعنی چون نیکو کرد از ان زن ^{حیره را}
تراروج او کرد ایندم و زینب فخر کردی که او را خدا تعالی پیغمبر ^{السلام}
داد و در سال پنجم او را نکاح کرد و او پس زینب بره بود زینب کرد این
و او اول زینب بود از پیغمبر علیه السلام که بعد از و وفا کرد و عایشه
حق او گفت که زینب در دین پر سیز کاری از و بهتر نبود و پس خدا
و صداقت و صدقه و خیرات و تقرب بجا آید و در مدینه و ف
یافت سال پنجم یا ششم و نهم و او را پنجاه و سه سال و عمر بن خطا
رضی الله عنه برو نماز کرد و او اول مرده بود که بر چهاره او ^{سند} بخش کرد

بروایت عایشه و ام حبیب و آپس و غرشان و ششم
ام حبیب را به دختر این سپیدان صحری بن حرب بن امیه بن عبد
و مادرش صفیه بنت ابی العاص عم عثمان بن عفان و زینب ^{عبد الله بن}
جش و حبیب را برای او زاید و کین او ام حبیب بدین کرد و هجرت کرد
و عبد الله بن زمین جشم دوم بار پس باز گشت و نجاشی او را خواست ^{نعم}
و برای او عقد کرد بر زمین جشم در سال ششم از هجرت و چهار صد ^{خود}
مکهر کرد و روایت کند ناسی و ابوداود از و که گفت تحت تصرف
پس جش بود چون در جشم مرد نجاشی او را از پیغمبر علیه السلام خواست
و چهار هزار درسم کاوین بست و رسول چنین نوشت و پیغمبر علیه السلام
قبول کرد و سر پل بن سینه را بدو فرستاد و طلب کرد و با او ^{آمد}
و گویند عقد او بعد سینه کرد بعد از ان که نجاشی از نزد او عقد کرد و ^{تزوج}

کرد از برای پنه علیه السلام عثمان بن عفان و کوفه خالد بن سعید را و بول کرد
 در مدینه و روایت جامعین صحیح ترست و در سال اهل و چهارم یا پنجم
 هجری در مدینه وفات یافت و روایت کند از و برادرش معاویه
 و عیینه و آپس بن مالک و زینب بنت ابی سلمه و غیر ایشان
 و محقق جوهریه و خضر حرث بن ابی ضرار بن حبیب
 بن عابد بن مالک بن حنیفه مصطلقی آپس کرد پنه او را در غزای سیح
 و آن غزای پنه مصطلقی است و ابوداود روایت کند از عایشه که
 گفت جوهریه در هجرت ثانیست بن قیس بن شماس واقع شد با در هجرت
 ابن عمر و نفیس خود را و اخرید و صاحب جمال بود در چشم او خطی در بول
 آمد و در باب کتابت او سوال کرد و چون در استاده دیدم که هجرت ثانیست
 استاده نگاه او را و دانستم که آنچه من بدیدم بنعمیه علیه السلام می باشد

پس گفت یا رسول الله من جوهریه ام و خضر حرث و کار من از تو پنهان است
 و در هجرت ثانیست بن قیس واقع شد و خود را و اخریدم و نزد تو آمدم
 آیا ترا ازین بجهت است چیست گفت نه بنعمیه علیه السلام گفت گناه
 ادا کنم و ترا نکاح کنم گفت قبول کردم و عایشه گفت چون آپس بنعمیه
 علیه السلام جوهریه را مردم شنیدند آنچه در دست او پنهانی بود
 برای بنعمیه و پستادند و آزاد کردند و نکاح کردند و ندیدیم را با برکت
 بر قوم خود از جوهریه که بواپس طه او پستادند و نفر از بنی مصطلق
 آزاد گشتند و در سال پنجم نکاحش کرد بنعمیه و کوفه در سال ششم
 و پیش از آن در بحث مانع بن صفوان مصطلق بود و کوفه در بحث صفوان بن
 مالک بود و کوفه نامش بره بود و بنعمیه جوهریه نامید و در هجرت
 پنجاه و ششم وفات یافت و عمرش شصت و پنج سال بود و زود است

از ابن عباس جابر و ابن عمر و
 یحیی بن یزید بن عمر و ابنی النضر یازده نفر در تحت مدینه
 بود از بنی فزیه که حکم کشید پس و پیغمبر او را پیر کرد پس از اد
 ساخت و نکاح فرمود در سال ششم از هجرت و بعد از عود بنی علیه السلام
 از حج و دایع وفات کرد و در کوزستان بقیع مدفون شد و گویند بعد از
 بنی علیه السلام وفات یافت در سال شانزدهم و عمر بن خطاب رضی الله عنه
 بر و نماز گزار و قول اول صح است در روایت یازدهم
 مهمونه و حرث بن حزن بن بحیر بن مزوم بن رومی بن عبد الله بن
 مال بن عابد بن صعصعه هلاله عامریه و مادرش سند چشمه
 بن یزید بن حارث از حیره یازده نفر و گویند نام او نیز بره بود و پنه
 علیه السلام مهمونه ساخت و در تحت مپعود بن عمر و ثقیفی بود در ^{هله}

از و جدا شد و زن بوریم بن عبد العزی شد و بعد از وفاتش محمد بن
 خواست در ذی القعدة سال سی و نهم در عمره قضا بموضع سر
 ده میل مکه و بقدرت حق تعالی بمناجات وفات یافت در سال
 و پنجم یا شصت و پنجم یا شصت و ششم و بر و ابن عباس نماز گزار
 و مهمونه خواهر ارم الفضل بود زن عباس و خواهر اسمای بنت عقیل بن ابی
 و مهمونه آخر بن نمان بنی بود و بعد از او در نخواست روایت کنند
 ابن عباس و عبد الله بن یزید اصم و عبد الله بن شاذان یاد و کرد
 و عطای بن لیسار و هراشان از اصحاب ^{دوازده نفر}
 صفیه و حرث بن اخطب بن شعبه بن ثعلبه بن عقیل بن کعب بن
 حریج بن ابی حمیس بن نظیر بن اسیر اسیر بط سرون بن عمران
 و مادرش ضره بنت شموال و در تحت کخانه بن ابی حنیس بود و گویند

در روز خیرش تزویج کرد در سال هفتم در محرم و در محرم خیمه بن خلیفه
کلی و افغ سه بود و سیمین علیه السلام از و خرید پنج نفر و مسلمان
شد و آزاد کرد و عقیقتش مهر ساخت و نکاح کرد و بخاری و مسلم و ابوداود
و نسای از آن روایت کنند که گفت اقدام کرد پیغمبر علیه السلام و چون
حسن را گشت دند زکریا صفت کردند نزد پیغمبر و گفتند کاش کن
عروپس و پیغمبر علیه السلام برای خودش برگزید و با او بیرون آمد و
چون بموضع شد الر و حار سپیدیم طعام خرمایست و حار و مر
اطراف ترا بخوان و آن طعام عروپس صفت بود و در سال پنجاه
وفات یافت و گویند در پنجاه و دوم و در بقیع مدفون شد و روایت
آنس و ابن عسمر و مسلم بن صفوان و ابن زینان مفصله اموات مومنانند
و زوجهای پیغمبر علیه السلام که دخول کرد بلا خلاف میان کس

54
و علمای اثر اما در ای ایشان که در دخولشان خلاف است و عقد و خطبه
بست نفیس پیغمبر علیه السلام و یک اسمای بنت نعمان است
و اوست ابنة الجون عایشه گفت چون ابنة الجون نزد رسول درآمد گفت
اعوذ بالله منك و رسول گفت لقد عذت بعظم الحفی یا یاک
یعنی پناه ببر کی گرفته بمن می شود یا رسول خود و قیله بنت هتس
و فاطمه بنت خثاک طایفه و عمره بنت معاویه و گویند بنت زید
تزویج کرد و پیش از دخول طلاق داد و ابلی بنت حطیم و اسمای بنت صلت
سلمیه و گویند اسم او پنا بود و ام شریک غرته بنت حار و نسای
گفت از آن است او که خود را پیغمبر عرض کردند و حوله بنت مزمل و سمر
بنت خلیفه کلیه خواهر دخت است و چند عیه دختر خدیج بن حمره
فخاریه تزویجش کرد و چون بدو درآمد و جامه اش پوشید و پسندید

گفت الحقی با ملک و ام مانی پس خواهرش دختر ابی طالب ^{علیه}
 قبل از نبوت او را خطبه کرد و ابی طالب او را بهیچ دانه بود در ^{سینه}
 جعبه و نیره زاپده پس چون مسلمان شد و جد ای امکنده اسلام میانشان ^{خنده}
 بدینه نجات کرد پس پیغمبرش خطبه کرد و او را به پیغمبر عذر آورد و
 علیه السلام معذورش داشت و نزدش بگردانفاق و ضیاع
 بنت عامر بن قریظ بن سلمه و امیه بنت شریح بن زید پیش کرد
 و قبل از دخول طلاقش داد و موصلی گوید در جمع بین الصبحی ^{از عایشه}
 که گفت تزویج کرد رسول علیه السلام امیه را و چون درآمد بدو و ^{سط}
 فرمود دست مبارک کوپا کرد است روی او امیه را از آن ^{سط}
 پیغمبر علیه السلام امر کرد با پیسید را که دو جابه راز پوشانند
 و صفت بنت اسامه بن نضله و حمزه بنت عوف المرینی و سوده ^{فرشته}

و خوله بنت حکیم بن امیه و ادنیز ام شریح کینه داشتی و امیه ^{بنت}
 حمزه عم بن علیه السلام و بحر خود را عرض کرد و گفت دختر خواهرم است ^{در شیر}
 و عذره بنت اسد بن سفیان بن حرب خواهرش ام حبیبه بدو عرض کرد
 پس گریست داشت و گفت باید که عرض کنی بکنده بن حسن بن خویران
 شمار او گویند پیغمبر زن دیگر خطبه کرد و پس آن زن در خبر نیست و این
 زنانه که در خطبه و کاشان خلاف است و عرض نفس ^{و اما}
 سرارش بنی کنزکان پیره چهارند ماریه بنت شمعون قطیبه که
 مقوتش قطی بجهیه و پستاد صاحب مصر و اسپکندریه و خواهرش
 شیرین نام با او و خواهر سر اس که ماسور کشفش و پیغمبر علیه السلام شیرین
 بحسان بن ثابت داد و ماریه شاد شد و او مادر ابراهیم است پیغمبر علیه السلام
 در خلافت عمر مرد دهم سال و در بیع ذفن افتاد و دوم ریحانه دختر ^{شمعون}

و گویند چشم زبیدی بود که ذکرش تغذیم یافت در ازواج و وحی اود
 یمن بود و صحیح است که تغذیم رفت و اعتماد بران پس سریه که ز
 زن پیغمبر علیه السلام بدوش گشت کرد چهارم سریه که در میان اوست
 بدور پس **واما** اولادش هفت بود سه پسر اول قاسم و ابو القاسم
 کینه اش در آن دو سال زیست و در مکه وفات یافت پیش از بعثت نبی علیه
 دوم عبدالله و او را طیب گفتی طاهر بعد از نزول وحی متولد شد
 مرد و از خدیجه گبری پس برهم از ماریه بوجود آمد در مدینه در ذی الحجه
 سال ششم وفات یافت در سال دهم و در سه شنبه دهم ربيع الاول
 در ازور شش ماهه بود و در کورستان بطبع دفن یافت و چهارده ساله
 اول زینب که خدیجه در جامه اش زاید پس سال از هبل و پیغمبر سی ساله
 بود و او بزرگترین دختران است و گویند برتر اولادش اول دست تر

و او را ابو العاصی مسمی بن ربيع داد خالوی خدیجه و پسرش آمد و علی نام
 و جاریه و اما نه نام کرد و چون شوهرش سپهر شد و در دوند پیش سپهر
 پیغمبر او را نگه داشت و مقرر ساخت که زینب را بدو و سپهر چون مکه
 اعاده رود و دو کس او پستاد و باز زینب آمدند مدینه و چون ابو العاصی
 اسلام پذیرفت و هجرت کرد زینب را بکاح جدید و باز کرد
 و گویند بکاح نخستین و در مدینه سال دوم وفات کرد و پیغمبر علیه السلام
 در برش فرود آمد و دوم رفت در سال سی و پس از عام بعل
 از خدیجه بوجود آمد بعد از زینب و در عهد عثمان بن ابی طیب و نزول
 زفره چون سوره قیامت ید ابی طیب آمد ابو طیب گفت از دست
 محمد جد اشو چون جد اش عثمان خواست او را در مکه و هجرت کرد با او
 بجهت هجرت اول انجاری او عبدالله را زاید و بنده و کینه کردی خود را

وگویند در جامه اباعبدالله گنبد کردی پس چن فرزندش عبدالله
نامید و با او بعد نه سحر ت کرد دوم بار و وفات کرد بعد نه و سیم
غزای بدر بود و عثمان بن اسطه باز ماند از بدر و سیم ام کلثوم
و خدیجه اورا پیش از فاطمه زاید و در نکاح عتب بن ابی
بود و دخول شده و روزی که برادرش بن پدرش از رقیه جدا شد او نیز
بفرمان پدر جدا شد پس عثمان خواست در مدینه بعد از وفات زید
در سال سیم و نهم سال رحمت رفت و ولدی به او در برش روایت
کرد این بن مالک و چهارم فاطمه قبل از نبوت خدیجه زاید
به پنج سال و گویند در سال چهل و یکم از عام الفیل زاید و در قوی گویند
و خن بن عمر است و سینه زمان جهان در دوم سال از هجرتش علی خواست
در ماه رمضان در ذی الحجه نجاشی او را و گویند در حب یا صفر خوا

و گویند بعد از غزای احد و ثابت بنست و برای او حسن و حسین
و زینب ام کلثوم و زید زاید و در مدینه بعد از پدرش ماه چهار
رفت و گویند به ماه و نیز گویند مقتدا و پنج روز و عمرش بیست و
یا بیست و شش سال بود و از اهل بیت مرویت که مسجدی ساله بود
و صحیح نیست زیرا که امام حسن سال سیم سحر ت تولد یافت و وقت
ولادتش در قریب بیست سال بود و ظاهر است که اهل بیت و
عمر عایشه کرده اند وقت وفات رسول فاطمه و راوی ضبط کرده و فاطمه
علیه شست نماز کرد و دفن کرد به کورستان بقیع و باب و گویند
پنجم علیه السلام روایت کنند از علی حسن و حسین و ابن مسعود و عایشه
وام سلمه و اسماء بنت عیسی پس بزرگتر و لادینه فاسم است پس روایت
پس قبه پس عبدالله پس ام کلثوم پس فاطمه پس ابراهیم و گویند بزرگتر

زینب بود پس قاسم پس ام کلثوم پس فاطمه پس زینب و عبد الله
 پس ابرهیم و ابن عبد البر گفت این درست است و محمد بن اسحق گفت
 زائید خدیجه زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه و طاهر و طیب را و
 پسران پیش از وحی وفات کردند و دختران اسلام را در یافته بجهت کردند
 با او **اما** برادران پدرش علیه السلام دوازده بودند
 و گویند یازده و گویند نه و اول ثابت تربت و اما انانند حشر
 و ابوطالب و زینب و حمزه و ابولهب و عقیق و مقوم و ضرار و عباس
 و قثم و عبد الکعب و حجل نامش معنیه این دوازده و لا ^{المطلبنه} عبد
 عبد الله پدر رسول الله علیه السلام و پسر دهمین و کی که ده کشته
 عبد الکعبه را طرح کرده و گویند او مقوم است و عقیق و حجل استیکه دا
 و آنکه نه کشته قثم را انداختند **اما** خواهران پدرش اندام

و بیضا نام داشتی و بره و عاتکه و صفیه و اروی و مهتاب
 و بره و عاتکه از یک مادرند که فاطمه بنت عمرو بن عابد بن عمران بن
 مخزومست و حمزه و صفیه و مقوم و حجل از یک مادر و آن ماله
 و سب بن عبد مناف بن زمره است و عباس و ضرار و قثم از یک مادر
 که بنبله بن جناب بن کلب بن غریب فاسط است و حرث از صفیه بنت
 حذاف بنی عامر بن صعصعه و ابولهب از لبی بنت باخر خزاعه
 و عیزار حمزه و عباس از عموهای او مسلمان شدند و ابوطالب و ابو
 اسلام را در یافته و پذیرفتند و صفیه مسلمان شد و بجهت کرد و گویند
 عاتکه و اروی مسلمان شدند و بجهت بجهت کردند و درست است که دو
 عمو و عمو مسلمان شدند و نجات آخرت یافتند زیرا که کافر اگر پدری
 باشد اصل نجات نباشد چنانکه در صحیحین و ایت است از ابو مرزیه که گفت

رسول علیه السلام فرمود ابراهیم علیه السلام پدرش را دید بر چهره غبار و
گفت ترا کفتم از من عیسیٰ متوکف کنون عاصی نمی شوم ابراهیم
گفت خدا پادشاه گفت که مرا روز قیامت خوار کنی و چه خوار تر
از حال پدرم پس عیسیٰ گفت من جنت بر کفار حرام کرده ام پس
با برهیم ند آمد که بنکر زیر پای ترا چون نگاه کرد کلو بریده خون آلوده بد
او را پس پا را گرفت و در آتش انداخت **المطالع**
و منط دوم در عشره مبشره اول شان ابو بکر صدیق عبدالله بن ابی قحافه
عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن قثم بن العز بن ابی
بابای نبی رسیدند در مره بن کعب بن لوی و نام او پیش از اسلام عبد
رئ الکعبه بود و پیغمبرش عبدالله نامید و عیسیٰ نیز گفتند
که چون روزی نزد پیغمبر علیه السلام آمد گفتش اشرف انت عیسیٰ الله

من النار یعنی بشارت ترا که تو از آتش خدایت از آتش و در جنت
تردی چنین است و در روایت دیگر است که مرکه اراده دارد که بنکر
بازاد کرده از آتش باید که نظر کند بآبی بحر و لبث بن سعد کو پد لقت او
بدان برای خوبی روی او و حجابش کردند و مصعب بن نیر کو پداران
این لبت کردنش که در پیش چری که بدان عیب کند بود و خوبتر نقل
انت که روایت است از بعضی که در جاهلیه نامش عیسیٰ برای خوبی
و پاکیزگی سرای او کردند پس پیغمبر برای آزادی او از آتش عیسیٰ نامید و
نامی است که انبیا نامید و در تبت و مادرش ام الجحر پیمانی
صحز بن عامر بن کعب بن تیم بن مره و اسلام یافت در قدیم اتفاق
و خلاف در انت که اول او اسلام یافت با پدری و ابن عباس و عمرو بن
عبه و حسان بن ثابت و جحار تابعین روایت کنند که اول کسی است

ایمان آورد و در روایت زید بن ارقم است و ابی ذر و مقداد که اول
 که مسلمان شد امیر المومنین ^{علیه السلام} ابی طالب است و نیز گویند که زید بن جابر
 و قتاده و زمری و محمد بن یحیی و جاسع کوفی که اول کسی که مسلمان شد
 ام المومنین خدیجه بود و از این عباس بن سحر چنین مرویست و دعوی کرده
 ثعلبی مفسر با اتفاق علما که اول کسی که مسلمان شد خدیجه بود و آن
 در بعد از اوست و ابو عمر شهریزی ادرع گوید که اول کسی که از مردان
 آزاد مسلمان شد ابو بکر بود و از کودکان علی و از زنان خدیجه و از موا
 زید و از بنده کان بلال و ابو بکر در همه مشاهد و محاضر شاید و حاضر
 با پیغمبر علیه السلام و در جا بایت و اسلام از وجد نبود و خلق بسیار
 او مسلمان شد و پنج از ایشان از عشره مبشره اند عثمان بن عفان و طلحه بن
 عقیل و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و مر

ابی بکر را مادر و پدر و ذکور و انثا ش باری کردند و اسلام پذیرفتند و چنین
 مر پس پیشش که محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر است و مر پس دخترش را که
 بن اسمای بنت ابی بکر است و احدی از اصحاب این جمعیت دست نداد
 و چهار صحابه متنازل بعضی بعضی چون ایشان معروف نباید و محمد
 بن سعد گفت در روز رزم تبوک علم بزرگ را پیغمبر با سپه بگرداد داشت
 بود با پیغمبر در روز احد و چنین و فضا پیشش تراز شمارست و در حق
 او از پیغمبر علیه السلام صد و دو حدیث مرویست بخار و محکم
 متفق اند شش او منفردست بخار بیارده و مسلم یک و باقی
 در سایر جوامع است و سبب قلت روایت با وجود تقدم صحبت و کثرت
 ملازمت آنست که مثل از انتشار احادیث وفات فیهت بر روایت حلقه
 ثلثه بعد از او و جماع اصحابه و تابعین و بهترین ائمت بود بعد از ^{علیه السلام}

و دلالت بدین دارد آنچه بخاری از جامعش بیرون آورده از ابی سعید
که پیغمبر علیه السلام گفت کسی که این است مردم را بر من صحبت و مال بی
و اگر من دوست گرفت می بخشنم ابابکر را که فتنه و برادران سلام را در مسجد
روشنی باقی نمی ماند مگر روشنی ابابکر که باقیست و مسلم و ترمه از این
مسعود روایت کند که گفت پیغمبر علیه السلام و لکنه احی و صا ح
وقد اتخذ الله صاحبکم خلیلاً یعنی او برادر و یار من است و خدای تعالی
صاحب شمارا دوست گرفته و از عایشه مرویست که گفت که پیغمبر علیه
فرمود که پدر تو ابابکر را و برادر ترا که کتابت بنویسم که می ترسم تنها کند
تنها کننده و گوید گوینده که من اولی می باشم و خدا و مومنان با کنند مگر
ابابکر را و آنچه از قول ابن عمر بیرون آوردند است که گفت مادر او کار
بنی بودیم برابر یکدیگر پس سر را و دیگر گفت بنی علیه السلام

نمده بود و ما می گفتیم افضل امت بعد بنی ای کرم و ابوداود از ابو مریر
روایت کند که پیغمبر علیه السلام گفت که حیریل علیه السلام بمن آمد و دستم گرفت
و در جنت را که امت من داخل آن میشود پس ابابکر گفت دوست داشتم
که من با تو بودی تا دیدم می و پیغمبر گفت تو اولین کسی باشی از امت من که در جنت
شوی و ترمه از عمر روایت کند که گفت ابوبکر محترماست و بهتر و دوست
نزد رسول علیه السلام و ال برین سخن حادث بسیارست و نمونه طلب
تحقیق را پس او سر او را تر مردم بود بعد از پیغمبر علیه السلام چون در دست دروازه
بخاری و مسلم از ابو موسی اشعری که گفت چون مرض بنی شنیدند ایستادند
فرمود ابابکر را بگوید تا با مردم نماز گزارد عایشه گفت او مرد ضعیفست
و قوت آن نه دارد که نماز گزارد و مردم باز گفت ابابکر را طلب کنند که با مردم
نماز گزارد و تکرار فرمود چون عایشه قول خود را باز پیغمبر چنان امر کرد و ابابکر

وامت کرد و نماز گزار دند و آنچه در جامع ابی داود و اردست از عبد الله بن
زمره آنت که گفت چون وجع بنی علیه السلام زیاده شد با جمعی آنجا بودم که
طلال بنمار خواند گفت بروید و ابابکر را بیارید تا بمسلمان نماز گزارد
چون پرون فتم عمر در میان مردم بود و ابوبکر غایب گفتم ای عمر بر حسن و
و نماز گزار پس عمر اقدام کرد و تکیه گفت و مردی مجهر بود او را شش ^{سبع} شصت
و گفت ابابکر کجاست یا بنی الله ذلک و المسلمون یا بنی الله ذلک و المسلمون
یعنی خدا و مسلمانان از بن امامت راضی نیست و در روایت دیگر است که
چون او را شش ^{سبع} شصت پرون آمد تا مشرف بر سرش و گفت لا اله الا الله
ابن قحافه و چنین گفت از سر غضب پس بر آنجخت بدو کسی را و ابوبکر
چون آمد عمر در کار بود پس او نماز گزارد با مردم و احادیث چنانچه دلالت دارد
بر فضل بودن او از امت چنین دلالت دارد که او احسن است بامه و انبقر صا

بصیرت را در فضیلت او و روز سه شنبه پنجم ربیع الاول سال یازدهم
از هجرت خلافت اختیار کرد و آن دوم روز است که پیغمبر علیه السلام در کد
و در مکه متولد شد بعد از عام الفیل بدو سال و چهار ماه مکر روزی خید و
مدینه مرد در شب سه شنبه از جمادی الاول ممت روز با در سال پنجم
میان مغرب و عشاء و او را شصت و سه سال عمر بود و گویند شصت و پنج
بود و اول دست تیرت و وصیت کرد که او را زانش سما بنت عیس
بشود و عمر بن خطاب نماز گزارد و پهلوی پنهان شدن سرش محاذی
دوش بنی علیه السلام و مدت خلافتش دو سال و چهار ماه بود و هفت روز
و قبل از وفاتش بچند روز خلافت را برای عمر نوشت و عمر در جمعیت مردم
نداد و داد ابابکر گفت ما بنو جمع آوریم مردم و کار خلافت را گویند پیش
از مرض چون فتور در امور خود مشاهده کرد بدو اشارت کرد از در ^{خدا} خود از دنیا

و دهم عمر فاروق عدوی قرشی است پسر خطاب بن نفیل بن عبدالمعری
 بن رباح بن قریظ بن زراح بن عد بن کعب بن ابیه بن کعب بن علفی
 و مادرش خنیمة بنت یاشم بن معنیث بن عبدالله بن عمر بن مخزوم و یاشم
 میان عرب معروف بنی النجاشی بود و عمر مسلمان گردید سال پنجم از هجرت
 یاشم بعد از مسلمان شدن چهل کس از مرد و مازده زن و کوفتند و چهل تمام
 شد و در جاهلیت شریف بود و عزیز گردانید حق تعالی به و اسلام را و ظاهر
 شد روز مسلمان شدن او و فاروق بدین گویندش و ابن عباس گفت که پیغمبر
 خداوند اعزیز کرد آن سلام را بدوست ترمزدان نزد تو که عمر بن خطاب است
 و عمر بن مشام که اباجهل است پس عمر مسلمان شد و در مسجد ظاهر نماز کرد
 و ابوجهل در کفر ملامت شد و ابن عباس گفت مسلمان شدن عمر منجی بود و هجرت
 نصرت و امامت رحمت هجرت گردیدند و در بدر حاضر بود و جمیع مشایخ

63
 و رسول علیه السلام گفت در میان آنکه پیش از شما بودند محدثان بودند و اگر
 در امت من باشد عمر است چنین است در بخار و دیگر گفت دستوری
 طلب کرد عمر برای درآمدن نزد پیغمبر علیه السلام و پیش از زمان هجرت
 بودند برخاستند و مبارزت کردند در پرده در شدن پس عمر درآمد و رسول
 خدا را بود پس عمر گفت چرا پیغمبر گفت عجب و یاشم ازین بیان که پیش
 من بودند و چون او را ترا شنیدند متبادر در پرده شدند عمر ای دشمنان
 خود از من سهم دارند و از رسول الله علیه السلام نه گفتند که تو افسط و افسط
 و پیغمبر گفت ای پسر خطاب بجای آنکه نفس من بدست اوست ملاقات نشود ترا
 شیطان در راسی مگر که برگردد از راه تو و ترمزدی از ابن عمر روایت کند که
 پیغمبر علیه السلام گفت حق تعالی را بر زبان دل عمر خطا و از علی بن ابی طالب
 مرویست که گفت از امش و کینه دور نمیدانم که بر زبان عمر جاریست

و از جابر مرویست که عمر ابی بکر را گفت ای بهترین آدمیان بعد از رسول ابی بکر
 گفت اگر چه تو این بگفته باشی اما من از پیغمبر شنیدم که گفت آفتاب تا بید بر
 بخت از عمر و عقبه بن عامر گفت که سخیم گفت اگر بعد از من نبی بودی عمر بودی
 و احادیث داله بر فضل او بسیار و صاحب اعتبار را شمه کافی و او اولین
 خلیفه است که با همه المومنین خوانده شد و ابو بکر را بدین نام خواندند و او اولین
 برای مسلمانان تاریخ نوشت و اولین کسی که جمع کرد و آنرا در نامه اول
 کسی که مرد مرا بر قیام رمضان جمع کرد و منقلب او بسیار است و پابند
 می نه حدیث در شان او مرویست و بخاری و مسلم اتفاق دارند بر این
 و شش حدیث و بیست و چهار بخاری منفرد و بیست و یک مسلم
 و عثمان و علی و طلحه و سعد بن ابی وقاص و خلف بن ابی ساجه و جابر و ابی
 کتبه که قیام کرد بخلاف بغداد و وفات ابی بکر و نصب او در حیات ده سال

و پنجم کم نه روز و غلام معینه بن شعبه مقدم حاجیان ابو لؤلؤه نام
 در مدینه صباح روز چهارشنبه که در نماز فجر کار در سرالوده مرد و طرف تر
 زد چار روز از دی الحجه ثلث عشرین باقی و پسرده مرد را با او زد و گفت
 وفات یافت و باقی را پسند و آن لعین خود را مالاک کرد و چون عشرین خورد
 و از مرد و هر جهت بد را مدد است که نمی بد و صفت کرد بخلاف
 میان شش کس عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی
 وقاص و کشفش از این شش سعد بن ابی وقاص کافی است که پسند از خانه
 مردی را پس حساب کرد بیت المار که در مدت خلافت اخذ کرده بود برای
 مصالح شش شتا و نزار و شش درسم بود پس پرسش عبداللہ را گفت که
 از مال عمر ادا کند اگر وافی بود و الا از بنی عدی سوال کند پس عایشه بکی را فرستاد
 و گفت عایشه را از من سلام بگو و بگوی که مرا امیر المومنین بگو که امروز من امیر المومنین

و اجازت میطلبیم که مرابیان من دفن گشته نزد یک سیمبر علیه السلام چون
 فرستاده آمد و پیغام کرد عایشه گریست و گفت من برای خود مراده
 دادم آنرا اما رخصت دادم پس چون عبدالله از پیش عایشه آمد عمر را
 اینک عبدالله گفت مرابا لا دارید و مردی پشت نشست و گفت حیت
 در دست گفت آنچه میخواهی عایشه اجازت داد گفت الحمد لله مرابیان
 مهم ترکاری نبود و چون وفات کنم مرابردارید و میرید و سلام ده ای عبدالله
 و بگو اجازت میخواهد عمر بن خطاب پس اگر اجازت شود داخل سارند
 و الا بمقابر سلمان برید و سپارید و چون وفات کرد بر سر میر سیمبر
 علیه السلام برداشتن و آنچه مامور بودند کردند پس اجازت رسید
 از روضه زادگاه الله تعالی و صییب برو نماز کرد در مسجد سیمبر
 علیه السلام و فرزندش عبدالله بقریش درآمد و عثمان بن عفان سیمبر

زید و عبد الرحمن بن عوف و در روز پنجم مدفون شد از زور ضرب زدش
 روز یکشنبه عزة محرم سال است و چهارم و عمر شصت و سه سال
 بود در دست اما وفاتش گویند در آخر زور ضرب او بود و گویند بعد از آن
 و ادایات دین ابله ساخت و مسلمانان و بلاد اسلام بسیار
 عثمان بن عفان بن العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن
 قصی القرطبی ابی و بابای پنه علیه السلام در عبد مناف متولد شد
 و ذو النورین از آن گفتند که دو دختر سیمبر یکجاش آمد رقیه و ام کلثوم
 و عیز او کسی بدین شرف معروف نه و گویند در جاهلیه اباعمر کنیز داشت
 چون قبه عبدالله را زایید اباعبدالله شد و مادرش اردای بنت کز
 پسر ربیع بن حبیب بن عبد شمس و مسلمان مرد و مسلمان شدن عثمان در اول

اسلام بود پیش از آنکه بکربلا از دخول رسول علیه السلام بدارالارثم
 و در سحر تین بجانب حبشه شد پس بدین سحرت کرد مرویت از اسماء
 بنت ابی بکر که چون عثمان بجانب حبشه سحرت کرد باریقه دختر پیغمبر علیه السلام
 پیغمبر گفت بجای آنکه بپس من دست اوست که اول کسی است که سحرت
 کرد بعد از ابراهیم و لوط علیه و علیهما السلام و در سحر مشاهده عجز از بدر
 حاضر بود که بواسطه رقبه باز ماند و پیغمبرش سهم جدا کرد و بشارت داد
 بامرش سحر حاضران در آن روز و در بیعت رضوان بجد به پیغمبرش مکمل
 و پستاده بود برای امر صلح و ترمیمی در جامعش از آن روز است که
 که چون پیغمبر علیه السلام بیعت رضوان کرد عثمان رسول رسول علیه السلام بود
 بجانب مکه جهت بیعت مردم پس پیغمبر گفت عثمان حاجت خدا و
 رسولست و دست مبارک بر هم زد و مرویت از طلحه بن عبد الله بن نضر

که پیغمبر علیه السلام گفت سر پی را رفتی است و رفتی من حبت عثمان
 و عبد الرحمن بن سمره گفت که در جن چهار پیش عمرت عثمان پیش
 آمد در حجره و مرار دینار نثار کرد پیغمبر علیه السلام فرمود ما ضر عثمان با عمل الصوم
 و ابن عمر گفت پیغمبر علیه السلام ذکر گفت کرد و گفت کشته شود این منطوق
 و مناقب او بسیار است و تنبیه را این قدر ذکر رفت و صد و چهل و
 شش حدیث مرویت در حقش از پیغمبر علیه السلام بخاری و مسلم
 و متفق و بخاری بیست منفرد و مسلم پنج روایت کنند از درین خاله
 و ابن پیر و سائب بن یزید و جمیع اصحاب و تابعین که استخلاص
 کرد اول محرم روز نهم روزه که عمر مد فون شد سال بیست و چهارم
 و شریعت شهادت پیشه روز جمعه شانزدهم ذی الحجه سال بیست و پنجم
 بعد از آنکه مستحسن شد در سرای و بیست روز و حارث بن بدر را زدن

بقناتش آورد و گویند اسود تجیبی از اهل مصر و نیز گویند عسری و عسری
مشت و دشت سال بود و گویند نو د سال و جبرین مطعم و نماز کر ارد
و گویند حکیم بن حرام باز سر عوام و حبش کوبستان جرج بقیع که عثمان
حسره بود و زباده کرده بقیع را مدفون شد و قبرش مشهورست و فرار
و مدت خلافتش و از ده سال مگر روزی چند و ده سال پایشه با مردم
جج کر ارد و اورا از آن صحف بمصحف جمع کرد و قرآن از بغیر و خطا
ایمن آمد و چهار مرتبه ایمر المومنین ابو الحسن و ابو تراب علی بن
ابن طالب و نام ابی طالب عبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم مسلمان شد و هجرت کرد و در اسلام وقت
و علی مرتضیٰ اولین کسی است که اسلام یافت و اولین خلیفه از بنی هاشم
و یکی از علمای دین و شیخان مشهور و زاهد و متسل از بلوغ اسلام تا



و همه مشاهد و صحاح را شاید و حاضر بود جز بتو که سیمین او را در میان
عیال خود گذاشت گفت مراد در میان زنان و کودکان گذاشت گفت را بخت
که مرا بجای هارون باشی مر موسی او تر مدی در منقش از این جسم رسیده
گذاشت که چون پیغمبر برادر ی کرد میان اصحاب علی کربان آمد و گفت یا رسول الله
برادری کردی میان اصحاب و میان من و اصدی برادری نکردی پیغمبر علیه السلام
گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و پیغمبر از نخل بن خدا نه رواست کند
که پیغمبر علیه السلام گفت روز خیر که فردا علم بمردی دسم که خدا و رسول
دوست بود و خدا و رسول او را دوست پس اصحاب تطاول کردند تا که
عمر گفت امارت نخوام جز در این روز پس پیغمبر علیه السلام گفت علی را بخوانند
از بھر من چون آمد چشم او در مد داشت آب دنان مبارک در آن افتخند و را
بد و داد و حق تعالی شرح کرد و چون کریمه تعالی و اندع ابنا و ابنا که و نسا

و ناکم نازل شد پیغمبر علیه السلام علی وفاطمه پس حسین رضی الله عنهما
 خواند و گفت خدایا اینان اهل منند و منافق اوقات فروع و شجون است
 و احادیث داله بر این است مناسج و فنون و سنن ثابت انتقال کند از قبل
 بکثیر و همه دال است بر آنکه احب ما پس است نزد پیغمبر علیه السلام و این
 مقتضی اصل بودن نزد رسول و لیاقت امامت فضل و فضل را استحقاق
 خلافت نه مگر مثل این است تر را و او مردی بود قوی بنیت با بر
 و سبب ناک و عظیم العین و سر به اندام بسیار موی بزرگ محاسن اصل
 و او را کسی بخصایب و صف نکرده الا ناد و پانصد و ششاد و ششاد
 در شان او از پیغمبر مرویست در پست و چهار پالم و بخار منفق و بخاری
 منفر بنه حدیث و پالم با پزده و از حسین و حسین و محمد حنیفه فرزندانش
 و ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و ابو موسی و ابن سیر و ابو سعید و ابو

68
 و جابر و هزاریشان از صحابه و تابعین روایت است که روز قتل عثمان
 خلیفه شد روز جمعه سجد سم ذی الحجه سال سی و پنجم و چهار سال و نه ماه خلافت
 کرد و روزی چند و عبد الرحمن بن ملجم مرادی در کوفه صبح جمعه مقدم
 رمضان شصت و سه و سینه که آذان گفت و بمجد فرود آمد و شب
 یکشنبه نوزدهم بر حمت پیوست سال چهل و دو و فرزندش حسین و حسین
 عیسی دادند با عبد الله بن جعفر و امام حسین و نماز گزار در کوفه
 غیر مشهوره و در سحر دفن یافت و شصت و سه سال عمر داشت و نیز گویند
 شصت و پنج بود و **حسین** طلحه بنی و تپه او است ابو
 محمد طلحه بن عیسی بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره
 متحد است نسب او بنی علیه السلام در مره بن کعب و مادرش
 صعبه بنت عبد الله بن عباد الحصری و حواصر علان حصری مسلمان

از عالم رفت و طلحه قدیم اسلام پذیرفت در دست ابابکر و در جمیع
 مشایخ شاید بود و حاضر مکر در بدر با سعد بن زید برای دانستن خبر کاروان
 قریش رفته بود با سارث پیغمبر علیه السلام که بابلی سفیان جزیش
 بود روز جنگ بدر آمدند و پیغمبرشان بهم داد و نفع قنطاریه
 و در جامعش ترمی و ایت کند از جابر که گفت پیغمبر علیه السلام نظر بطلحه
 کرد و گفت سر که خواهد نظر کند بشه که بر روی زمین بود باید که نظر بطلحه
 بن عبد الله کند و او روز جنگ احد ثابت شد با پیغمبر علیه السلام و
 قاعد شد زیرش وقت بر حاشی و راست شدن بوی صحرا و استقامت
 صعود بنود که دو درج پوشیده بود پیغمبر علیه السلام پس بالابر آمد تا بصره
 است استاد پس گفت اوجب طلحه و پیغمبر علیه السلام را بد خود
 روز احد و انکشتن شل شد و بیت و چهار جرحش رسید و گویند مقتاد

69
 و درین روز نامش طلحه الحیر شد و ابوبکر گفت روز احد همه طلحه را بود
 و او را یوم ذات العسیر طلحه الفیاض نام کرد و روز حنین طلحه الجود و قتل
 او در واقعه حمل بود و روز خبینه دهم جمادی الاول سال سی و هشتم و عمرش
 شصت و چهار سال بود و گویند مروان بن حکم او را بقتل آورد و گویند
 بتری بقتل آمد و در کشت در بصره مدفون شد و در معارف مذکور است
 که طلحه مدفون است بقنطره ذره و عایشه پس بعد از دفن او به سال
 خواب دهد که شکایت کرد از نین و تعفن پس پروان آوردنش از قبر تاه
 و در سری او دفن کردند در بصره و قبرش فراریت متبرک و سی و شش
 در حق او مرویست بخار و سلم اتفاق دارند در دو حدیث و مسلم در
 منفرد و ششم زبیر از دی قریش است اوست ابو عبد الله
 بن زبیر بن عوام بن خویلد بن عبد العزیز بن قیس ابایی و ابابنی در قهیم بهم رسیدند

و مادرش صفیه دختر عبدالمطلب عمه بنی علیه السلام پس وفات
 کرد و در قدیم مسلمان شد بدست ابی بکر در شانزده سالگی عهد کرد
 عیش و راتا باز کرد و دوبار نکشت و دو بخت کرد بخت پس بدست
 و در همه مشایخ و محضر حاضر بود و او اول کسی است که در راه خدا تیغ برکشید
 و در روز احد با پنهان ثابت شد و در حق او در روز احزاب گفت که
 پیغمبری ابار بست و بار من نپرست و جمع کرد علیه السلام بنی قریظه و ما
 و پدرش را و گفت فداک ابی و امی و بیعتی که با خبر قوم آمد در جوامع حنین
 و برادری کرد پیغمبر علیه السلام میان او و ابن مسعود بکلیه وقت برادری
 کردن میان اصحاب پس برادری کرد میان او و سلمه بن سلمه بن سلمه و فاطمه
 میان مهاجرین انصار برادری کرد و او از سواران رسول خدا بود و از دلبران مشهور
 پیغمبر بود و است کند بخاری از عروه که اصحاب بنی علیه السلام زبیر را روز بر

گفتند ای تو استواری که ما بتو استواریم پس حمله کردند بر کفار و او را
 ضربت زدند همان دوش و گردن بین آن دو ضربت زدند که در روز بدر زدند
 و عروه گفت من دست داخل آن ضربات می کردم و کودک بودم و ترک کرد
 در روز حنین و با عایشه بود و چون پیغوان از زمین بصره آمد لاحق او شدند حجاج
 از کمرانان و کشیدش و عیمر بن حرز و ضرش زد و او اسطجمادی را و
 سال سی و ششم و او را شصت و چهار سال بود و او اول دروادی پس باغ دفن کرد
 پس بصره آورده زیارت کردند و
 سعد بن ابی وقاص زمری و او است ابو اسحق محمد بن مالک بن قیس
 بن عبد مناف زمره بن کلاب و در کلاب آبای می بای بنی علیه السلام
 و مادرش حمزه بنت سفيان بن عبد الشمس بن عبد مناف از برادران
 مادر رسول علیه السلام یافت بدست ابی بکر در قدیم و جوانی بود

معهده ساله گفت منتم بابت الاسلام و اول عرسه که تیراند ^{در راه} حنت
حق و اول کسی که خون روان ساخت در راه حد او فار پس اسلام گفتند
در بدر و سایر مشایخ و معکرم یا پیغمبر بود و در پیش پیغمبر علیه السلام با پای حلال
و شجاعت در میدان مردی نهاد و دست بردی کرد که دیگری نکرد و ز سر گفت
که سعد در روز جنگ احد نزار تیر در میدان زد و دشمنان بداند خست و از علی
بخاری ترمذی مسلم روایت کنند که نشنودم رسول الله را که جمع آورد
مادر و پدرش کسی اگر سعد را که در روز احد شنودم که گفت یا سعد ام
فداک ابی و اخی یعنی ای سعد منسوب بایم پس این است پدر و مادر
پیغمبر علیه السلام درین روز گفت اللهم اینه و احب دعوت خدا و ندا
سخت کردن تیراند خنثش را و در اکنج خنثش را در عاده در دایه دیگر است
اللهم استجب لعدا اعداک پس استجاب الله غوث و سرکار ^{حنت}

اورا عمر بن خطاب بر لشکری که بقتال فرستاد و بفار سپت فار پس
سرمیت دادند و فتح مداین پسری کردند و کوفه را بنا نهادند و عمرش
والی عراق ساخت و چون عثمان کشته شد و قه بکب سوخته قاتل نکرد
در حروب و دوست و صفاد حدیث از پیغمبر علیه السلام در شان او مروا
بخاری و مسلم در پانزده اتفاق دارند و پنج حدیث بخاری منفرد و مسلم
روایت کنند این عمرو بن عباس و عایشه و ثابت بن بزیه و جمعی از ثقات
وفات کرد تبصرش بعضی ده ساله مدینه سال نجاه و خنیم و بر کردن ^{مردان}
برداشتند بمدهنه بردند و مروان بن حکم بر و نماز گزار داد که در از روز در مدینه
بود و در بقیع مدفون شد مرویت که چون وقت وفاتش رسید حبه ^{داشت}
از صوف گفته ساده طلبید و گفت مرا به بن گفت پسند که چون روز بدر
بسرگان رسیدم در برم بود و برای همین روز که دشتش در پرده و عمرش

منقاد و سه سال و بضعه یعنی پاره و گوشت پشتر بود و او آخرین مشهوره
 در وفات و **هشتم** سعید بن بن عدوی قرشی
 داوود ابوعور سعید بن بن عدی بن عبد العزی بن رباح
 بن عبد الله بن بشر بن زراح بن عدی بن کعب در کعب بن بشر بن
 علیه السلام و مادرش فاطمه بنت نجبه بن امیه از خراعه و زوجه اش
 فاطمه دختر خطاب خواهر عمرت مسلمان شد در قدیم و او پسر زاده عمر خطاب
 پیش از دخول نبی در الارقم مسلمان شد و از اولین مهاجرین بود و معیت علی
 میان دو ابی بن کعب برادی کرد و در سوره غار و ب حاضر بود و در
 که پیغمبرش باطله بجهت خبر کاروانش برانگیخته بود و بعد از
 آمدن ایشان پیغمبر علیه السلام صمت حاضران شغف کرد و پیچا
 الدعوه بود و چهل و شصت حدیث از پیغمبر علیه السلام در حق او مروی است

72
 بخاری مسلم در دو حدیث متفق و بخاری منفرد یک روایت کند از
 ابن عمر و عمرو بن حریب و ابوالطیف جمع از تابعین که وفات کرد
 و بعد نه برده دفن کردند سال نجاه و یکم و منقاد سال و چهل و شصت
 و ابن عمر شصت و گویند سعید بن ابی وقاص شصت و نماز ابن عمر کرد
 و او و سعید در قبرش فرود آمدند و گویند در کوفه وفات کرد و نماز
 مدفون شد و **نهم** عبد الرحمن بن مری القرشی است
 ابو محمد عبد الرحمن بن عوف عبد الحارث بن نمره بن کلاب بن بشر بن
 علیه السلام رسید در کلاب بن مره و در جاهلیت بهش عبد عمر بود
 و بعین پس از آن عبد الرحمن نامیده اسلام پذیرفت در قدیم قبل از دخول
 پیغمبر علیه السلام در الارقم بدست بنی بکر و با حبشه و هجرت کرد
 و بعد از آن به هجرت کرد و در بدر با پیغمبر بود و بعد از بدر در سوره شامه حاضر

و بیست و یک جراحت یافت در بدر و در روزی یک بنده آزاد کرد
و بسیار صدقه و خیر کردی در عهد پیغمبر علیه السلام نیمه مال چهار هزار
بود صدقه کرد پس چهل هزار کرد و باز چهل هزار دینار و بعد از آن با نصد آه
صدقه کرد و پس از آن با نصد شتر لایق سواری یار و در روایت ترمذی
که عبد الرحمن بن عوف وصیت کرد با محبات مومنان باغی که چهار هزار درهم
بیع کرد و زمری گفت وصیت کرد عبد الرحمن بن عوف بجانی که با
ماندند از بدر سر مردی را چار صد دینار و صد نفر بودند و اخذ کردند و
مرویت که پیغمبر گفت عبد الرحمن بن اسمان و زمین امین است و شصت
و پنج حدیث در شان او مرویت بخار و مسلم در دو حدیث متفق اند و بخا
منفرد پنج ابن عمرو بن عباس و جابر و انس و غیرشان روایت کنند که سر زید
علیه السلام پس شت او نماز گزارده در غایت بنوک و تمام کرد علیه السلام

او و بعد از عام الفیل به سال متولد شد و در سال پست و دوم وفات یافت
و متفا دو پنج ساله بود و جنازه اش را جماعتی از صحابه برداشتند و از پستان
بوسعد بن ابوقاص و مکفنی و اجدلاه و در بیع مدفون شد و ما عظم از
دنب و فضه گذاشت و هزار شتر و صد اسپ و سه هزار گوسفند از او
ماند و او را سه زن بود پس یکی از ایشان ربع ثمن را از حصه خود اصلاح کرد
بجستاد هزار دینار و ده هم ابو عیبه بن جراح فقه
قبطی اوست عامر بن عبد الله بن جراح بن ملال بن سب بن ضب
بن جارش بن فخر بن لک نسب او در فخر بنی سبید عثمان بن
نطعون مسلمان شد و در هجرت دوم حبشه رفت و اوست امین ابن امت
روایت کنند بخار و مسلم و ترمذی از انس که پیغمبر علیه السلام گفت مرگم
اینست و امین ابن امت ابو عیبه بن جراح و در روایت مسلم

که اهل بن از پیغمبر علیه السلام در خواب شنیدند که ایشانرا پیغمبر و اسلام در امور
 و پیغمبر دست ابو عیبه را گرفت و گفت این است امین این امت و در همه
 مشایخ باین علیه السلام بود و در روز احد با او ثابت و دو حلقه مخفی
 که بروی پیغمبر در رفته بود کشید و نیز دو دندان پیش او دهان مبارک را بکشد
 و گوشت مثل او دیده نشد در ستم دندان بخت گشتن دندان پیش و کشیدن و گوشت بد
 کاف بود و در دست ابو عیبه اسپر و پیغمبر علیه السلام اگرام او را شنید و
 نفی کرد و باز ناپدید پس حق تعالی فرو فرستاد آیت لاجله قوما یومنون
 بالله و الیوم الآخر یوادون من جادلهم و سولهم و لو کانوا آبائهم و ابناهم
 و در طاعون عمو پس وفات کرد در اردن سال سیم و معاد بن حبیل برو
 نماز گزارد و به بستان فن یافت و پنجاه و شش ساله بود اینها نبوده
 بشارت رضوانشان داده پیغمبر علیه السلام بجاها و منزلها بسیار واحاد :

74
فصل دوم آنچه تعلق بسیار اصحاب دارد
 و درین و ششم دو قانون است قانون اول در فضایل اصحاب و احوال ایشان
 علی طریق الاجمال به انکس سایر صحابه را فصل است بر آنکه بعد از ایشانند
 از تابعین که پیغمبر علیه السلام گفت خبر الناس قرنی ثم الذین یلوهم
 یعنی بهترین مردم مردم زمان پس تا بانشان بر آنکه با پیغمبر علیه السلام
 صحبت داشتند اگر چه بکار باشد و از وفادار اسلام در گردن افکندند
 و اکثر صحبت دارند و محبت مولا آمد و ایشانرا با سرارشان حصه است
 که گمانکه بعد از ایشانند انهار است و این است که از عدالت احدی
 بر پیش نشد و همه متعدل بودند بصوص کتاب و سنت و این و احیاء امت
 و حق تعالی فرموده کنتم حبیب الله اخرجت للناس قرون بالمعروف و
 تخون عن المنکر مفسران قول اتفاق دارند که این وارد اصحاب پیغمبر

و دیگر گوید و کند لک جعلکم امه و سطلانکونوا شهد علی الناس و کونید
 این نیز اشارت بر اصحاب موجود در روز و دیگر میفرماید که و کفی بالله
 شهید الحمد رسول الله و الذین معه استدر الکفار رحما یغفرهم و شواهد بسیار
 بسیار است از جمله سخن ابی سعید جدری متفق الصحت است که رسول الله
 فرمود لا یتبوا اصحابی فواللهی نفسی بیده لو ان احدکم اتفق مع رجل احد و سب
 ما ادرک مداحهم و لا یضیفه و روایت ترمذی از عبد الله بن مغفل که
 گفت شنیدم که پیغمبر گفت ینبع الحاضر الغایب الله الله فی اصحابی
 لا تخذوهم عرضا بعد من اجمعهم فحججه و من اجمعهم فغضه
 و من اذ اسم فعدا و من اذانی فعدا و فی الله پوشک ان باخذه و من باخذه
 الله پوشک ان نفلت و در روایت بریده است که گفت پیغمبر علیه السلام
 ما من احد من اصحابی موت یاربض الالبث الله لهم نورا و قاید اقوم

یعنی نیست کسی از اصحاب من که وفات کند بر منی مگر که بر او
 حدی تعالی برایشان روشن شود و پیوسته روز قیامت و از این پس مرویست که
 فرمود مثل اصحابی فی آیه کالمیلح فی الطعام و لا یصلح الطعام الا
 بالمیلح پس امت جمعند بر تعدیل جمیع صحابه و کسی ملا پس فتن شد
 از ایشان با جماع علما بر اخوی کمان بدیشان واقع شدند در آنچه واقع شدند
 در آن شبهه و خطا در اجتهاد و نظر بامتداد منابت و ماثرشان نداری
 که حق تعالی اناحه و تقریر اجماع بدین کرده برای نقله شریعت بود نشان
 و ایشان اعلام دینند بحقیقت و حافظ احمد بیهیفته گفت که شایسته
 در رساله قدیمه اش ذکر صحابه کرده و بدینچه میل آن بوده شاکر کرده پس گفته
 ایشان لایق بوده اند در مردان نشسته و اجتهاد و پرستشکاری و عقل و ادراک
 و استنباط و راهها ایشان پسندیده تر و سزاوارترست بماند از آرای ما بر

بد آنکه صحابه بسیار بودند در زمان پیغمبر علیه السلام
 روایت کند ابو عمرو و شهر روزی از ابی زرعه رار که از او پرسیدند از
 آنکه پیغمبر علیه السلام را دیده اند در حج و دع گفت چهل نفر پرس بودند و
 در بتوک سقا در رار و ابو عمرو و نیز از روایت کند که چون پرسیده
 که آیا نبی گویند که حدیث چهار نفر است گفت سر که این گفت خدای تعالی
 دند انهای پیش او را بجنباناد این قول بی دینان است که حصر حدیث
 کرده پیغمبر علیه السلام چون رحمت رفت صد و چهارده نفر صحابه بودند
 که او را دیدند و سخن شنیدند و از او مرویست که گفت او را با زرعه
 اینها گجا بودند و گجا شنیدند از او گفت اهل مدینه و اهل مکه و مابینشان
 از اهل مدینه و کسی که حاضر بود در حج و دع همه دیدند و او شنیدند که گفت این
 منی است بر قول معروف که سر که از مسلمانان پیغمبر را دیده از صحابه است

و بخاری گوید در حدیثش که سر که صحبت داشته با او یا دیده از صحابه است
 و نقل است از ابو مظفر سمعانی المروزی که گفت اصحاب حدیث اسیم
 صحابه را اطلاق میکنند بر سر که از حدیث روایت کرده با کلمه و حدیث
 سخن چنان میدهند که سر که بکارش دیده از صحابه است و جهت شرف
 تشریفش سر که او را دیده شرف دیدار حکم صحابه داده و طریق اهل اصول
 اسم صحابه بر سر که اطلاق میکنند که با پیغمبر علیه السلام در حدیث او
 و مجالست بر سر که متابعت و مفهوم بطریق لغت این است و مرویست از
 شهر روزی از سعید بن مسیب که او از صحابه نمی شمرد مگر کسی که اقامت کرد با
 سالی دو سال و غزا کرد با او بی با دو و گرفت اگر این صحیح باشد راجع بقول
 اهل اصول است اما در عبارت تنکی است که موجب آنست که از صحابه نشمرند
 جریر بن عبد الله بن جحش و شکران بن ابی اسطه فغانی شرط کنیم موید قول

اصل است آنچه از ابو عسمر و شهر روزی مرویت از شعبه بن موسی
 که گفت باین بن مالک آمدم و کتبم آیا باقی است از اصحاب پیغمبر علیه السلام
 عزیز تو گفت از اصل باین مردی بقیست از آنکه او دیده اند اما کسی که صحبت
 داشته نیست و علی الاطلاق افضل صحابه ابو بکر است پس عمر بلا خلاف مال است
 و جمهور سلف تقدیم کند بر علی عثمان را و مال کوفه از اصل پیشه تقدیم
 کند بر عثمان این پیمان ثور گفته اول پس راجع شده و همچنین خطاب
 و از کسی که از نقل است از مال حدیث تقدیم علی بر عثمان محمد بن ابی بن
 حریجه است و تقدیم عثمان است که میسر است بر این است اصل پیشه و
 حدیث و اما افضل اصنافان صنفی بعد صنفی چنانکه ابو منصور بعد از
 گفت اصحاب را جمعند که افضل اصحاب خلفا چهار گانه اند پس شش نفر
 تاده گانه پس اصل بدر پس اصل حدیث پس اصل بیعت رضوان محمد

77
 و شهر روزی گفت در قرآن است تفضل سابقان اول از مهاجر و انصار و
 آنکه که نماز بد و قبله گزارند بقول بن مسیب و جمعی از پیغمبران و در
 قول شیعیان اصل بیعت رضوانند و محمد بن کعب و عطاء بن یسار گویند
 که ایشان مال بدرند و اما اول صحابه از روی مسلمان شدن کثرت مفضل و آخران
 در وفات کردن ابو الطغیلس عامر بن اثنه در سال صدم از هجرت وفات یافت
 و اما باضاف بنو احی آخرین کی که مرد از ایشان بیده جابر بن عبد الله بود
 روایت کرد احمد بن حنبل از قتاده و گویند سهل بن سعید بود و نیز گویند
 سایب بن یزید و آخر ایشان که بکه وفات کرد عبد الله بن عمرو و گویند جابر
 بن عبد الله بود و علی بن مدینه گفت که ابوالطغیلس وفات کرد بیده و او
 آخرین بود و آنکه در آخر هجرت وفات کرد انس بن مالک و این عبد البر کفایت
 نمیدانم احدی را که بعد از آن مرد از آنکه پیغمبر علیه السلام را دیده اند مگر ابوالطغیلس

و آخرین شان که در کوفه مرد عبدالله بن اسحاق و در شام عبدالله بن بشر
 و کوفه ابو امامه بود و بعضی گویند آخرین شان که در مصر وفات کرد عبدالله
 بن جابر بن جریر بود و غلبه بن ابی عامر بن ام حرام و بد مشق و الله بن
 اسقع و محض عبدالله بن بشر و بیهامه سرپس بن باد و یحزیه عرس بن
 امیه و در بادیه در میان اعراب سلمه بن کوع و کوفه فرود آمد به قتل از موش
 بخند شب و وفات کرد در آن در بعضی آنچه ذکر رفت خلاف است و
 در میان صحابه دو نفر بودند که در جاهلیت شصت سال نیتند و در اسلام
 شصت سال در مدینه سال نجاه و چهارم وفات کردند یکی حکم بن حزام
 و مادرش در جوف کعبه زایید پیش از عام الفیل پس از سال دوم
 بنی سبت بن منذر بن حزام انصار و ابن اسحق گفت او و اباش ثانی و منذر
 و حزام هر یک صد و بیست سال نیتند و حافظ ابو نعیم غریبان مثل ابن عرب

معروف نیت و عبد الرحمن بن حسان کجانی که این خاص نابی و دست مستقیم
 میشود و در چهل و پنج سالگی وفات یافت **قانون دوم**
 در تقضیل اکابر اصحاب بعد از عشره مبشره از فقها و حفاظ بر وجه کمال
 اما فقهای مشهور در میان پیشینگان زده نفرند عمرو بن عباس و عمار و عمرو
 عبدالله بن زید و عبدالله بن عمر بن عاص و ابن مسعود و زید بن ثابت و ابن مسعود
 و ابو موسی اشعری و ابو دردا چنین باقیه شد از پیغمبر از امار مکر که
 احمد بن حنبل گفت هیچ یک از اصحاب نیت که در فتاوی رواد
 از و بیشتر از ابن عباس و او اول عبادله است عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر
 عبدالله بن زید و عبدالله بن عمر و عاص و ابن عبدالله بن مسعود و کوفه او
 از عبادله نبود پس تقضیل کرد حافظ احمد بن حنبل مرادش که این برای
 ابن مسعود در موت تقدیم یافت و باقی رسید تا احتیاج شد بعلم شان

چه حذب ترجمان قرآن است این جناب گفت مروق که چون کسی عبد الله عباس
 ویدی گفتی با جماله مردم است و چون سخن در آمدی گفتی فصیحتر مردم است
 چون بحدیث شروع کردی بگفتی دانایتر مردم است و مناقب او کثرت
 و مشهور و در شان و از پیغمبر علیه السلام مرار و شصت حدیث مرویست
 متفقند بر نود و پنج و چهار منفرد به بیست و هشت و یکم مجهول و نه رواست
 کند از و این پیغمبر و این ابو الطیب و ابو امامه بن محمد و حماد بن ابی یحیی
 که پیش رفت مصروعاً از یقه را با عبد الله بن سید بن اسحق سال
 بیست و هشت و نور چشم او در آخر عمر باز آید و در طایف و فانیست
 در شصت و هشت هجرت در روزگار عبد الله بن زبیر و محمد بن حنفیه
 و چون این عیال پس گویند مراد اوست از اولاد زبیره ده گانه اش که فضل و
 عبد الله و عید الله و قثم و عبد الرحمن و سعید و حارث و کثرو عون

و تمام و مثل زند پر کند کی قوم را میان عرب بقتور پس عیال که قبر
 عبد الله بطایف است و قبر فضیل بر موی و بشر قثم سمرقند و قبر یحیی
 باقر یقه و عید الله و باقی برادران مدینه و چهارم ابو عبد الرحمن عبد الله
 بن عمر الخطاب القرشی و نسب او در نسب پدرش نفیض یافت در عشر
 مبعشره پیش از بلوغ باید پدرش مسلمان شد و پیش از پدر هجرت کرد و حاضر
 بود در خندق و سایر مشاهد بعد از آن و به پیغمبر عرض افتاد روز احد و خندق
 و نافع گفت اجازت شد از پیغمبر روز احد پس باز کرد آنچه که چارده ساله بود و از
 اهل روع و علم و زهد و استقامت بود در فتوی و آنچه اخذ کردی برای خود
 و مناقبش بسیار است و مرار و شصت و سی حدیث در شان او مرویست
 از پیغمبر علیه السلام صد و شصت اتفاق دارند و بیست و هشت بخار
 منفرد است و مسلم بیست و یک روایت کند جمعی از صحابه و تابعین

که قبل از وحی متولد شد بسا پس در سال هجرت و پنجم بعد از قتل عبد الله
زبیر وفات کرد به ماه و ششاد و هفت ساله بود و در کورستان مهاجر
بندی حلوی مدفون شد و گویند پنج و فن شد و ششاد و شش ساله بود و پنجم
ابو بکر عبد الله بن سیر العوام در عتبه مشرفه نهم سن او رفت و مادرش
اسمهای نبی ابی بکر بود بعد از هجرت به بیت ماه متولد شد و اول مولود مهاجرین
بود که بعد از هجرت تولد یافت و پیغمبر علیه السلام خرمای در میان مبارک خود حاضر
و در میان او افتاد و اول چینی که وارد داخل او شد آن بود و پیغمبر در حق او
بجایز و بر که دعا کرد و ابا بکرش کنه کرد بکنه جد مادر و مادرش عبد الله نهاد
ولی موی روی بود و قلم اللیل صائم النهار و رجم و دراز نماز و شبها را
زنده داشتی چنانکه شبی تا سحر در قام بودی و شب دیگر در رکوع و در کعبه
در سجود تا دم سحر و فریه با نرو بودی غریب افریقه کرد با عبد الله بن سید

21
بن سرح و پادشاه افریقه بدفع ایشان آمد با صد و بیست هزار کس و مسلمانان
بیت نزار بود و فانی شد بر کفار و عتیمت یافت و این نظر کرد و دید
که پادشاه افریقه با گرد بست روی بکر بردارد با جمعی از مسلمانان قصدش کرد
و نقیضش آورد و بدست او افریقه فرسج شد و با او بجلافت سعیت
کردند بعد از پزیدن معاویه سه سال شصت و چهارم و پیش از آن خطب
داشت و اهل حجاز برو جمع آمدند و اهل بن عرق و خراسان و غیر ایشان روی
اهل شام و شش حج گزارد با مسلمانان و امرش باقی بود تا زمان عبد الملک
بن مروان پس حجاج بن یوسف جابر قصد او کرد و در مکه اش محاصره کرد
تا که در شب سه شبانه سغد سم حمادی الاخر طفر یافت سال هجرت و پنجم
و نقیضش آورده بردارد کرد و از پیغمبر علیه السلام پیوسته و سه خطب در حق
او مرویست در سه اتفاق است و منفرد است مسلم بدو روایت کند

از برادرش عروه و پسرش عامر بن عبدالله و غیرشان و ششم
 ابو محمد عبدالله بن عمرو بن عاص بن اثل بن شثم بن سعد بن عجم بن عمرو
 بن مصعب بن کعب بن لوی سهمی قریشی نسب او به بنی راسبه در کعبه
 و پیش از پدر مسلمان شد و پدرش سیزده سال از او بزرگتر بود و بسیار دانش
 و مجتهد بود در عبادت و تلاوة و قراءه کتاب منزله و دستوری طلبید از پیغمبر که
 احادیث را کتابت کند و رخصت از او داشت و فضایل او کثیر است
 منقصد حدیث از پیغمبر در شان او مرویست در مفقه اتفاق است و نجای
 بهشت منفرد و مسلم به نسبت از جماعتی بعین روایت است که در مصر
 وفات یافت سال شصت و بیستم در کلبه حرة در ذی الحجه و منقاد و دو ساله
 بود و گویند در مکه وفات کرد در سال شصت و منقتم و گویند در فلپین
 در گذشت سال شصت و پنجم و نیز گویند در طایف سال نجاه و پنجم و منقتم

ابو عبد الرحمن بن سعد بن خالد بن اسح بن قار بن مخزوم بن صامه بن کمال
 بن حارث بن تهم بن سعد بن مزهل بن مدرکه بن اسد بن اویس بن
 نبی راسبه در مدرکه بن لکاپس و او مرد شدید الادب و سبک گوشت بود
 کوتاه بالا و برابر و از بالایان در نشت در قدیم مسلمان شد پیش از دخول
 علیه السلام به دارالارقم و قبل از اسلام عمر بزمانی چند طرانی از و روایت کند که
 گفت من ششم آن شش تنم که بر روی من چنانکه مسلمانانست و دو حجر
 بجانب حبشه گردید پس بمدينه و پیغمبر علیه السلام او را بخود ضم کرد و از خواص
 او بود و صاحب سواک و نعلین و ظهورش در سفرهای سخت در طار منست
 و خدمت بخاری پس از ابو موسی اشعری روایت کند که گفت
 من و برادر من اقدام نمودیم از یمن مدتی بودیم و از اهل بیت رسول علیه السلام
 ندیدیم مگر ابن سعد و مادرش محبت کثرت در آمدن ایشان خانه پیغمبر علیه السلام

و در روایت بخاریست از عبد الرحمن بن بکر که حدیث را که ششم را از خبرده از مرد
 نزد باب سمت و سر او می رسول گفت اقرب سمیت و سرای می رسول
 بنده انم مکر ام عبد که دانای به نهانیهای اصحاب محمد علیه السلام است و دیگرشان
 بخاری تعالی و و سیله و واسطه و در روایت مسلم است از ابن مسعود
 که گفت بخی آن حدیث که خبر او خدا است سمیت از کلام الله سوره
 مکر که مبد انم خیا که نازل شده و نیست که مکر که مبد انم برای نخل نازل کرده
 و اگر دانای می بجم طالبم و در بدر و سایر مشاهد بعد از آن حاضر بود و در دو قبله
 با پیغمبر علیه السلام نماز کرد و شهادت برخواستن داد پیغمبر علیه السلام و
 فرمود که رابعم از ایت می که ام عبد از و را صبیست و نازنی از انکه ام
 عبد از و را رابع و مشهور است مناش از سادات اصحاب و فقهای آن است
 و شصت و چهل و شصت حدیث در حق او مرویت شصت و چار را

بنا کتب

اتفاقت و بخاری سمیت و یک منفرد و مسلم است و پنج و از بسیار
 از صحابه و تابعین مرویت که والی قضای کوفه بود در خلافت عمر و صدر
 در خلافت عثمان پس بجانب مدینه شد و آنجا وفات یافت در سال دوم
 و عمرش شصت سال بود و بعضی یعنی سه تاده و یا پاره و در بقیع مدفون شد
 که بنده در کوفه وفات کرد و در آن دفن یافت و شصت و شصت
 ابو سعید زید بن ثابت بن ضحاک بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبد عوف
 بن غنم بن بخاری انصار کاتب وحی و مصاحف و مکاتیب پیغمبر علیه السلام
 و پدرش حسن کشته شده او شصت و شش ساله بود و وقت قدوم سر
 پیغمبر علیه السلام مدینه بازده ساله بود و قبل از قدوم شانزده سوره
 گرفته بود و در آن موخت کتاب یهودا پیغمبر علیه السلام را مر کرده تا مکاتیب
 یهودا خوانده جوابش نویسد که فرمود یهودا در کتابت این سیم و نود

اصحاب پیغمبر جعفر بن ابی طالب پس بعد فتح خیبر آمد پیغمبر شش بخلاف غایب
 بخش داد و مردی بود دانا و پیرکار و برزبید و عدل سال من عملش داد
 پیغمبر علیه السلام و بعد از آن عمرش عمل کوفه و بصره فرمود و بار دن حاضر و فاق
 ابو عیبه بود و در سال مقدم از جانب عمر و ابی بصره بود پس عمر بدو نوشت
 که با سوازه رود رفت و فتح کرد و سوازه و کوفه صلح کردند پس فتح سپاه
 کرد سال بیت و پسم و در سال پنجم در کوفه نشست و دو شصت و سه ساله بود
 از پیغمبر علیه السلام پس دو شصت و سه در شان و مرویت در پنجاه
 اتفاق و بخار منفرد چهار و پسم با نوزده برویت جماعتی از تابعین
 بود در احوال میر بن بدین پیش بن عباس بن ابی
 بن مالک بن عامر بن عدی بن کعب بن حریز انصار حوزی مسلمان شد
 اندک تا خرافت از سحر اولی و آخر بن اهل ساری خود در پند رفتن اسلام

پس اسلامش نیکو شد و فقه دانی حکم بود و میان او و سلمان بن مسهر
علیه السلام برادری کرد و بعد از احمد در همه مشاهد حاضر بود و در احد اخلا
و مقابش بسیار است و والی دمشق شد در خلافت عثمان و در سال سی و یکم
وفات کرد و قبرش در روضه ام الدرد است در باب صغیر در دمشق و
و معناد و نه حدیث در شان و مرویست در دو اتفاق و بخاری بسیار منفرد
و مسلم هشت بن عمرو بن عباس بن انس و ابو امامه و فضاله بن عبد
و یوسف بن عبد الله بن سلام و جمعی از تابعین روایت کنند و اما
حافظان حدیث فروغ از اند که درین مختصر کجده برای آنکه سر که به پیغمبر علیه
صحبت داشته و حاضر مجلس شده از لفظ در بارش در این روش زبانش دل
گرداننده و اما مشهوران شان اکثر در حفظ این الاوان چنانچه منقولست از احمد بن
حنبل شش نفرند ابو مریر و ابن عمرو عایشه و جابر و ابن عباس و انس و عذراء

در سابق زیاده کرده اند چون عبد الله عمرو بن عاص و ابن معن تنه که بیشتر جمع
 کرده اند سنت را و درین سنت جهاد کرده بعضی مفضل شده و دیگر بعضی ^{تفضل} بر او
 تا مقصود حاصل آید ان شاء الله تعالی **نخست** ابو سریرة عبد الرحمن بن صخر الكوفي
 نامش در جامعیت عبد الله بن مسعود بود با عبد عمرو و چون اسلام یافت شمس
 عبد الرحمن نامید و گنبد ابا سریره نهاد برای گنبد کوچکی که با خود داشتی پس گنبد
 غالب شد بر آتش خانه کفی پس ندارد چنین گفت ابو احمد حاکم در سال چهار
 مسلمان شد و حاضر مجلس پیغمبر علیه السلام بود و مواظبت ملازمت کرد و در
 در علم و بعد از رضا و شکم بر و با او کردیدی مر جا کردیدی بواسطه کثرت
 ملازمت احادیث عجیب غریب و قوف یافته و حاضر شده که دیگری یافت
 و حاضر گردیده و احمد بن حنبل گوید ابو سریره در روایت حدیث از همه اصحاب
 بیشترست و ثقات محمول است بدو و بخاری گوید از شصتصد ^{او} است او

بیشترست از اصحاب و تابعین که از ایشان ابن عباس و ابن عمر و جابر و انس
 و داود بن اسفیع و در صحیح بخاری روایت است از ابو سریره که گفت از اصحاب
 پیغمبر علیه السلام در روایت حدیث از من پیشتر نیست اما آنچه از عبد الله بن عمر و
 انس که اومی نویسد و من و اهل حدیث گویند با وجود این از ابو سریره بخبر
 حدیث بیشتر مرویست و از عبد الله بن عمر و جابر مفضل حدیث یافت نشد
 سبب این آنست که ابا سریره ساکن مدینه بوده مقصد هر جهت و مرجع اهل امر
 اسلام و عبد الله ساکن مدینه و در روایتش اندک و امام تقی الدین اندیشه
 در پیشش گوید که ابا سریره را پنجاه و پانصد و مفاد و چهار حدیث است
 و از صحابه کسی را اینقدر و نزدیک پیش و او این صاحب حدیث است از آن
 داود بن حنیس بن اسماعیل که گفت در بختان حدیث او را تا اینف میگردم در خواب
 دهم گفتم ترا دوست میدارم گفت من اول صاحب حدیثم که در دنیا بودند و در

فی الحلیفه نزول کرد در سراسر آن که او را بود و در مدینه مردن چاه و دفن
مدفون شد بعد از وفات عایشه باندگمان و دوم بن عباس و
بن عمر و در فقها ذکرشان یافت و چهارم عایشه و کثرت ذکر او و پنجم
مالک بن نضر بن ضمیم بن نذر بن حرام بن حنظل بن عامر بن غنم بن عدی بن
بخاری انصار و با حمزه کینه اش کرد پیغمبر علیه السلام قبله که حمزه را دو
میه داشت ده سال خدمت پیغمبر علیه السلام کرد زمان قامت مدینه از آن
و چون پیغمبر مدینه تشریف شریف ارزانی فرمود آن طلحه را گفت پری
از فرزندان شما جهت خدمت بیاارید و او را پس آوردند و محمد بن عبد الله
گفت آن پیغمبر علیه السلام بدر رفت و در سر جاده دست در میان
و از هر اندازان بودی پیش پیغمبر علیه السلام در معرکه بسجا و اولاد او بیشتر
بودی در میان صحابه و در روایت بخاری صحیح است که پہلوی مقدم حاج

در بصره مدفون شد و در صد و بیستم سال بعضی در کشت و این پنجم
معارف گوید که سه کس از اهل بصره نمر دند تا پیش خود مرکب صد
نمیدند آنس بن مالک و ابوبکر و خلیفه بن بدر و او را در بصره بوستان
بودی سالی دو بار رخت آنجا کشیدی در آن پستان با چن بودی بوش
چون بوی مشک و مناقب او بسیار است و منرا و دو بیت و شتاد
حدیث در حق و مرویت در صد و شتاد و شش اتفاق و بخار
در شتاد و سه و بیستم عقیقا دو یک منفرد و باقی در بولانی جوامع و
در شتاد و پنجم از بصره وفات کرد در سال نود و بیستم و صد و شتاد ساله
و گویند شتر بود و بصره پس مدفون شد و بخاری در تاریخش از قتاده روا
کنده که گفت چون پس وفات کرد مورق گفت که امر و نصف علم
گفتم چون گفت او مردی بود که خلافت و جدل احادیث بدوزا شد

و ششم جابر اوست ابو عبد الله جابر بن عبد الله
 بن عمرو بن سود بن مسلم بن عبد بن علی بن اسد بن سارة بن برید بن اسلم
 بن حریز انصاری حریز بن سلمی از اکابر صحابه و حافظان حدیث و سر او ^{حلق}
 پنج حدیث در شان او مرویست در شصت اتفاق و بخاری ثانی و ده
 به بیست و شصت منفرد و از اصحاب بیعت عقبه بود و بخاری در ^{صحیح}
 روایت کند از او که گفت من پدر و خالو اصحاب عقبه را در باقیم و مسلم
 در صحیح خود از او روایت کند که گفت با پیغمبر علیه السلام سفده غرا کردم
 و پدر و احدا حاضر نبودم که پدرم باز داشت و در احد چون ^{لقتل} آمد
 مرکز از رسول ^{صلی الله علیه و آله} باز نماندم و از سواران پیغمبر بود و صفت او ^{حلیست}
 و جلیل در آخر عمرش نور بصر بار داشت و در مدینه وفات کرد و در
 چهار سال ^{و هجرت} عبد الله بن عمرو بن عاص در فقهاند کور شد

و در ضبط حدیث او در فقه نزدیک است با ابو هریره اگر چه در کثرت و حدیث
 دور است برای اقامت با هریره در مدینه مبارک شرفها الله تعالی بالانوار العبدیه
 خاتمه الکتاب

در تواریخ ائمه مذاهب و حدیث رحمه الله ^{علیه} و این نوع است اول
 ائمه مذاهب اولین شان ابو حنیفه نفعان بن ثابت امام فقهیه کوفی و در
 او اختلاف است و اصحاب حدیث گویند ثابت بن زبون ماه مولی تیم الله
 ثعلبه است از مدینه حمزه زبانت صاحب قراءه خراز بود و خرمیفر و
 گویند زوطی بود از اسل کابل بابل و تیم الله بن ثعلبه غلام پیغمبر بود
 که دو ثابت متولد شد در اسلام و ابو حنیفه گفت من ^{سمعی} اهل
 بن حماد بن نفعان بن مرزبان از انبای فارسیم از آزادان کج که مرا رسانید
 واقع نشد جد من در سال ششم تولد یافت و پدرش ثابت بن حضرت علی بن ابی

طالب رفته بود و در کودکی در حق او و ذیبت او دعای حسنه کرده و امیدوارم
 که مستجاب بود و در حق ما و مرد چار شانه بود منوچهر در قدح خوب رود و بنویس
 و صاحب لکرمو اسات او عام و شافعی گفت مالک را گفت تو ابو حنیفه را
 دیده گفت آری مردی بود که اگر کسی او را ببیند که این سیتون را طلا
 اجابت را بر خاستی و گفت گوی که دانش خواهد عیال ابو حنیفه است
 و نیز گفت هر که حدیث خواهد بروست که مالک رود و آنکه نظر و قصه خواهد
 با ابو حنیفه و بعضی از اهل تعصب از شافعیه گویند روزی در مجلس کشیدند
 شافعی از مجلس بدر کرد و در بدیهه ده بیت در مدح اشاکرد و اگر در مناسبت
 او شروع کنیم از مقصود دورا پس هم در مجلس پیشوای کامل عامل مرده و چهار
 نفر از اصحاب سنی علیه السلام در زمان او باقی بودند با تفاتی پس بن
 به بصره و عبد الله بن ابی اوفی در کوفه و یحیی بن سعد ساعدی در حنیفه و ابو الطیف

عامر بن وائله بکله و اهل حدیث و اصحاب شافعی گویند او ملاقی نشد احدی را
 و اصحاب ابی حنیفه گویند که او ملاقات جماعتی از صحابه کرد و روایت کردند
 از ورن بن معاویه که از اکابر اهل حدیث است و شافعیه در جامع الاصول
 تنزیه ابو حنیفه از معتضات قدریه که طاهر است که از ان مخرجه است و دلالت
 بر صحت دارد ذکر منتشر او در عالم و علم و دانش او و اخذ منصب او و رجوع
 بقول و فعلش که اگر لطف حق الهی بر وی بود حق تعالی اگر مسلمانان را بر مد
 جمع نکردی و بی داری انش او نبود و دیگر ابو جعفر طحاوی که از بزرگان
 مذنب حنفی است کتاب جمع کرده نامش عقیده ابو حنیفه و ان عقیده اهل
 سنت است و از منسوبانش ان چیزی است و از و گفته و اصحاب حنیفه
 داده از حاشی و قالش از غیرشان پس رجوع بر آنچه نقل کرده اند از و بر آنچه
 نقل عیث است و اصحاب متاخران گفته اند چون معروف شوند که اصحاب او

جز داده اند از حاشی از غیر پس اعتماد و تعویذ است که نقل است بماء
 اصحاب مقدم مادر طاقات امام عظم الصلوات و روایت او از ایشان
 اخذ کرد فقه از حماد بن اسلمان شهبان عطاء بن ابی ریح و ابی اسحق
 سیس و محارب بن ثار و میثم بن حسیب و محمد بن مسکد و نافع غلام ابن عامر
 و شام بن عروه و سماک بن حرب و روایت کند عبد الله بن مبارک و کبیع
 بن جراح و برید بن یارون و علی بن عاصم و قاضی ابویوسف و محمد بن حسن
 شیبان و غیرشان نقل فرمود او را منصور از کوفه بغداد و آنجا اقامت
 کرد تا وفات و ابو سیر در ایام مروان بن محمد اموی و او را بر کرامت
 قصدا داشت در کوفه و ابا کرد پس در ده روز صد تا نایب روزی ده چون ^{خان}
 دید از در گذشت و چون او را منصور بعراق برداراده قصاصش کرد و ابا نمود
 و منصور سوگند خورد که بفرماید ابو حنیفه سوگند خورد که نکند و سوگند ^{شدن}

گزایافت پس منصور شش حبس فرمود و در حبس وفات کرد در سال صد و پنجاه
 وفات کرد و متفاد ساله بود و در مقابل حبس زان مدفون شد و قبرش در بغداد
 معروفست که خدا زور او پس باد که عالم از اسلام بر گردانند و بیان فرست
 پیر میرکاری کرد و مشهورترین بارانش دو کسند که ابو یوسف
 یعقوب بن ابراهیم بن حسیب بن سعد بن حسیب بن معاویه بن سید
 بن جبلیه شهبان از ابی اسحق شیبانی و سلیمان بن قیس و یحیی بن سعید ^{النضی}
 و سلیمان اعمش و شام بن عروه و عطاء بن سائب و محمد بن اسحق بن سائب
 و یثرب بن سعد و امام عظم ابو حنیفه و روایت کند از و محمد بن حسن شیبان
 و یثرب بن لید کند و علی بن جعد و احمد بن حنبل و یحیی بن معین و احمد بن
 منیع و غیرشان که در بغداد ساکن دو والی قصاصش گردانند و مادی و بعد از و
 شهید و او اولین قاضی القضاة اسلام و امام عالم فط و در فقه و حد

مرتبه اش بلند در پهل صد و پیر دهم متولد در شصت و نه سالگی که
دوم ابو عبدالله محمد بن حسن بن وفه شیبی اصلش دمشق از قریه
حرزن پیشل بعراق آمد و در واسط مولود شد و در کوفه کلان گردید و از
ابو حنیفه و مشعر بن کثیم و ثوری مالک بن مغول استماع کرد و از ما
بن ائین و ابی عمرو و اوعی و ابو یوسف قاضی نوشت روایت کند
محمد بن در پس شافعی و شام بن عبد الله راز و ابو عیسی قاسم بن سلام
و یحیی بن یونس و علی بن مسلم و غیرشان مروی است که گفت پدرم سی هزارم
که داشت پانزده در تحصیل نحو و شعر نفقه کردم و پانزده را در تحصیل فقه و حدیث
و سه سال و کسری بر در مالک اقامت داشتم پس نظر و فکر را کار بست
حتی که امام شافعی در حدیث مبالغه دارد در شش الی قضایا
و بخراشش می برد در وفات کرد و آنجا دفن یافت در سال سی و دوم ^{فیت}

و پنجاه و هفت ساله بود و ثانی شافعی است و اوست ابو عبدالله محمد
بن در پس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد بن یاسم بن
بن عبد مناف و شافعی و شافع با سغیب علیه السلام ملاقات کرد
و در پس منو بود و پدرش سائب در روز بدر مسلمان شد و در زیر علم پی
یاسم بود و پدرش کردند خود را و اخیری و اسلام پذیرفت و در سال صد و پنجاهم
متولد شد بقره و بمکه اش آوردند در دوسالگی و گویند در پهن متولد شد و پدر
گویند در عسقلان از مالک بن ائین استماع کرد و محمد بن حسن شیبی
و ابراهیم بن سعد و سفیان بن عیینه و داود بن عبد الرحمن و عبد العزیز
بن محمد داراوردی و عبد العزیز بن یونس سلمه ماشون و عمتش محمد بن علی
بن شافع و حلقه پیار جزایشان سلیمان بن داود هاشمی ایت کند
و احمد بن حنبل و ابو ثور ابراهیم بن خالد و حسین بن علی که از او پیش محمد

زعفرانی جمعی غیرشان که پیشوای اهل دنیا و دین بود در عهدش و از علوم و منافع
 خدای جمعی دادش که به بکری در آن وقت نداد و در تفت و استواری و پرستش کار
 اتفاق است و حسن سیرت و جودت را بش و اطباء در وصفش مقصر و اسباب
 در حدش مقصرت و بعد از آنکه بنی حنیبل گفت که پدرم را گفت که شاه
 چه کس است که بسیار در حق او دعای تراش نمودم گفت شاه چون اقامه
 روز را و عاقبت آدمیان را بگری که این دو چیز بدل دارد و ابو نور گفت کسی که
 گمان دارد که چون محمد ادرت پس دیده در علم و فصاحت دروغ گفته و در زمان
 خود قربین داشت و از راه خود باز پس نماند و در سال صد و نود و پنجم
 بغداد اقدام کرد و دو سال قامت داشت پس بکبه رفت و باز آمد در سال
 صد و نود و ششم و چند ماه به قامت کرد پس بمصر رفت و وفات
 کرد در آخر حجب اربع و مائین و پنجاه و چهار ساله بود پس شایان

وادست عبداللہ مالک بن انس بن عامر بن عمر بن حارث بن عثمان
 بن حبیل بن عمرو بن حارث بنی حمر بن سبا امام حجاز بلکہ سہ آدمیان
 در حدیث دفعہ و فخرش ابن اس کہ شافعی از اصحاب اوست و علم از محمد بن
 شهاب زہری و یحییٰ بن سعید انصاری و نافع غلام عبداللہ بن عمر و
 محمد بن منکدر و شام بن عروہ بن زہیر بن اسلم و سعید بن ابی سعید مقرر
 و مخزوم بن سلیمان و یحییٰ بن ابی عبدالرحمن اموی و قوی دادبا او و
 دیار و بلاد ازودانش اموی و شافعی یکی از انها بود و محمد بن ابرہم بن
 و ابو ہاشم مغیرہ بن عبدالرحمن و ابو عبداللہ عبدالعزیز بن ابی حارم و
 کثیر خزاز نشان مالک گفت کم کی است کہ من ازودانش امویستم و از من
 استفتی نکرد و من نیامد و بکر بن عبداللہ صغار گفت کہ مالک بمآمد و ار
 بن عبدالرحمن مباحی گفت و ما ز یاد او چشم گفت و یحییٰ بن

درین طاق خیمه است پس رجه بمآمد گفتم رجه که از تو بر ما حکایت میکرد
مالک گفت آری گفتم چون خط یافت اوار تو و تو از خود نه گفتی شنودا
که متعالی روایت بجز از خودی انش است و مالک مبالغه داشت
در تعظیم علم یحیی که چون رجه سخن داشت و صوابی و بر صدر زوایش
نشسته در سرش محاسن را شانه کرد و بوی خوش بکار داشت
و بنگین و قار و مہبت حکایت آغازید و چون این وضع پر سپید
گفتی من تعظیم اخبار و احادیث را دوست دارم و روزی بابی حازم که
روان شد و با او چون سخن گفت از سخن گفت جای لایق نشیت نمی نام و بر
پا آغاز حدیث پیغمبر علیه السلام کردن گرامی شد و سید بن سید
قطان گفت از مالک است نری در میان قوم بدیست و شاید گفته
چون علما مذکور شوند مالک نخست است میانشان و بر من کی امن از مالک نیست

93
که بر درش کراخی دیدم از چار پای خراسان مصر دیدم گفتم چه نیکوست این
گفت این مذهب من است بنو گفتم بگذار برای سوار خود گفت من شرم دارم
که خالی که پیغمبر در آن است سم چاروی خود رسانم و منافات او بسیار
و قصه او با منصور در روایت بحدیث طلاق مکره و در خروج از مدینه
بارشید مشهور است در نود و نهم هجرت تولد یافت و در مدینه و فاطمه
در بغداد و پنجم بحریه و ششاد و چهار ساله بود و چهارم ایشان ابو عبد الله
احمد بن محمد حنبل و از آن خاص است که بحدیث منسوبند فقیه عالم فاضل بود در حدیث
کامل صاحب پر سر کار و صلاح و امام زمانش بود و فضیلت بسیار
از شافعی مالک و ابو یوسف علم آموخت و خبر از ایشان از مردم
بسیار و بسیار از پشوپانان و از و آموختند در صد و شصت و چهل
هجری متولد شد و در بغداد در ربیع الآخر دو بیست و چهل و یکم وفات کرد و بنقباد

و سفت ساله بود نوع ثانی در ایام حدیث و اول شان کت
 امام محدث صاحب موطا و ذکر شان کت و دوم بخار
 اوست ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن یزید ^{جعیفی}
 اورا جعیفی بخار از ان گفتند که مغیره پدر جش محبوب بود و دست
 میان بخاری جعیفی مسلمان شد و بخار آمد و چون دست او مسلمان ^{مستوب}
 بدو آمد و جعیفی بر وزن کر پیست ابو قیل از بن و اوست جعیفی بن سعد
 عیث بن مدح و پیست بدو چون مجد از ان است و در ده سال که طلب علم
 کرد و در پانزده سال که بشایع باز گشت و بجمع حدیث دانان دیار و
 امصار اخذ علم کرد و بخارسان و کوه و عراق و حجاز و شام و مصر ^{مشایخ}
 حافظ اخذ حدیث کرد چون کن بن ابراهیم بن عیث و عبدان بن عثمان مرور
 و عبد الله بن موسی و ابو عاصم شیبانی و محمد بن عبد الله انصار

و محمد بن یوسف و ابوالنعمان فضل بن ابی کبیر و علی بن مدینه
 و احمد بن حنبل و یحیی بن معین و اسماعیل بن ابی اسود و جری
 ایشان از سر شحری از او خوشند خلق بسیار و زبری گفت کتاب بخار
 را اعتقاد نزار مرد شنید و غیر من را و پیست مانند این و اسطه در باب
 و امصار مرو پیست صحیح بخار ابراهیم بن بخار گفت پیرون آوردم
 از مقدار ششصد مراد حدیث و در وضع هر حدیث دور کعب نماز کردم
 و چون بخار آمد و اصحاب حدیث شنیدند جمع شدند و قصد کردند و
 حدیث را قلب متن و اپناد کردند و متن اپناد را در کرد و اپند
 و اپناد متن را در کرده نفر و نفره حدیث برداشتند و در مجلس
 معین بخار القا کردند در میان عتبات از اصل حدیث و چون اول مرد پر
 بخار گفت نمیدانم و دیگری دیگری چنین پرسیدند و او مکلفیت نمیدانم

و علما معرفت با کارش داشتند و پسر نه و چون فارغ شد ملتفت
 شد با ولین حدیث و گفت حدیث تو چنین است و اسپندش چنین ^{باشد}
 این چنین و اسپند این تازه حدیث را تمام کرد و سر متنی را با اسپندش
 باز کرد ایند و سر اسپند را بتبش و بیان حدیث نه نفر دیگر چنین کرد
 و چون مردم مشاهده کردند اقرار بحفظ او آوردند و از آن ^{تفضیلش} نمودند
 و مناقب او بجز است و آنچه جاد است مخفی در روز جمعه بعد از نماز ^{جمعه}
 سیزدهم سوال صد و نود و چهارم تولد یافت و بختک نزدیکی سمرقند
 وفات یافت در شب فطر در دویست و پنجاه و ششم و عمر شصت و
 دو سال بود پسر ده روز کم و ولد ترینه نگذاشت و پسر مسلم است
 اوست ابوالحسن مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری حلیت کرد بکباب
 عراق و حجاز و مصر و شام و حدیث از ابی بشار ^{را} اخذ کرد و در ^{قشیری}

۹۵
 سعید و اسحق بن ابی یوسف و علی بن جعد و احمد بن حنبل و عبد الله قواریر
 و شریح بن یونس و عبد الله بن پیام یقین و حرمله بن یحیی و خلف بن
 شام و دیگر علمای حدیث و بسیاری از او نوشتند مگر رسیف داد
 و حدیث گفت و مسلم گفت تا بلف میزند صحیح از پیر صد مراد حدیث
 کردم و ابی یوسف بن علی بن بشار حدیث گفت در زیر فلک کتابی است تر
 از کتاب مسلم نیست در علم حدیث و احمد بن سلمه گفت ابا زرعه را دیدم
 و ابا حاتم را که مسلم را پیش بودند در دانش حدیث و آل عصر را و ابی
 عمرو و محمد بن حمدان بخاری گفت سوال کردم ابا العباس بن عقده را از محمد بن
 اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج که کدام اعلم است گفت بخاری و مسلم
 مرد و عالمند چون تکرار کردم چند بار و جواب مثل این داد پس گفت ابی عمرو
 که بخاری را غلط واقع شده در اصل شام که کتابشان اخذ کرد و در آن نظر فرمود

بسا که ذکر کردی ای جنبه او در جایی که ذکر کردیم او و مکانی که دو پند
 و سپید غلطی کرده برای آنکه متطابق و مراد پس نوشته و محمد بن یعقوب
 احرم گفت که کم است فوت کردن بخار و سپید از آنکه ثابت است در حدیث
 حدیث و ابو بکر بعد از آنکه خطیب گوید مسلم طریق بخاری او قویست
 و نظر کرد در علم او و چون بخار وارد دیشا بورد آخر نوبت مسلم او را طار
 و اختلاف را بیک جنت و دار قطنی گفت اگر بخاری بودی مسلم شدی
 و نه آمدی منافقت او بسیار در دو بیت و ششم بحریه متولد شد و در
 آخر روز یکشنبه از حبس پنج روز باقی در دو بیت و ششم بحریه
 در پنجاه و پنج سالگی وفات کرد و چهارم ابوداود سلیمان بن ا
 بن اسحق بن بشر بن شداد بن عمرو بن عمران از دی بستانی است
 که در بروج طواف بر آشنیدن حدیث و جمع کرد و کتابت کرد از ا

عراق خراسان مصر و شام و از مسلم بن ابریم حدیث اخذ کرد و سلیمان
 بن حرب و عثمان بن اشعث و ابی ولید طایفه و عبدالله بن عقیل
 و مسد بن مسرحد و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و متیسه بن سعد
 و احمد بن یونس و دیگران حدیث و پدرش عبدالله از او اخذ کرد و ابو عبد
 الله و احمد بن محمد خلّال و ابو محمد علی بن احمد بن عمرو لوی و کتابش از طریق
 زوایت کند سیاحت کرد و کتابش اجمع خت پس در بصره ساکن شد
 پس بغداد آمد و روایت پیست کرد در بغداد و از و نقل کردند اسل بغداد
 و در قدیم کرد تا یف و ابو احمد بن حنبل عرض کرد چون فرمود و ابو بکر بن
 دست گفت که بود او و گفت از پیغمبر علیه السلام ما فیصد هزار حدیث نوشتم
 از آنکه است آنچه درین کتاب است یعنی کتاب پسین و چهار هزار حدیث
 درین کتاب جمع کردم صحیح و آنچه شیه و قریب است بدان است ادبی ابر

دین این حادثه چهار حدیث یکی انما الاعمال بالنیات یعنی هر چه که
 عملها به نیت است و دوم من حین بان المرز که مالا یعنیه یعنی از خوبی یا
 مردست ترکش چیزی را که بکارش نیاید و سوم لا یكون المؤمن مومنا
 حتی یرضه لاجنبه مایر بطنه یعنی مؤمن مؤمن نیست تا که را
 شود برای برادرش آنچه را که راضی شود برای خود و چهارم ان الحلال بین
 الحرام بین یعنی حلال و حرام بین آشکارت و میانشان امور شبیه
 که بسیار از مردم ندانند پس کسی که برین کردار شبیه پناهی جست بر
 دین عرض خود و آنکه در آن واقع شده واقع شد در حرام و ابو بکر خلل
 بود او را سلیمان بن اشعث امام مفسدین نانش مردی بود که سبقت نبرد
 در زمانش بمعرفت و تحریر علوم و نظر بمواضع آن زد و بر اسم
 اصحاب و ابو بکر بن صدقه ذکر لبندی مرتبه و قدر او کردند بدینچه احدی را کرد

مثلش زمانش و سلیمان سخا گفت کتاب پس این داود شریف است
 و تالیفی مثلش در علم دین نیست و قول کافه مردم زور پس شده با وجود خدا
 مذاهب شان حکمی است میان کافه علما و طبقات فقها و مریک را
 حطیت و بجزه و اعتماد بران کند اهل عراق و مصر و بلاد مغرب و کثیری از بلاد
 مسلمانان **فاما** اهل خراسان اگر خضر بنو شسته محمد بن اسماعیل بن
 و مسلم بن حجاج بن شاکر و ابن اعرابی گوید از کتاب داود که اگر مرد
 باشد که او را ^{باشد} شکر کلام خدا و این کتابش باشد احتیاج ندارد ^{بحدیث}
 از علم و قدرش بیشتر از آنست که در این مختصر احاطه آن توان و در دو بیت
 دوم بحریه در بصره در گذشت از شوال و است و نقاد و چشم ده با در نقاد
 سه سابق و **و چشم** ترمذی و او است ابو یحیی محمد بن حسین
 سوده بن موسی بن ضحاک سلمی مدی جیش مروزی بود در روزگار

لیث بن سنان از مرز بزم آمد و یکی از حفاظ اعلام است و در فقهش
به صلاحه و از جماعت ائمه حدیث و صدر اول ملاقات کرد از مشایخ
چون قتیبه بن سعید و یحیی بن موسی و محمود بن غیلان و سعد بن عبد الرحمن
و محمد بن بشیر و علی بن بحر و احمد بن مسیح و محمد بن مثنی و سفیان
و کیع و محمد بن اسماعیل بخاری و ماورشان از ثقات علماء و از مردم بسیار
اخذ کردند چون احمد بن محمد محبوب محبوب مروزی و از طریقش روایت
کنند کتابش و مناقب او کثیر و تصانیفش بسیار است در علم حدیث و جامع
صحیحش بهترین کتاب است در فایده و ترتیب و کمترین تکرار و در استنباط
ینت از ذکر مذاهب و وجود استدلالات بیان احادیث از هر چه
است هیچ و تعدیل و در آخر کتاب علی است در ان فوائد چنانچه جمع
و قدرش کسی که وقوف یافت بر آن نماند و برآمد گفت تا بلف کرم

این کتاب را و عرض کردم بعلمای حجاز به ان رخصه شدند و بعلمای
عراق قبول کردند و بعلمای خراسان چنین کردند و کسی که این کتاب در خانه
کویا پیغمبر علیه السلام در خانه اوست حکایت میکند در شب دوشنبه
در ترند وفات کرد پس در دم حب در دوست و متفاد و نهم حجریه و ششم
نسایه و اوست ابو عبد الرحمن احمد بن شعب بن علی بن بحر بن سنان
نسایه و یکی است او از علماء و فقهائ و حاکم ابو عبد الله بن ابی اسحاق
حافظ را مکرر شنیدم که ذکر کرد از شیوایان مسلمانان چهار کس که دیدنشان
اول ابی عبد الرحمن را و ملاقات مشایخ و اکابر کرد و از قتیبه بن سعید حدیث
اخذ کرد و یحیی بن ابراهیم و حمید بن سعید و علی بن حشرم و محمد بن عبد الله
و حارث بن مسکن و عناد بن سری و محمد بن بشیر و محمود بن غیلان و ابوداود و سلیمان
بن اشعث و یحیی بن ابراهیم و حارث بن ابراهیم و حارث بن ابراهیم و حارث بن ابراهیم

بسیار چون ابو بشر و لایق و از او اش بود ابو العباس طبرانی
 و ابو جعفر طحاوی محمد بن مروان بن شعبه ابو المہمون بن راشد
 و ابراهیم بن محمد بن صالح بن سنان جمعی کثیری که غیرشان و اورا تصانیف
 است در حدیث و علل و انانی پر سرکار بود متحری در دین و حدیث که در کتاب
 خود حارث بن مسکین مکتوب است که من شنیدم مکتوبه و مرآت و مکتوبه
 و بمن گفت چون باقی مشایخ که حارث متولی قضا بود در مصر و میان
 او و عبد الرحمن خوشی است که امکان حضور در مجلس او نبود و جایی نمان
 میشد و حدیث گوش میکرد و تحری و توشیح بن و در مشایخ کثیر و کثیر
 و در پصد و پنجم در مکه وفات کرد و سما بخامه فون شد و مدته عمر مرد
 چون جهت نامعلومی بمکه آمد معلوم نبود و ثابت نه ثبت ننهاد و کسی نشانی
 کند امید که از راه تفضیل ثبت سازد اکنون وعده ذکر آنکه

حدیث بوفا انجامید پس در حفاظ منفکانه رود که از ایشان پیدا شد و تتبع
 جوامع و سایر تصانیف ایضا دین کردند و منفعت تصانیف بزرگ شد
 بیشتر ایشان ابو الحسن علی بن عمر الدارقطنی بغدادی در بغداد و دردی القعه
 پصد و ششم سحره تولد یافت و نیز در ان وفات کرد و پصد و شصت
 و پنجم و منفاد و نه ساله بود شافعی حاکم ابو عبد الله بن بیع بلشاور
 در شاور تولد یافت در بیع الاول پصد و پست و پنجم در چهار
 پنجاهم در صفر در ان در گذشت در شاد و چهار سنای که شافعی
 ابو محمد عبد الغنی بن سعد زدی حافظ مصر دردی القعه پصد و پست
 و دوم تولد یافت و در چهار صد و نهم در گذشت در منفاد و منفعت ساکی
 رابع ابو نعیم احمد بن عبد الله اصمعی در پصد و سی و پنجم
 بعالم آمد و در چهار صد و سی سال از هجرت در سپاهان بخت بست

در نود و شش سالگی **سایس** ابو عمرو بن عبد البر بنی حافط ^{ملا} اصل معرب
در ربیع الآخر پصد و شصت و ششم بود آمد و در شایسته که از
اندلس است در ربیع الآخر چارصد و شصت و پنجم رحلت یافت
نود و پنج سالگی **سادیس** ابوبکر احمد بن حسن بیهقی در پختی
در پصد و شصت و چهارم مولود شد و در جمادی الاولی در شایسته
و پنجاه و ششم وفات نمود و به بقیش برده دفن کردند و متفاد و چهار سال
عمر داشت **سابع** احمد بن علی خطیب بغداد در جمادی الآخر
تولد یافت در پصد و نود و دوم در ذی الحجه چارصد و شصت و پنجم
باخرت رفت و متفاد و یک سال بود که حق تعالی ایشان و جمیع مسلمانان را
بیا مرزاد و **خامت** را تمام میکنم بختم بجهنم و پیوسته
و راه نما مسلمانان محمد بن محمد بن محمد العرابی طوسی رضی الله عنه و او

عالی بود عامل کامل در زمان خود بی ادب و بعدش نیز در جامع الاصول در احادیث
رسول گوید که او حدیث درست و فوید **عبد** در علوم شریعت با اجتهاد
در ان صاحب تصانیف و تالیف شریفه و لطیفه و پیش از وی در سن فوید
علم دین مولفی بدیده و از امام الحرمین ابی المعالی حبیبی ^ف اخذ
فقه کرد و ملاقات علما و مشایخ و زهاد و اصحاب طریقت را در یاف
دنیایی و بجای رسید که کسی از علما رسید پس همه را ترک کرد و در
الی الله تعالی و بدرجه عالی و مرتبتی و در خراسان و عراق حجاز و شام تدریس
اختیار کرد پس بحسن اسان جا شد و در جمادی الآخر ناپصد و پنجم هجری باخرت رفت
و در طوس پس وفات شد اللهم ارحمه و اجمع المومنین و این مقدمه است
منقول از کتاب سلف و بر نویسنده است **الاجتهد** تسوید و بر
خبر رسید و بی تغییر عبارتشان اکثر احوال در حال و مال حمد و ثنا خدا را بر **ختم**

والصلوة والسلام على سيد الانام والاه وصحابه الكرام ما اتفق اليهم
بالدوام واختلف الكليات تمام شديدين سألته شريفة على يد مترجمه الفقير
بالقارى على غايت السرعة ونهايت الاستعجال نظرا لحسن الجلالى
الشكوى المعروف بالفتىب ربما لمطالعة المسلمين والمسلمات والمؤمنين

والمؤمنات قربة الى الله تعالى

وبهذه المباركة الادرية
وجميتين

وتسعا به هجرية

م

